بیرنگ نامہ

تصنیف

جناب مستطاب معلی القاب نواب

محمد امیر علی خان بہادر

دام اقبالہ

مصنف امیر نامہ و وزیر نامہ وغیرہ

در مطبع

اردو گائیڈ واقع شہر کلکتہ

در سنہ ۱۸۷۶ ع

طبع شد

ہدیہ بخدمت عالی جناب نواب ضیاءالدین احمد خان بہادر

حمد

پیدا است ز ماہ تا بہ ماہی بس آیۂ قدرت الہی

آوازۂ عشقش بہر سوست ہر ذرہ گواہ وحدت اوست

ہر چہرہ کہ صنع ذوالجلال است آئینۂ طلعت کمال است

ہر برگ گیاہ کز زمین رست بر پاکی اوست حجتی چاست

ہر قطرہ بہ بحر رہنمود است ہر ذرہ دلیل مہرجو است

گوید بزبان حال ہر شی افسانۂ قدر قدرت وی

در نعت حضرت سرور کائنات

محمد گزین کردۂ دوسرا است محمد سر و افسر انبیا است

محمد حبیب جہان آفرین   محمد شہنشاہ دنیا و دین
محمد خداوند قدر رفیع   محمد ہمہ عاصیان را شفیع
محمد کہ لولاک در شان اوست   ہمہ خلق ممنون احسان اوست
محمد علاج دل زار ماست   محمد ہمہ درد ہا را دواست
محمد سر افسر خاص و عام   علیہ الصلوٰۃ و علیہ السلام

در منقبت ائمۂ ہدیٰ

جملہ آل سرور خیر الانام   مقتدا آمد پی ہر خاص و عام
وان امامانیکہ مقبول حق اند   نائب حق و دکیاں مطلق اند
حجت حق اند بر جن و بشر   آن بروج چرخ دین اثنا عشر
رحمت حق بر روان جملہ باد   سیما بر روح آن عالی نہاد
کز وجودش شد ظہور این ہمہ   وز ظہورش شد شیوع دین ہمہ
آنکہ باب علم ختم الانبیاست   دو جہان را پیشوا و رہنماست
جوہر فرد شرف زوج بتول   گوہر سادات را اصل اصول
مرتضیٰ شبیر حق آن عالی مقام   باد بروی صد درود و صد سلام

اما بعد حمد خداوند جل وعلی و نعت سرور انبیا و منقبت حضرات آل عبا ائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنا بر آرای منیر عقلای روشن ضمیر روشن و مبرهن باد که این مراحل پیمای دشت نادانی و گام فرسای گشت منازل ژولیده بیانی کهین بندهٔ حضرت باری امیر علی اثنا عشری متوطن قصبهٔ باڑه مضافات صوبه بهار پر بهار تجاوز الله من خطیئاته - واحسن الیه فی جمیع احواله - بمیامن حبیبه وآله - از ان روز که عقلش بدرستی نزدیک شد و هوش وحواس بمرکز خود جا گرفت بعنایت و افضال متفضال لایزال تعالی شانه جز بفراهم آوری مایهٔ علم و خرد نپرداخت و برهنمونی سعادت ازلی و توفیقات لم یزلی شغلی دیگر بیگونه پسند اشتت اگرچه بکسب معیشت وجاه که سرمایهٔ بند تمدن را ازان چاره نیست نیز کوشید اما از احراز آن مایه که کمال انسانی وغنای نفسانی دران متصور بل مصدق است بر وفق فرصت اوقات و شوق و استعداد خود غفلت نورزید و

بانچه حضرت کریم و رحیم بالطاف عمیم خود این هیچ میرز را نواخت و منت بر جان ناتوان این هیچمدان نهاد هزار چند بیش ازانست که در مطمح نظر این بی بال و پر بوده زیاده تر شکر و سپاس بر انعامتش ازان بارگاه کبریایش بجا می آرم که محسود و مغبوط اکثری از طوایف انام گردیده ام نه حاسد و بداندیش ناکام زر و جواهر و حشم و عقار و آساس که زیر تصرف خود دارم حاشا که فخری بدان نکردم و مایهٔ عظمت و استکبارش هرگز نمی انگارم بلکه هرکس و ناکس را بهتر و نیکوتر از خود می شمارم چه نه از خزینهٔ دانش و فراست کیسهٔ آرزو حسب خواهش پر کرده ام و نه از گرد آوری زاد مراحل دار آخرت نصیبی برده اگر کار به حساب افتاد بنده ام سر افکنده و اگر رحمتش کارکرد اوست غفار و منم عاصی خطاکار * ع *
کو مستحق کرامت گناهگاراند * فما نرجوا الا من لطفه الجمیل - وهو حسبي ونعم الوکیل - به تجارب گردش

دوران بنیک شناخته ام که دولت و اساس اگرچه بیحد و شمار باشد ناپایدار و بی اعتبار است - و علم و هنر سرمایهٔ ایست بیش بها و دولتی بی انتها - علم گوهریست آویزهٔ گوش جان اهل تمیز - و هنر جوهریست در نظر ارباب نظر عزیز - آن ستارهٔ ایست نور افروز از پرتوش انفاس زکیه فروغ انتما - و این مشعلی است ظلمت سوز از صرصر حوادث روزگار بی پروا - علم و هنر بهین سرمایهٔ ترقیات انسان - و برای عروج بر معارج فضل بهین نردبان است - حبذا دولتی که هرچند صرفش کنند افزون است - و صاحبش در سفر و حضر از دست برد سارقان و رهزنان همیشه مصون و مامون است - خداوند علم و هنر توانگریست که به هیچ حال فقیر نگردد - و صاحب جهل در هر حال فقیر است اگرچه مال فراوان دارد پس به همین فهم و خیال بگردآوری این دولت لایزال صرف اوقات بیش از حوصله کردم و بهوای صید این شاهباز

بلند پرواز رو بهر سو آوردم چون اقسام علوم بسیار و
انواع فضایل و کمالات بیحد و شمار است و کسان باختلاف
طبایع و اذهان به تحصیل و تکمیل علوم و کمالات متفرق اند
هر فردی پی نوعی ازان دویده و بذوق لذت خاص چاشنی
بمذاق کام جان بخشیده - این بی بضاعت که بیشتر
به صحبت ارباب سیر و تواریخ بهره اندوز گشته و
عجائب احوال روزگار و غرائب سوانح دور دوار سمع
دلش زیاده تر بگذشته بسوی این فن لطیف که
فوایدش بسیار و آگاهیش شمع افروز کاشانهٔ
عقل و اعتبار است رغبتی بخاطر فاتر داشت تا بمرور زمان
سرمایهٔ ازان گنج بیرنج حاصل ساخت و گاه گاه باقتضای
فرصت حسب حال زمان به تحریر وقائع و حالات نو و کهن
نیز پرداخت ولیکن چون عقل و عمر جوان داشت و فکر
و قلم روان بحفظ و نگهداشت آن ذخائر دانش اعتنا کمتر نمود
و ازین است که حرفی ازان دفتر منتشر و شائع و مشتهر نگردیده

گو نزد بعض قدر دانان چه عجب که بعض ازان تا الان نیز موجود خواهد بود لیکن نزدیک راقم آثم عمریست که حرفی ازان نیست بلکه اثری و نشانی هم ازان نمیدانم چون آن پیشینه دفاتر گویا یکسر معدوم و نامعلوم گردیده و سیه شب غفلت جوانیم را روز سفیدی عهد شیب برسر رسیده تابش آن آفتاب سرکوه بیدار از خواب غفلتم کرد تا چشم بر بی ثباتی جهان گذران بکشادم و دانستم که گذاشتن یادگاری از علم و دانش درین عالم بی ثبات از جملهٔ واجبات است اول بتدوین نسخهٔ امیرنامه متضمن احوال بزرگان ملک و مال و نبذی از حالات ابتدای خود با همه قلت فرصت و تشتت بال در سال هیجده صد و هفتاد عیسوی پرداختم و دیباچه اش را بنام نامی شاهنشاه هند و انگلستان موشح ساختم چنانچه آن نسخهٔ دانش پیشکش ایستادگان پایهٔ سریر فلک نظیر ملکهٔ محتشمه گردید اراکین آن بارگاه سپهر اشتباه بمقتضای کمال هنر پروری و کرم گستری اعزاز نامهٔ متضمن

پذیرائی و تحسین از حضور فیض ظہور شہنشاه خورشید کلاه بتاریخ دہم اگست سنہ ۱۸۷۱ ع بنام این فدویت آگین صادر فرموده سرافتخارم را بہ فلک عز و اعتلا رسانیدند بعد ازان کتاب وزیرنامہ متضمن خلاصۂ حالات دودمان عظمت نشان حضرت بادشاه کیوان پایگاه ملک آوده نوشتہ بحضور پرنور بندگان ثریا مکان حضرت شاه جمجاه گذرانیدم بحمد الله کہ از رہگذر غایت عنایت بحال این عبودیت اشتمال منظور نظر فیض اثر حضرت قبلۂ عالم و عالمیان افتاد انگشتی کہ حضرت شاه جمجاه بہ قبولش بردیدۂ ہنرپسند بہ نہاد عقده آرزوی دلم را برنگ غنچۂ نو دمیدۂ فصل بہار بکشاد * از مطالعۂ کتب سیر والتواریخ نیک روشن و پیدا و ظاہر و ہویداست کہ از سخنوران پیشین زمان بسی نکتہ سنجان معنی پرور بہ جمع و تسوید سوانح کشور خدایان نامدار و فرمانروایان با عز و وقار صرف اوقات عمر عزیز نموده اند تا نام نامی اماجد و خواقین را باذکر مکارم و اخلاق شان در صحف آفاق جہان تا ابد الاباد

بہ نیکی گذاشتند و خود ایشان ہم بدان وسیلۂ جمیلہ
تو گوئی زندہ و پایندۂ جاوید ماندند چنانچہ تاریخ یمینی - طبقات
ناصری - قرۃ العیون - شاہنامہ - تاریخ طبری - ابواب
الجنان - تاریخ وصاف - ذخیرۃ الملوک - ظفرنامہ - و
مآثر الامرا - و صدہا امثال آنرا بنام بادشاہان ذی حشمت و شان
مزین ساختہ اند و طراز آغاز ہر یکی را بنام کشور خدای فرمان
فرما پرداختہ اینجا سخنی از چہرہ کشایان حکایات صداقت
آیات سالف ایام مناسب مقام خوش بیاد آمد کہ چون
فرزانہ ارسطاطالیس رسائل حکمت را کہ گزیدۂ گیتی است
بر خاتم عقل و اعتبار و خوشتر ازچنی است نابام معرفت
کردگار مدون ساخت و دیباچۂ کتاب بنام گرامی خاقان
دادگستر شاہ اسکندر نوشت شاہ بجلدوی آن خدمت
نمایان علاوۂ جواہر و قماش چندین ہزار دینار زر سرخ
بوی ارزانی داشت و بہ کلمات بسیار ستود گروہی از
ہمنشینان عرض نمودند کہ اگر بہر مولف کتاب چنین احوال

وافرو بیحساب بخشیده آید باندک روزگار جمله گنجینهٔ شاهی

پاسک رفته خواهد بود بادشاه فرمود که اگر کسی شمارا زندگانی

جاوید بخشد او را چه دهید گفتند هرچه دهیم کمتر باشد بادشاه فرمود

حکیم مرا ازین کتاب تا عمر دنیا زنده داشت که حیات دوام

بواسطه بقای نام بمن بخشید پس بجلدوی چنین احسان

نمایان من به مزدگانی چه بخشیده ام * نظم *

سلاطین که ملک و نگین داشتند متاعی بجز نام نگذاشتند

کیانی و ساسانی و پیشداد زگفتار فردوسی آمد بیاد

ز محمود و مسعود با تاج و گنج همینی ازانها شده نامه سنج

چو تیمور شد سوی دارالقرار ظفر نامهٔ ماند ازو یادگار

غرض هرکه رفت از سرای جهان دهند از تصانیف ویرا نشان

فراوان سنت مرگیهان خدیو جهان آفرین راست که من جان

نثار قدوی اخلاص شعار درین پیرانه سری با همه اطاعت گستری

نگار خانهٔ شارستان سخن را بنام اسمای جلالت

انتمای همچو بادشاهان کشورکشا و مانند نگاهان قدرشناس گیتی

آرا رنگین کرده ام و بهزاد خامهٔ مدحت نگار را بخوشنویسی
صورت عدل و اخلاق چنین عالیجاهان سپهر اقتدار و والا دستگاهان
نصفت اساس معدلت گرا بکار برده اگر با همه بیدانشی
مطرح انظار عنایت های خاصهٔ حضرت شاه و شاهنشاه
گشته سرمایه مفاخرتهای دارین حاصل سازم و چهرهٔ روزگار
و سیمای لیل و نهار خود را باقتباس پرتو انظار این هر دو مهر
و ماه پرنور و ضیا کرده غلغلهٔ مسرت و شادمانی از چارسوی این
کهنه افاق تا بسراپردهٔ قصر نیلی رواق اندازم شگفت
نتواند بود آری

* بیت *

خور نور دهد ذرهٔ بی نور و ضیا را شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

چون آن هر دو تالیفات مدون و مشتهر گردیده و سالهای عمرم
به شصت و ششم رسیده سرانجام دیگر تالیف ضخیم در بن
ضعف پیری با همه کثرت مشاغل که از نظم کارخانجات
سلطان سکندر شان حضرت بادشاه اوده ادام الله سلطنته
و دیگر علائق ضروریهٔ تمدن با انضمام خدمات بسا دوستان

واهتمام حاجات اکثر عزیزان نقد وقت خود دارم سخت
اشکال بلکه قریب تر به محال لیکن ازانجا که طبعم خوکردهٔ
اشتغال سخن واز روز اول دلدادهٔ این فن است
باهمه موانع نخواست که ازان باز ایستم و ساعتی را از
شب و روز که مهلتی یابم رایگان گذارم اوقات عمر گذران
بس عزیز است حیف است اگر نفسی هم بیکار رود و
صرف اوقات عزیز درین دار فانی بکار یادگارهای باقی کرده
نشود لهذا فکر میکردم که کدام تازه رودادی را بقید تحریر
در آرم و تاحد امکان خود دست و قلم را از املای مضامین دانش
قرین باز ندارم در همین فکر بودم که عقل رموز آگاه چنین
هدایتم فرمود که در امیرنامه بعض احوال فضائل اشتمال
عالی شان والا دودمان لارڈ ارل آف میو به تسوید در آمده و
چیزکی باقی مانده آن باقی مانده را با احوال عظمت اشتمال
جناب وایسرای حال رونق بخش کشور جنت نشان
هندوستان لارڈ نارتهه بروک صاحب بهادر که چار باش

ایوان معدلت و دادگستری را بجای ارل آف میو . پنجهار وانگ جهان درین عهد و زمان گرم فرموده و زنگ الم مفارقت ارل آف میو از سجنجال ضمائر اخلاص ذخائر هوشمندان خبرت دستگاه وحق شناسان پاک درون بصیرت پناه پاک زدوده بر نگارم و به ضمیمهٔ آن مضامین چند دل پسند که ملایم حال و مناسب مقال باشد به بخشها حوالهٔ قلم کرده یادگاری در دست ابنای روزگار بگذارم پس بموجب هدایت عقل سراپا درایت برنگ آمیزی این نامهٔ رنگین رنگی از شرف و نکونامی برآوردم و چون طراز این نامهٔ رنگین بنام نامی نیاکان دودمان با عز و شان بپرنگیده برسته‌ام لهذا به بپرنگ نامهٔ موسومش کردم و برشش بخش و یک دروانه ختمش نمودم *

بخش یکم در لفظی چند درد آمیز حسرت خیز پسین واقعهٔ جانگداز لارد ارل آف میو بهادر که پس از نگارش نسخه امیرنامه واقع گردید *

بخش دوم در بیان اجمالی حسب و نسب معلی القاب

لارڈ نارتهه بروک بهادر وایسرای ممالک هند وکارگزار بهای

وی در مملکت انگلستان *

بخش سوم در ذکر رونق افروزی عالی جناب وایسرای ممدوح

بکشور هند و بیان ظهور بسا کارهای خیر درین دیار بتوجهات

آن گرامی وقار و تفصیل کارهای مذکوره این است اوّل

موقوفی انکم تکس بحکم فیض شمیم آن والاشان و درین بیان

شرح کیفیت اجرای تکس و حقیقت ان نیز مذکور است *

دوم ترقی تعلیم علوم و هنر بعهد آن والا گهر * سوم درستی

بد نظمیهای نظامت سواد مرشدآباد به یمن امداد آن عالی نهاد *

چهارم تائید و اعانت آن والاحشمت بسرانجام عروسی

دختران عظمت نشان بادشاه جهجاه اوده * پنجم امن از

بلای جانگزای قحط بمیامن حسن توجهات ان والاصفات *

ششم کشایش ابواب تجارت مابین ممالک هند و یارقند و

درستی و امن راه وغیره *

بخش چهارم در ذکر احوال و انتظام ریاست بروده *

بخش پنجم در احوال ورود میمنت آمود شاهزاده البرت اڈورڈ پرنس آف ویلز بهادر ولی عهد سلطنت قوی شوکت انگلستان و هندوستان *

بخش ششم در بعض احوال ترقیات مدارج این خاکسار و حصول خطاب نوابی از گورنمنت انگلشیه بفضل خداوند کردگار و شرح حالاتیکه بعد تحریر نسخهٔ امیرنامه تا این زمان بظهور رسیده *

دردانه درختم کتاب بذکر محامد بندگان عالی جناب نواب لفتننت گورنر گورنمنت بنگال *
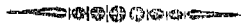
بخش یکم

در لفظی چند درد آمیز حسرت خیز بیاد پسین
واقعهٔ جانکاه رائت آنربل ارل آف میوسر
رچارد سوتهه ویل برک کے پی وائیکونت
میو بیرن نیاش کوکلتیر وغیره *

ژرف نگاهان دانش آئین و والا نظران حقائق بین که بدیدهٔ
اعتبار بینندهٔ احوال روزگار و بنظر بصیرت دانندهٔ نیک و بد
روش و گردش های این دور دوار اند نیک می فهمند که پسین
احوال ملالت اشتمال آن سردار با عزّ و وقار چنان جانخراش
مصیبت پاش است که از قلم و زبان کاسه لیسان خوان
تفقدات و مستفیدان مائدهٔ اخلاق و صفاتش در بیان
این غم هوش ربا و شرح این الم جانگزا حرفی بجز آه و صدائی
غیر از نالهٔ جانکاه نتواند برآمد هیهات هیهات هنگامیکه آن

یکتای زمان و رئیس والاشان بهمت مردانهٔ خود شب و روز
گرم آرایش و فلاح جوئی این ملک و اهالی این ملک می بود
و از رهگذر رادمنشی و والاگوهری به بسا مصالح پرسود و فوائد و
منافع خیرآمود برای کامیابی مصیبت زدگان فلک کج رفتار
فکرهای شایان و توجه و التفات های نمایان بهر وقت و
زمان مبذول فرمود فلک کج رفتار که در پی آزار هریکی میباشد
و دشنگی (†) دون همت که دلهای اهل جهان را بتازه کزلک غم
هردم می خراشد نخواست که بدستیاری آن بالاچاق (‡) یکتای
آفاق اسباب صلاح این ملک بوجود آید و ابواب فلاح این دیار
به عجلتیکه تمنای دلی آن عادل دریا دل بوده بکشاید تا به هشتم
روز ماه فبروری سال هفتاد و دو بر یکهزار و هشتصد عیسوی که سه سال
و دو ماه آن عالیشان را درین طرف آبادانی بحکومت و کامرانی
گذشته بود فلک کجباز طرف سنگ حادثه بر شیشهٔ زندگانی

(†) دشنگي بالفتح بروزن پلنگي بمعني دنيا و روزگار
(‡) بالا چاق بمعني سردار و حاكم بزرگ

آن صافی نهاد انداخت و بطرفه دشنهٔ ستم پهلوی ناز پرورش را بسان گاوی بسمل مذبوح مجروح ساخت افسوس هزار افسوس که هنگامیکه آن گرد دلاور در خاکپارهٔ پورت بلیر بعزم نهضت طرف دار الحکومت کلکته آمادهٔ سواری بر مرکب بحری دخانی بود عین برلب دریا زبانهٔ اجاش از آتش خس پوش وجود خاشاک نمود ناحق کوشی کور دلی حق فراموشی سر برزد وآن دلاور یگانه به بیخبری از شور طبعی زمانه جام غم آشام تلخ آب فنا بکیفیتی درکشید و سیراب ازان گردید که خیال هیچ متنفسی بدانگونه واقعهٔ جانکاه هرگز راه نداشت وعقل هیچ هوشمندی آن صورت حادثه را قرین امکان و قیاس بنوعی نمی انگاشت * للمولف

آه صد آه از آن صدمهٔ غم حیف صد حیف ازان دست ستم

ای وای - للمولف

این نه خون عیش وامن وعدل تنها ریختی

آبروی مردمی هم بی محابا ریختی

ای کہ از روباہ ناست شیر گفتن جاہلیست
این چہ آب تیغ اندر خون بیجا ریختی
گوہر یکتای مردی را چنان دادی بباد
سنگ بد گوہر شدی بر لعل یکتا ریختی

جسم عالی آن قہرمان عالی را بانواع تزوک شاہانہ و کمال کرو احتشام و اعزاز و احترام تمام بردہ و کشتی ڈاکنی ہفدہم ہمان شہر صدمات بہر دار الحکومت کلکتہ رسانیدند جملہ خاص و عام این بلد با صد نالہ و آہ ہمراہ بودند و بجوش غم و الم اظہار خلوص و ارادت باطن محبت مواطن می کردند ہجوم فوج موج در موج بسان سیلاب غم با جنازہ آن بحر کرم روان بود سرنگونی جملہ لشکریان با تفنگہای شان آتش غم و الم نظارگیان را سربلندتر می نمود - چہ گویم ہنگامیکہ شلکہای ماتم از بالای قلعہ فورٹ ولیم سر می شد ہر ضربش چمن حصین قلب سنگدلان را بصدای غم افزا می شکست زیر افتادہ دیدن نشان قلعہ راہ صبر و قرار بر متر ددان جادہ انتشار

سرتاسر می بست * غرض بچندین شوکت واهتمام جسدش را
تا ایوان گورنری آوردند - و بر بالا خانهٔ آن ایوان عالی شان
صدرنشین دربار جماعه ماتمیان بی تاب و توانش کردند
همانا ان حشمت کاشانه طرفه ماتم خانه گشت و به جمعیت انواع
لوازم رنج و پریشانی در هر نظر صدمهٔ تازه بر دلهای
نظارگیان میگذشت بند بودن آن مکان وسیع راه بیت الضیق
مصیبت را بر حاضران مجمع غم زیاده تر می کشاد - سوختن شمع
بر بند بالین آن چراغ افروز محفل عز و تمکین یاد از سوختگی دلهای
غمزدگان خسته جان میداد از عسکریان تنی چند را دور دور
با تفنگهای سرنگون بهیئتی برگماشته بودند که کیفیت مبهوتی
و حسرت ناکی شان بر دلهای بینندگان کاری میکرد و تماشای
حیرت و سکوت مجبورانهٔ جماعه متعینان آن مکان صد هزار
ناله و آه از دل پردرد گذرندگان بر می آورد نه صرف آن ایوان
عظیم الشان تاریک بود بلکه تمامهٔ این شهر بهمان بخت
سیه بختان بچشم اهل جهان تیره و تار می نمود و روزگار ما

آن ایوان عظمت نشان عزا خانه ماند بالاخر بتاریخ بست و یکم فبروری جسد آن دلاور اولوالعزم را که برای طلسم حیرت و حسرت صورتی شایان تر ازان نبود بشان خسروانه بر جهاز دافني باصد رنج و اضطرار روانهٔ انگلستان دیار نمودند آه صد آه که صدمهٔ مقتولی جناب نارمن صاحب چیف جسٹس از دلهای اهل جهان هنوز دور نشده بود که این صدمهٔ جانکاه ترازان بکج بازی این دور گردان رونمود

نظم

ز دلها کم نگشته یک غم دل   غم دیگر بدلها گشت حاصل
ازین دوران کجا کاری کشاید   که هر ساعت غمی برغم فزاید

بخش دوم

در بیان اندکی از نسب والای عالی جناب
لارد نارتهه بروک گورنر جنرل دوایسرای
حال ممالک جنت نشان هندوستان با بعض
اجمالی احوال عظمت اشتمال بعضی نیاکان
انجناب عظمت و شوکت ماب و ذکر کار
گذاری های انوالاشان در ممالک انگلستان *

للمولف

شکر که از شام تار نور سحر آمد پدید　وز شب اندوه بار صبح مسرت دمید
ابر سیاهی که بود بارش رحمت نمود　ختم شد ایام غم مژدهٔ عشرت رسید

از انجا که سنت قدیم خداوند حکیم است که بعد از زمان
عسر یسر را به بندگان ضعیف و ناتوان خود زودتر کرامت
می فرماید و مکافات هر سختی به آسانیها بفضل عظیم و کرم

عمیم خود مینماید دمیکه از صدمهٔ انتقال ارل آف میو عالم
در نظر ساکنان این ملک تیره و تار گشته بود و هر روز سیاه
غم غیرت شب های دیجور بچشم دیده وران می نمود کرم عمیم
خداوند کریم یکبارگی متوجه حال مالالت اشتمال این ملک و اهالی
این ملک گردید و عالیجناب لارڈ نارتهه بروک بالقابه العالیه
را بمعدلت و فرمانفرمائی این جا برگزید از طلوع فیض لموع این مهر
سپهر مرحمت و داد گستری جمله ظلمتهای غم و الم مبدل
بانوار سرور نامحصور گشت و شب مصیبت و سختجانی
منقلب بصبح عشرت و کامرانی گردید بیت
هر طبع ملول گشت آزاد از غم هر رنج که بود شد براحت مبدل
شیرین شده کام تلخ هر دو لتخواه شهد است نصیب آنکه خوردی حنظل
از اینجا به بیان شرایف حالات عالیجناب معلی القاب
وایسرای ممدوح می پردازم و مجملی از سلسله حسب و نسب
این عالی شان والا دودمان را سراغاز عنوان بیان ساخته
شرح کیفیت معدلت پروری و فیض گستری هائیکه بعهد

وا پسراتی این عادل باذل پرتو ظهور افگنده بطور نمونه از خروار و اندکی از بسیار بر می طرازم *

هویدای خواطر دانش مظاهر باد که عظمت پایگاه رفعت انتساب نواب مستغنی عن الالقاب فرمان روای ممالک وسعت آباد جنت نشان هندوستان نائب حضرت ملکهٔ معظمه شهنشاه زمان المخاطب به بیرن نارتهه برک که نام نامی و لقب گرامیش طامس جارج بیرنگ می باشد از عالی دودمان باعزو شان بیرنج بوده است غالبا بهمین اوائل شانزده صد عیسوی در ممالک جرمن از اہالی مقام مکسینی ہم بسبب کمالات ذاتی از علم و دانش و ہم بوجه علو نسب و زمینداری وحکومت و بلند وقاری با نہایت شان و احترام ہمدران اقصا عارج معارج عز و اعتلا بودند و در نخستین ہنگام درست اصلاح وعقاید و روش مذہبی بترک گفتن از صورت تراشی و چاپلوسی پرستی قبائل پوپ و پیروان ایشان بعہد راست کوشش

دانشی آگاه لوتهر اندران ممالک در نامی بندر مستقل الحکومت بریمن که بر کنار رود باز ویسر باغایت پاکیزگی واجتماع انواع اسباب دولت و حشمت واقع است اکثری از پیشین نیاکان این خاندان باجراد استحکام راست روبهٔ دینی لوتهر کارفرما ومحترم بودند تا انکه پیطر بیرنک که ازین دودمان صاحب نام و ننگ خیلی سفر آشنا بود وبانواع علم وهنر آراسته بسفرستین درمحلی از علاقه دیار هالند شهر پرفضای گرانیجن که بلطافت آب و هوا وخوبیهای ازهار و اشجار وگوناگون اثمار خوشگوار بانفاست ولطافت آبسالان وقصور عالیشان ونیک خوئی باشندگان گوی پیشروی بر بسا قصبات وامصار آن دیار می برد طرح اقامت باهمه عزت و استقامت انداخت و بحرمت وآرام وعشرت وشادمانی تمام باخویش وتبار واکابر وعمایدآن دیار ایام حیات مستعار بسر می برد- سلسلهٔ خاندانش ازینجا برهنمونی عزت و اقبال وهمراستانی علم وکمال

بشگرفت ترقیات روز افزون مقرون ماند و تا الان به مراحم
وافضال ایزد متعال همچنانست تذکار بعضی از نیاکان آن
سلسله بانام ونشان را که بدین دور زمان قربت و
اقتران داشته اند باغایت اختصار از برای بصیرت و
آگاهی جویندگان احول اولیای مهامات دشرکای دولت
بعد ادراک از بعض کبرای این دودمان عظمت توامان
ودیگر عظمای صداقت نشان و هموطنان شان درین چند
اوراق بقید قلم در می آرم *

فرینز بیرنگ از اولاد خرد پژوه پیطر بیرنگ موصوف
مهین کار فرمای کلیسای لوتهریان در شهر نزهت بهر
بریمن یا دیگر مناصب عالیه آنطرف دیار با هرگونه عزت و
وقار بوده بدانشمندانه تصرفات ملکی دکیشی دایما صرف اوقات
گرامی خود میفرمود تا از بطن جفت نیک خوی خود پسری
گذاشت وانا وارجمند جان بیرنگ نام این جوان بخت بسبب
غایت بانمه خوهانگی وعلو دانش خود بار هیچکی از خدمات جلیله ملکی

و کیشی را بر دوش خود نگرفت بلکه در آزادانه شغل بازرگانی
در ملک کیون بفراست و چستی و راستی و درستی تمام
صرف اوقات و ایام می نمود و بمساعدت طالع نیکو فرجام با اندکی
از مشقت و اهتمام باهمه دیانت و حرمت رشد و دولت
کثیر فراهم آورده بود از وی چار پسران با عز و شان و یک دختر
بلند اختر بعرصهٔ روزگار یادگار ماند سر فرانسیس بیرنگ سومی
پسر جان بیرنگ در محروسهٔ هنتس و غیره بر و تبرهٔ پدر نامور خود
باهمه فضایل ذاتی و کمالات صفاتی کاروبار تجارت را بطرفه
رونق و ترقی ها پرداخت و هریکی را از خاندان ذی تبار خویش بلکه
بسیاری را از مردم آن دیار بحرمت و دولت متعهدهٔ خود
بنواخت و به سبب بزرگی خاندانی و فضائل نفسانی که داشت
چنان مورد ستایشها شد که درمیانهٔ سال ۱۷۹۳ نود و سوم
بالای هفتصد عیسوی به خطاب عزت انتساب بیرونط
ملقب و مخاطب گردید همت والا نهمتش بفلاح عامه و صلاح
تامه همواره مستعد بودی تا به سا مجالس کنگاش مصالح

ملک و مجامع افزایش علم و دولت رای والای وی پسند و
مقبول جمله ارباب عقول می گشت او را از بطن خاتون
خوش روی و خجسته خوی خویش مسماة هربط هیرنگ دختر عفیفه
ولیم هیرنگ رئیس نامی و گرامی مقام کرایدن و برادر زاده
طامس هیرنگ که در شهر وسعت بهر کنیطربری بمنصب
جلیله آرچ بیشپ کاز قرما و مقتدا بود پنج پسران ارجمند و پنج
دختران عفت پیوند بوجود آمدند سر طامس بیرنگ پسر بزرگ
سر فرانسیس موصوف باهمه عالی نسبی و گرامی حسبی
و فراهمی محاسن ذاتی و مکارم صفاتی در سال دهم بر هیجده صد
۱۸۱۰ عیسوی علم نکو نامی در ان حدود بداشت و احترام تام
بر افراشت تا بسان ابای گرامی قدر خود قبای خطاب بیرونط
زیب بالای افتخار و اعتبار خویشتن کرد اکثر کارهای سترگ
و امور فلاح انگیز مدبرانه دران دیار یادگار ازین یگانه روزگار است
تفصیلش را این وجیزهٔ مختصر بر نتابد این نامور با فضل و هنر
از بطن زوجهٔ نکو سیر خود صبیری ارسلا کامان دختر عزت

نشان چارلس هیلی اسکویر هفت تن اولاد خجسته
نهاد یعنی چهار پسر و سه دختر بگذاشته در سال
۱۸۶۴ شصت و چهارم بر هیجده صد عیسوی با صد
ناموری رخت از ین سرای ششدری بر بست
مر فرانسیس تهارنهیل بیرنگ بزرگ ترین فرزندان با عز و
شانش در خردمندی و خوش کرداری و تونگری و
مالداری ممتاز از جمله اقران خود بوده باندک روزها
به نمایش بزرگ کارهای رتق و فتق ملکی و جست و جوی
انواع ترقیات قومی ممدوح بین الآفاق گشت و همچو
جد و پدر نامور اول بخطاب بیرونط به نزدیک و دور
مشهور گردید و بعد دو سال کما بیش از رحلت
پدر نامور خود بخطاب ستطاب بیرن نارتهه برو‌ک
با هرگونه اعزاز شرف امتیاز یافت حالیه جایله اش
چین گرے چارلی دختر مرجارج گرے بیرونط
جی- سی- بی- پسری ارجمند فرخنده پی طامس جارج

بیرونگک کہ بیان میمنت عنوانش ہمین بعد نام گرامی این
رئیس نامی می آید و درحقیقت باعث تحریر این اوراق
ہمان فرزانۂ یگانۂ آفاق است بعمر دوازده سالگی
گذاشتہ درعین ہنگام جوانی ترک این کہنہ خاکدان
فانی گفت * از پس این فرزند اقبال پیوند بہ صرف
پدر نامورش بترقیات مناصب و مطالب خود باکام و
مرام گردیده بود بلکہ ہرسر دستور مملکت یکی پس
دیگری بعہد خود آرزومند و طلبگارش گشتی تا رشتہ بستا
عظائم امور ملکرانی را از سہل و دشوار باعث اقتدار
این نوجوان پاہر تدبیر می سپرد و از تفویض آن رشتہ
بسا گوہرہای مطالب گزیده و مارب پسندیده
باصد آب و رنگ فراچنگ می آورد مجملی را ازان
حالات صداقت آیات درین تحریر بسلک تسطیر
درکشیده عنقریب آویزۂ گوش ارباب ہوش سیسازم التماس
صرفرانسیس بالقاب العظیمہ پس ازانکہ چندی بمصاحبت خاتون

در مباحث بظهور انواع پراگندگی ها در امور خانه داری و فهمایش
دوستان خود احساس لیڈی بریبلا چارجینا را از دختران
الکزنڈر هاورڈ ام اے اولین ارل آف افینگهم و ممبر نامی
پارلیمنت بازدواج خود برگزید عاقبت الامر این پسر تابنده اختر را که
جز دانش و اقبال و فضل کمال چار جوهر وجود میمنت آمودش
نبوده با دیگر سه گوهر گرانمایه یعنی دختران بلند پایه که از خاتون دوم
بوجود آمده بودند درین عرصهٔ روزگار یادگار گذاشت طامس جارج
بیرنگ ملقب و مخاطب به بیرن نارتهه بروک اف - آر - اس
الی اخر الخطابات و القابات خلف الرشید پایه دار نبیل
سر فرانسیس تهارنهیل ممدوح که اینک ممالک هندوستان را
بآرایش مسند گورنری و افزایش مدارج معدلت و داد
گستری بنواخته است و صدمات لگد کوب چرخ کج رفتار
ستم شعار را از قاطنان خسته جان این دیار بقدوم فیض
لزوم خود یکسر دور ساخته حق اینست که بمراعات زیرکانه
و عواطف مدبرانه حکومت و ریاست نه فقط خارهای ظلم و ستم

از ین گلزار از خزان دیده بر چیده است بالکه بگوناگون گلهای صلاح
و فلاح رونق کارش را انواع ترقیها بخشیده سال فرخ فال
ولادت باسعادتش بست وششم برابیه بکره صد عیسوی است
ومولد خاص عظمت اختصاصش مقام میمنت فرجام دار السلطنت
ابهت و جلالت موطن شهر نزهت بهر لندن* انوار سعادت
و اقبال در ایام خرد سالی از جبین عظمت آگینش تابان و
درخشان بود تا انکه پدر نامورش باهمه جلالت و نبالت بسان
قمر مستنیر اقتباس بسا انوار یمن وسعادت از وجود با جود
آن مهر سپهر ابهت و اقبال می فرمود هنوز کف پای پسر
تابنده اختر از کنار دایه بر سر زمین فرود نامده بود که پدر نامور از
گرامی منصب لارد خزینه بادشاهی بمهین کار فرمائی دفاتر
و زارت بعهد لارڈ میلبوزن بزرگ دستور سلطنت شرف
عروج یافته قدم اقتدار بر فراز زینهٔ عز و افتخار بگذاشت وی در زمان
سر دستور چان رسل بهادر برحسب خواهش وی در
انتظام افواج وجنگی مراکب بحری و اصلاح طرق کار روائیهای

آن چنان کوشند که بجلدوی چنین کارهای نمایان و خدمات شایان
اولین لارد اف دی یلی میرلطی گشت وعلی ہذا القیاس
همبرین نمط بافزونی ترقیات مادام حیات طارج معارج ماند تفصیل
ترقیات انهمه مدارج کم نیست که بدین مختصر بشمارم حالا بر سر
اصل سخن می آیم و اصل مقصود بیان را برستمان
و الاشان واضح وعیان می نمایم ممدوح فرخ فالم پیش ازانکه
باموزش گاهی در آید دل دانش منزلش از خود هر آن بهنر آموزیها
مائل بود و خاطر و خیال باعز و جلالش در هر حال باکتساب
فضائل و کمال شائق هر سخنیکه گفتی عاقلانه و هر بازئی که
کردی سودمندانه خوض در هرکار و تفرقه در هر خوب و زشت
روزگار همیشه ملحوظ خاطر عاطرش می بود الغرض بعد فراغ از کتب
زیرین چون در مشهورترین آموزش گاه اکسفورڈ کالج به عمر
بست سالگی بزور ذهن و ذکا و کمال قوت عقل رسا از جمله
هم درسان خود قصب السبق برده به اکرامات شایسته ممتاز
و بانواع امتحانات به تحسین و آفرین ها خیلی ممدوح و سرفراز برآمد

بزیر سایهٔ عاطفت پدری بوادید نو بنو کارہای مالی وملکی و تجربهٔ
با امور سهل و دشوار لشکری و دیوانی بزود ترین اوقات
در سر انجام ہر گونہ مناصب و خدمات مہارتی کامل حاصل کرد
کہ ایشان دو سالش باموزش تجربات علم و ہنر رو بروی
پدر نامور گذشتہ باشد کہ نخستین وہلہ در سال ۱۸۴۸ چہار
و ہشتم بر ہیجدہ صد عیسوی بہ عمر بست و دو سالگی بر منصب
پرایبوط سکریطری لارڈ طانطن بدفاتر کارخانجات تجارت
بصوابدید مصالح و ترقیات ملکی ایامی چندکار فرما ماندہ سود و زیان
اُمرا از ہم جدا کرد تا او را از انجا بدوم افیس عاطفت پیش
رفیع المرتبت سرجارج گرے بردند حسن کارگذاری مہمات
بدانش و ذخیرهٔ رضہ کہ خاصهٔ طبع والایش بود اورا انجاہم
بقیام طویل محروم از ترقیات مناصب جاپیان نگذاشت
و بظہور کمالات ذاتی و فضائل صفاتی و کمال ہمت
و فطانت در نظم و نسق امور کہ ہردم شایستهٔ عروج
و ترقیاتش میداشت بعہد لارڈ ہلفکس سرچارلس اوڈ

بهادر دستور دانش آگاه منتظم مهمات ممالک وسعت نشان ہندوستان بدفتر خانہ بورڈ آف کنطرول کہ ہرگونہ رتق و فتق مہمات و کارهای ممالک ہندوستان تعلق بان داشتہ رفیق معتمد و کار فرمای مستند گشت*

ہنگامیکہ لارڈ ممدوح ازان دفتر خانہ برآمدہ بر منصب والای لارڈ آف دی یڈمیرلطی مترقی شد و رشتہ ہرگونہ حکومت بحر و انتظام عساکر را بدست اختیار و کف اقتدار خود گرفت این رفیق دلاور خرد دستگاہ نیز بہ ترک خدمت متعلقہ تن بہمراستانی لارڈ ممدوح در داد و باقتضای کمال امت و فایت قنوت حق رفاقت را بنوعی ادا کرد کہ خود را از تعلق آن منصب بزرگ و خدمت سترگ یکسر بیرون کشید و خردہ آسایش بگزید و باین عرصہ ایام کہ چند دفاتر مختلف بکار فرمائیها بسر بردہ بسا تجارب مصالح سود خیز و حکم منافع انگیز ممالک انگلستان و ہندوستان و صوابدیدہای ترقیات

ملک و ملکیان در عمائر حالاقیجات بری و بحری و درک و شناخت بهین دستورات سیاست و ریاست و منافع و مضار صالح و پیکار بر وفق هنگام و مقام و رسم و راه هرملک و دیار بوجهی در ذات فضائل صفات خود فراهم اورد که آخر از کمال یکتائی باین پایهٔ بلند بهره مند گشت جناب وی در هوس آف کامنس چندگاه ازطرف اہالی مقامات مختلفه بقصد رفاه ملک و ترقیات و فلاح رعایا ممبر هم گردیده بود تا بزمانی سیر بر گوناگون مباحث آئینی متعلق آن محکمه درک و مداخلت کامل حاصل نمود زان پس چندی منصب لارڈ آف پلہ میرلطی کار فرماند و در همین سال ۵۹ پنجاه و نهم عهدهٔ انڈرسکریطری انڈیا را بهنگام وزارت لارڈ پامرسطن باکمال دیانت و فطانت رونق جدید بخشید و بعلم و تجربه وسیع خود حاوی جمله نیک و بد و سود و زیان ملک هندوستان باندک زمان گردید انواع عقدهای مشکل بناخن فکر رسا می کشاد

و ترقیات این دیار که از سالها باسباب شتی اندک
اندک رو بکمی نهاده بود وجوه افزایش آنرا بمهارت
کارفرمائیها در میزان خاطر عاطر همواره می سنجید چون
در سال ۱۸۶۱ هیجده صد و شصت و یک عیسوی باز
در دفتر خانهٔ فوجی کارهائیکه زیر اقتدار سکریتری
میباشد متعلق ذات مکرمت آیاتش گشت حسن
سرانجام آنرا بیشتر از بیشتر مرعی داشت
سپس باوان مستر کرده ولی در سال شصت و هشتم دو باره
بانتظم و نسق کوچک و بزرگ کارخانجات فوجی مداخلت
تام باهمه حسن انتظام بهم رسانید سالی کامل هنوز
سپری نشده بود که باعلی داوری گاه پریوی کونسل
جناب وی را بممبری بر چیدند انواع معاملات هند و انگلستان
بسان کارهای دیگر مناصب و خدمات از ذات مکرمت
آیاتش بالطف و خوبی کمال حسن انفصال می یافت
از یاد متفحصان احوال جراید روزگار و ناظران صحایف

هر ملک و دیار نرفته باشد که همین سالی چند پیش از بن
جناب وی یک مسودهٔ قانون فوجی که در هوش اف لارڈس
پیش فرموده بود و تقریری به شیوا زبانی بانهایت اختصار
و خوش بیانی بتائید مضامین مصالح آگین آویزهٔ گوش مستمعان
حقائق نیوش نموده جمله حضار آن سترگ محفل که جز
مجمع دانشوران کشور و تجربه کاران باعقل و هنر نمی باشد
باصغای ان تقریر دلپذیر همه تن گوش گردیده از هر سو صدای
تحسین و آفرین بلند نموده بودند و رای والای این سردار یگانه
روزگار را به تحریر و تقریرها دفتر دفتر ستوده صحایف اخبار انوقت از
نقل آن تقریر دلپذیر و بیان تحریرهای مدح و ثنای دانشوران
آن زمان مملو است این مجال مختصر گنجایش شرح و بیان آن
ندارد * مخفی مباد که عالی جناب ممدوح در عمر بیست و سه
سالگی لیڈی شارلٹ موی دختر هنری اسطورط اسکویر یکی از
گرامی همایه عالی مقام وارسط را به سازی گزیده بساط
ازدواج خود در کشیده بود اما مقام هزاران افسوس و

حسرت و شکایت از فلک دون همت است که آن خاتون عصمت و عظمت مشحون جز چند سال برفاقت شوی با عز و اقبال خود ایام عیش و زندگانی بسر نتوانست برد روز فرحت و مسرت هنوز بلغی الزوال نرسیده بود که آفتاب حیات آن عصمت و عظمت سمات در ظلمت شام غم و تیره شب عدم رو نهفته و خانهٔ عظمت کاشانهٔ این نیر برج شرف و نکو نامی را بدور بردن جاروب ظلمت زدای شعاع عیش و طرب بیکدم از انوار مسرت و آسایش پاک رفته *

نظم

سحر عید گل و عاشورهٔ بلبل بهم دیدم
به نیرنگ فلک بسیارهمچون صبح خندیدم

از بطن آن عفیفهٔ شریفه سه فرزند ارجمند که هریکی از ان سه گوهر یکتای صدف عز و شرف بود بوجود آمدند اما فلک بی مهر یکی را از ان سه بگهوارهٔ عدم خوابانید حالا صرف آنربل کپتان فرانسیس جارج بیرلک و عفت قباب

عظمت انتساب آذربل جبین اما بیرنگ نور افزای هردو چشم پدر نامور هستند خداوند کریم این هردو فرزندان باعزو شان را زیر سایهٔ باخد پایهٔ پدر والا قدر باهر گونه تمتع و شادمانی وعزت وکامرانی سلامت دارد و جملہ مقاصد دلی ایشان بلطف عاطفت پدر نامور برآرد * مصرعہ

این دعا ازمن و از جملہ جہان آمین باد

بعد وفات خاتون عفت مشحون که ذکرخیرش بالا گذشتہ بسیاری از دختران عظماو کبرای انجا بمشاهدهٔ جامعیت محاسن صوری و کمالات معنوی و مدارج ثروت وحکومت که بذات عظمت سمات ممدوح والا ہم فراهم بوده است خواهش مواصلت و انعقاد کردند اما این فرزانہ یگانہ بمراعات کمال شفقت و عاطفت که بر فرزندان داشتی نخواست که جگر گوشگانش محتاج پرورش در پهلوی دیگری باشند و باطاعت غیری سر فرود آرند ہمہ کلفتهای پرورش جگر گوشگان را بر ذات خاص عظمت

اختصاص بر میداشت و رنج تنهائی خود را از راحت
دوئی بوفور محبت پدری آسان و نیکوتر پنداشت شرایف
حالات ندرت اشتمالات حضرت ممدوح ذیشان
یکتای دور زمان انچه بولایت انگلستان گذشته درین عجاله
مختصر شرح نمودن دریا بکوزه آمودن است قطع نظر
ازان بیان بی پایان کرده ایدون اندکی از احوال
عظمت اشتمال عهد وایسرائی جناب فیضماب ممدوح
را درین مختصر بر می نگارم و پیش ازانکه آن احوال
عظمت اشتمال بتحریر و تسطیر در آرم شکر و ثنای
الهی سلطنت عالیه انگلشیه بزبان هر موی تن و دهان هر
مسام بدن بر می گذارم که چنین فرمانفرمای نیک
نهاد با عدل و داد را برای رونق و آبادی و رفاه و
ترقی این ملک برگزیدند فی الواقع مانای ذات مستجمع
کمالاتش دیگری کم بوده بلکه اگر غلط نکرده باشم
شاید یکی هم نبوده زیراچه جناب وی بگوناگون تجارب

و کارفرمائیهای ازمنهٔ سابقه از هرگونه حالات این ملک
و دیار و منافع و مصالح رتق و فتق هر مهم و کار آگاهی
کماهی داشت و از سالها بر قاقت وزیر باتدبیر ممالکت
هند در انتظام مهام این ملک و واشگافت دقائق هرگونه
معاملات رعایای اینجا به بزرگ داورگاه پروی کونسل
ملکهٔ نامه در حکومت خاصهٔ این کشور بوجهی حاصل کرده بود
که گویا درین عرض مدت به همین دیار بجاهای مختلف
در هرگونه مناصب و کارها به صرف اوقات عزیز حاکم
و فرمان فرما بوده است هرچند این منصب سترگ باهمه
عظمت و جلالت بمقابل علو شان چنین عالی دودمان
که بعلم و کمال و عزت و اقبال محسود اقران زمانش
توان گفت چندان عزیز نبوده و ازین است که اعیان
سلطنت بهمین خیال ترددی در قبول و اقبال از طرف
این مهین فرزانه یکتای زمانه بدلها میداشتند و آمادگی اورا
برین عهدهٔ جلیله و خدمت نبیله قرین معرض تشکیک

بانکه غالباً بر مظنهٔ عدم قبول محمول می انگاشتند فاما
چون جمله مشیران و اعیان آن دولت بلند صولت
حسن تجویز و ضرورت قبول این جهین ماءمول را بکمال
اصرار اظهار فرمودند و بهر گونه جدوکد امادهٔ این آراده
اش نمودند چار و ناچار تن بقبول این ماءمول درداد
و باهمه امارت وحشمت وحکومت وعظمت که بعنایات
ایزدی درآن دیارش بحالت معیت اقارب و احباب
وعزیزان و اصحاب خاصان و واصلان بوده محض نظر
برفع ملالی که از رحلت بانوی خوش‌خو بر خاطر عاطرش
استیلا می داشت عنان همیون عزیمت راازوادی انکار
برگردانید وبافراشتن بادبان عزیمت سرتاسر شفقت
کشتیٔ تمنای ایشان را بارادهٔ اصلاح و درستی
با امور ناخوش این ملک که بهنگام کار فرمائیها از نظر
فیض اثرش گذشته بود واکثر اوقات بهنگام کار فرمائیهای
پیشین ایام خاطر عاطرش بدان میلی داشت بر ساحل

قبول رسانید و خواست که انچه مراتب و مدارج عنایت
از طرف لازم الشرف اعیان حضرت شهنشاه
برجیس کلاه مبذول حال ارادت اشتمال کافهٔ رعایا و عامهٔ
برایای این ملک می باشد و عموم رعایای این ملک بسبب
بی ارتباطی از حکام با احترام انگلستان ازان ناواقف و بی خبر
بوده اند انهمه مراتب کمال شفقت و غایت عنایت را
با اشفاق و اخلاق عادلانهٔ رئیسانه دلنشین و خاطرنشان ساکنان
این ملک فرماید و همچنین فرط خلوص دلی و اخلاص قلبی
رعایای جان نثار این دیار را نوعیکه به جمله احوال و اطوار بر روی
کار می آید بر مرأت خاطر مرحمت مظاهر حضرت شهنشاه
معدلت پناه و سائر اعیان آن سلطنت صاف صاف
مرتسم و منعکس بنماید تا وثوق رابطه محبت چنانکه مابین شاه
رعیت نواز و رعایای جان باز می باید بی هیچگونه وسوسه و
اندیشه بجانبین حاصل باشد و ازین وثوق ارتباط کمال رفاه
و ترقی ملک که صلاح و فلاح رعایا منوط بر انست و هم عظمت

وقوت و نکونامی سلطنت را در چار دانگ جهان چون نور
خورشید درخشان بتماشای دیده‌وران درآرد و نام نیکوی
خود را ازین کارنمایان تا بقای لیان و نهار زیر فلک دوار بگذارد
ورنه پیداست که بافضال خداوند بیهمال و یمن بخت و اقبال
هیچگونه احتیاجش نبود که چنین سفر دور و دراز بلی ضرورت
و آز برمیگزید نه ضرورت این جاه و معشیت و دولت و
ریاست عارضی چند روزه اش بیش دولت و معشیت
و ثروت اصلی دائمی آنجا بوده است و نه خوبی آب و هوا و گل
و بهار و اعتدال لیان و نهار این مرز بوم نسبت بدیار شگفته
بهار انگلستان چنان می باشد که باشتیاق آن بدین بهانه هوای
تفرج و گلگشت این ملک بدل فیض منزلش جامی گرفت
و نه قدر و منزلتیکه بدیار خودش حاصل بوده بدین عالی منصب
افزایشی بران مترتب میتواند شد پس لامحاله جز انکه
نوشتم امری دیگر متصور نمی‌تواند شد نازم بر خوش نصیبی
جمله رعایای این ملک که افضال بیهمال خداوند ارحم الراحمین

دفعةً متوجه احوال ملالت اشتمال ایشان گردید و چنین
سرداری ترحم شعاری را به فرمانروائی این خاکپاره برگزید
اکنون چرا آن الم و صدمات اندوه که بعد ناگهانی واقعهٔ جانگاه
عالی‌شان لارڈ میو بهادر بدلهای اعیان بالعموم سکان این
مملکت راه یافته بود و خواطر هر خرد و کلان ازان در گرو رنج
و عنا هر دم می نمود از یمن قدوم میمنت لزوم چنین حاکم
عادل دریادل بکلی زائل نگردد بلکه بنعم البدل سرور نا
محصور مبدل نشود و آنچه از نتیجهٔ تجربه کاریهای جناب
ممدوح که از بدایت ورود تا ایندم در اکثر امور بظهور
آمده و می آید همانا وثوق بر وثوق بر نکو ایامی و فرخ فرجامی این
ملک و ملکیان می افزاید و یقین کامیست که بابیاری مراحم
رئیسانهٔ این عادل زمانه باز این گلستان خزان دیده زود
روی بهار رفتهٔ خود را به بیند و هر گلچین بهارش به پر کردن دامن
و سبد از گلهای داد و مراد خورسند و کامیاب گردد هنوز
سر آغاز بهار حکومت و فرماندهی این نوشیروان زمان است

که دامان نظر ارباب هنر بگل چینی تماشای شگفتگی گلزار
بیمخار حسن انتظام وشادابی و سرسبزی گلستان بخزان
اجرای بساقوانین و احکام از برای صلاح و فلاح هرخاص
و عام چنان پر گشته که شمان بالغ نظر با همه باند نظری
به مشاهدهٔ آن حیران می باشد آری اگرچنین بحسن تبدیل
برخوانی روا باشد * بیت

دامان نگه تنگ وگل فیض تو بسیار
گل چین بهار تو ز دامان گله دارد

اینک برخی از شواهد این حال و مصداق این مقال را برنگ
گلی از گلزار و نمونهٔ از خروار گوش گذار مستمعان باعز و وقار
این دیار می سازم تا به تصدیق دعاویم پرداخته شکر چنین
محسن سراپا بذل و کرم را بر خود از جمله و اجبات
و مفترضات انگارند *

بخش سوم

در ذکر اجمالی بعضی محاسن انتظام و محامد
عدل و نظام که بعد ورود مسعود عالی جناب
معلی القاب ممدوح بدین ممالک هندوستان
صورت ظهور گرفته

از آنست دفع فرمودن بار گران انکم تکس از گردن ناتوان رعایای هندوستان عموماً * این تکس پس از هنگام بلوای مفسدان تیره درون در اقصای این ملک بضرورت جاری گردیده بود و درین مابین گاهی کم شده و گاهی افزوده و در بعض سال گاهی مرتفع هم گشته مگر در نخستین هنگام اجرای آن بسا مقامات از بدنظمی و کم تدارکی کارکنان و کوچک افسران به بیجا طلبی وغیره بر رعایای اینجا خیلی شاق آمده بود و دغدغهٔ افزایش هر روز بدلهای بیچاره

گرمایگان بلکه متوسطان نیز راهی پیدا کرده - چون از اصل
وجوه کمی و بیشی آن با مردم آگاهی کماهی ندارند
سطری چند بیان آن می سازم انشاء الله تعالی اما الحمد لله
که اکنون آن همه وبال ونکال بفضل قادر ذوالجلال
و توجه و الطاف این حاکم نصفت خصال از سرها دور
شد و ترحم خسروانهٔ این حاکم عادل دریادل از زبان
هرکه ومه بمدایح نامحصور ممدوح و مشکور گردید نیکو
یاد دارم که عالی جناب ممدوح بعد ورود درین شهر که رعایا
و برایای اینجا را بانواع اخلاق و اشفاق بنواخته و اظهار
مراحم و مکارم بر احوال پرملال شان بضمن کلام فیض
نظام ساخته بود در همان زمان ناپسندی این تکس
نیز که بظاهر جبری بر رعایا بود بزبان فیض بیان خود آورده
بلکه بهمان نزدیکی تشفی خاطر رعایای موصوف هم کرده
بود تا بعد روزی چند همچنان قانون وارث جاری
فرمود - واضح باد که انکم تکس عبارت از مطالبهٔ زریست

بحساب سالانه آمدنی ذاتی هر شخص به هر نهجیکه باشد
و قبل ازین درین ملک چه جای اجرای آن بلکه احدی
از نامش هم اطلاع نمی داشت - الحاصل محاصل
گورنمنت درین ممالک دایماً از خراج زمین و محصول
نمک و مبالغ آمدنی از بند و بست افیون وغیره بوده
و چون این ملک بفراوان آبادانی و زرخیزی بانواع
کارروائی مفرح الحال بوده مالک ملک را بوفور همان
آمدنی سه گانه افزایش هیچگونه مطالبهٔ نو از کیسهٔ رعایا
پیش نهاد خاطر نبود ولیکن چون بعد حدوث حادثه
ناگهانی سر بشورش برداشتن فتنه انگیزان
بغاوت پیشه بهمراستانی برخی از تیره بختان سپاه
و رعایا از هنود و بعض مسلمان صورتان در سال
پنجاه و هفتم از همین نوزده صد عیسوی بضرورت تعین
بالشکریان تازه بحراست ملک و رعایا و بپا پلی آوردن
گروه گروه سربازان ساحشور از ممالک افگلنتن و کمپیان

نمودن آنان باطراف و جوانب این دیار و فرستادن
جوق جوق سواران آزموده کار و توپخانهای آتشبار درپی
باینج کنی باغیان بجنگ و پیکار و دیگر بها گوناگون
مصارف دران نامیمون آوان و نیز برای نظم مداخل
تحصیل معمولی در بیشتر اضلاع و اقطاع ملک تا عرصه
دو سال زر از خزینها بدر رفت و بجایش هر صبح
مصارف روز افزون رو نمود آخر همین اسباب
مجبوری ارباب بست و کشاد ممالکت را بگرد آوری
زر بوجوه دیگر آماده ساخت چون از معلومات است
که محاصل خراج امری معین است و افزونی بران موجب
سراسر ظلم و ستم و محصول نمک که از ان امیر و فقیر
را از رعایا گزیر نیست افزایش در آنهم خالی از مضرت
نبود خصوصاً بر بیچارگان بی مایه که در شمار بیشتر اند و آمدنی
از بیع و بست افیون که کمی و بیشی آن منوط بر فروخت
نمک دیگر یعنی مملکت چین که بیرون از ید اختیار

اراکین این گورنمنٹ می باشد بنوعی سزاوار مدار
واعتبار درین کار نبود پس لامحاله باضافهٔ مدات جدید
ضرورت شدید داعی گشت تا در سال ۱۸۵۹ پنجاه ونهم
از برای اکتفای آن مصارف لابدیه دو چیز تجویز گردید
یکی لایسنس بر عموم اهالی حرفه دوم محصول بر اجناس بازرگانی
وانتظام ان باآنچه مناسب وقت باشد در اوائل سال مذکور
بدست عالی جناب جیمس ویلسن صاحب از ارباب
شورای محترم جلسهٔ قانونی سپردند صاحب موصوف قانون
اخذ همین انکم تکس چنین تجویز کرد که حالیا تا مدت پنج سال
انانکه امدنی شان سالانه از بالای دو صد روپیه تا پنج صد برسد
هر صد دو روپیه بدهند وارباب آمد بالاتر بران هر صد چهار روپیه
وپس ازین سالها بر حسب رفع ضرورت کمی و بیشی
یا موقوفی می تواند شد و کسانیکه از اهالی حرفه از تکلیف
انکم تکس خارج باشند لایسنس مناسب حال خود ادا نمایند
واین قانون مصالح مشحون را باجرا درآورد سال مذکور

بپایان رسید و بسال دو شش یعنی ۱۸۶۰ عیسوی
خودش دست از جمله کاروبار دنیوی کشید و رهگرای
عالم دیگر گردید عالی جناب هیمویلس لینگ صاحب
بعد ازان ذمہ دار این کار شد و بسال شصت و سوم
عیسوی بعض تغیر و تبدیل نیز بہ کمی و بیشی در محصول
چیزہای تجارت نمود و در خصوص انکم تکس چنین قرار داد
کہ چون بفراہم آوری زر تکس مذکور از کسان پائین طبقہ
صرف کثیر میگردد و ازین کوہ کندن وکاہ برآوردن نفعی کہ
سودمند باشد عائد نیست نظر بران کسان آن طبقہ را یکبارہ
ازان تکس رہائی بخشید * در سال شصت و دوم عالی جناب
سر چارلس ترویلین بہادر دران جامۂ قانونی ہمبرین
خدمت منصوب گشت و تا سہ سال بران مقرر بود و
آئین مجزیہ را باندک کمی مقدار برقرار داشت و در
سال شصت و پنجم کہ پنج سالہ وعدہ ادای ان
سپری گشت ممدوح صاحب باز اثر اجایز نداشتہ بجایش

مقدارهای مناسب بر اجناس دیگر افزود اما این
معنی خلاف آرای حکام والا مقام انگلستان گردید - اکنون دو
سه جملهٔ مختصر علاوهٔ مضمون مبحوث عنه صرف متعلق
بذات عالیجناب سرچارلس موصوف برای دریافت مطالعه
فرمایان این اوراق می نگارم - هنوز بر آئینهٔ دلهای واقفان
اوضاع روزگار و سیر فرمایان ریاض همیشه بهار صفحات
اخبار سایه افگن بوده باشد که همین عالی جناب سرچارلس
بهادر چند سال پیش از تقرر بدین منصب که نشستم
چندی بصوبهٔ مدراس به بلند پایگاه گورنری با همه اخلاق و
دادگستری و تمامتر نیکنامی و خوش انتظامی کار فرما بوده
و بعطای خطاب و تمغای دوم درجهٔ اسطار آف انڈیا علم
بلند نامی بر افراشته حینیکه حکم اجرای قانون انکم تکس
در سائر بلاد و اقطار هندوستان رسید عالی جناب
موصوف اجرای آنرا که خالی از گونه مشابه جبر نسبت
بحال رعای ملک نبود ناپسند فرموده و دلائل ناپسندی

آن بوجهیکه مناسب دانست نوشت اما پذیرا نشد تا
آنکه ایام رخصت وی ازان منصب قریب بود تشدد
به بحث و تکرار آن نه فرمود و بر حسب دستور ترک منصب
گفت و راه وطن مالوف گرفت - نیرنگی فلک حقه باز
تماشا کردنیست که جناب وی را در آن بلاد جز چند ایام نگذشته
بود که بعالی پایهٔ ممبری سوپریم کونسل از انگلستان
منصوب شد و همان سر رشتهٔ نظم و گرد آوری زر
انکم تکس وغیره را تا سه سال متکفل ماند و هر گونه
کوششها در آن که مناسب منصبش بود از رای و قلم
خود فرمود انتهی * آمدیم بمطلب خود در سال شصت
و پنجم مذکور عالی جناب رایت آنریبل دبلیو ان میسی
از ارباب جلسه قانونی مذکوره بدان کار و خدمت
مامور گشت و بکمی و بیشی اندک در لایسنس بر اهالی
حرفه و محصول بر اجناس تجارت کار انکم تکس بر آورد
بعهد خود هرگز التفاتی باجرای انکم تکس نکرد عالی جناب

مستر پچرڈ تمپل بهادر که در هشتمین سال بر شصت عیسوی
سر رشته نظم این مهم اهم بکف اقتدار خود گرفت
لایسنس را موقوف ساخته بجایش سرطیفکط تکس
مقرر نمود و بعد یک سال بموقوفی این تکس تازه باز همان
انکم تکس اولین را بقرار داد هر صد یکروپیه تجویز
قرار نمود و پس ازان در سال ۱۸۷۰ هفتاد عیسوی آنمقدار
را دوچند یعنی هر صد دو روپیه مقرر و جاری ساخت *
این بود ملخص تر احوال اصل بنا و اجرای انکم تکس مذکور
و تبدیل و تغییر مقادیر آن بهر زمان تا هنگام موقوفی
و اختتام و تفصیل سائر کیفیت و جزئیات آن در دفاتر قانون
و اخبار نامها و گورنمنت گزیت آن ازمنه و ایام بتشریح
و توضیح تمام می توان دریافت *

و ازان است مزید توجه و سعی عالیجناب ممدوح
در اشاعت و ترقی علوم و تعلیم و آموزش هنرهای
منفعت انگیز - ازیاد بزرگان نرفته باشد که بماه مارچ سال

هشتصد و هفتاد دوم عیسوی در اجلاس ایوان یونیورسطی کالج یعنی بزرگتر آموزشگاه اعلی طبقات متعلق باهتمام گورنمنت واقع دارالامارت کلکته عالیجناب معلی القاب ممدوح بر کرسی صدارت رونق افروز گشته بعد معاینهٔ حالات آنجا و شنیدن رپورت یعنی روداد نامهٔ اجرای رویهٔ تعلیم و ترقیات گذشته زمان و کیفیت آموزش آموزندگان و دیگر متعلقات آن تقریری بلیغ درانخصوص فرمود و در پایان آن درخصوص ترقیات مسلمان طایفهٔ این دیار و فواید بیحد وشمار آن که نسبت بایشان عاید شدنی است ایمای خاص مرحمت اختصاص بانهایت اشتیاق و غایت کرم و اخلاق نمود راقم نقل ترجمهٔ آن تقریر دلپذیر را بسبب غایت اشتهار در جراید اخبار اینجا قلم انداز نمود تا طوالت موجب ملالت نگردد عالیجناب ممدوح اندرین خصوص باکثر صحبتها تذکرهٔ این گزین امر باعلما و عمائد مملکت و کیش هندوستان بمیان آورده توجه قلبی خود دران چنان ظاهر فرمود که بدلهای

ایشان نیز ازان شوقی و رغبتی تمامتر پدید آمد و ازینجا است
که بهمین یک دو سال گذشته از برای رعایا زادگان اضلاع
واقعهٔ دور دست عموما و مسلمان زادگان کم مایه خصوصا
که سفر و اقامت ایشان بدین شهر خالی از دشواریها
نمی باشد تا به تعلیمگاهای اینجا باهمه مایحتاج به تحصیل علوم
چه توانند پرداخت بفرخ عهدش بنای بسا آموزشگاهای
کوچک و بزرگ جا بجا در قصبات و شهرهای این طرف
دیار از سر نو انداختند و آموزگاران ذی علم و استعداد
علوم عربی و پارسی و انگریزی وغیره مروجهٔ خاص هر دیار را
بمواجب بیشقرار بکثرت و افزونیها مقرر و منصوب ساختند
و تقرر پرنسپالان فائق و انسپکتران لایق یعنی افسران
ذی علم کامل البضاعت و نائبان صاحب استعداد از هر قوم
و فرقه هم برای دیده بانی مدارس وهم از برای تعلیم فرازین
طبقات طلبهٔ آنجا درونی انتظام و تدارک رویهٔ درس و
تقرر فنون وکتب و تبدیل آن همه بر وفق مصالح مکان و زمان

علاوۀ آن همه برایشان در بعض جاها افزون گردید تا آنکه عالیجناب ممدوح بجاهای مناسب از جیب خاص خود هم مزید تائید درین خصوص فرمود چنانچه در سوسیٹی علیگڈھ برای تعلیم اطفال مسلمانان مبلغ ده هزار روپیه از جیب خاص فیض اختصاص عنایت کرد و نیز بنیاد عمارت رفیعه یونیورسٹی به مقام کلکته از دست خاص خود به نهاد *

و ازانست عموما مراعات حرمت و پاسداری عزت و احترام رئیسان با نام و نشان این دیار که از قدیم یعلو خاندان و ریاست و شان ممتاز و محترم بوده اند باظهار انواع عنایت و اشفاق و قدر افزائی و اخلاق نه بظاهر حال و مقال بلکه به بسا امداد و دستگیری بعضی افتادگان ازایشان بلحاظ حقوق قدیمه و خصوصیات پیشینه و غایت رادگوهری و فتوت و بلند حوصلگی و مروت - پیدا است که زمانۀ غدار و چرخ دوار همیشه با هریکی بر یک وتیره مساعد نمی باشد احوال پیشین خداوندان سلطنت

و فرمانده‌هان برتر مرتبت مباین صریح اینحال است ظاهر است که اکثری از ایشان بحدوث انواع حوادث نافرجام و اسباب چند در چند رفته رفته از مراتب پیشین خود به پائین ترین مراتب فرود آمدند و نتوانستند که مایه و مداخل را از دست برد قصور و فتور در پی افتاده نگاهدارند و همچنین در بعض خانواده‌ها بافزایش اولاد و ارباب استحقاق مخارج بیش گردید و مداخل کم پس آن همه رونق و جمعیت یکسره روبکمی آورد و آثار شکست در نظم کار رونمود تا شده شده بسهل انگاری آن خانه‌خدایان و کارکنان بد انتظام مدار کار بگرفتن وام بر وام رسید و ازینکه مهاجنان به معاینه شدت احتیاج چنین حاجتمندان مقدار معین سود را باضعاف مضاعف افزودند و قرضهای سود بر سود را علاوه آن زیاده نمودند تا به مرور زمان و هم بی پروائیهای مالکان و شکم پروری پیشدستان به بعض جاها کار بداوریگاه حاکم وقت رسید چنانچه الحال بوقوع بعض امور

از ذات والای صاحب کهنه ریاست با عزت و ثروت
نواب عالی القاب ناظم سواد مرشداباد چه فتورات و
خرابیها که پیش نیامد اگر عالیجناب نواب ویسرای
بهادر بدفع آن همه مفاسد و خرابیهائیکه از غفلت و
بی پروائی صاحب ریاست ممدوح پیدا و هویدا شده بود توجه
خاص مبذول نمی فرمود معلوم نیست که انجام کار آنهمه خرابیها
تا بکجا می کشید نازم بر کمال شفقت و عاطفت شاهانه
عالیجناب ویسرای ممدوح که به مجرد خبر ازدیاد واز دحام
مقدمات قرضه آن ریاست اکت ۱۷ سنه ۱۸۷۳ ع
از راه کمال معدلت پژوهی و نصفت شعاری جاری فرموده
محکمه خاص برای تصفیه جمله مقدمات قرضه به تقرر سه
کمشنران معتمد گورنمنت عالی مقرر نمود مستر بفورت و جنرل
بارور صاحب و این عاجز راقم سطور برای این محکمه بحکم
فیض شیم عالیجناب ویسرای ممدوح و صوابدید ارباب
کونسل چیده و برگزیده شدند و اشتهاری بحکم حاضر

شدن جمله قرضخواهان اندرون میعاد معینه شش ماه
از طرف کمشنران نافذ گردید تحقیق و تنقیح دعاوی جمله
قرضخواهان تا مدت قریب دو سال جاری ماند آخر به تحقیق
حقیق و اتفاق آرای هر سه کمشنران از مقدار قرضه جمله
قرضخواهان این ملک که تعدادش [illegible] بود
صرف [illegible] واجب الادا برآمد و بابت
قرضخواهان لندن [illegible] پوند ثابت شد چنانچه مقدار
مجوزه کمشنران منظور سرکار دولتمدار گردید و انتظام
حراست جواهرخانه مرشدآباد به تجویز هر سه کمشنران بدین
عنوان قرار یافت که اول معاینه جمله جواهرات کردند
سپس هر قدر جواهرات که متعلق ریاست آنجا بود یعنی
از پشتها پشت در روسای آنجا منتقل گردیده تا رئیس
حال رسیده بود آنرا علاحده و جواهرات خرید کرده
ذاتی رئیس حال را علاحده شمار و اعتبار نموده هردو
اقسام را جدا جدا بخلف اکبر رئیس ممدوح بسپردند

و همچنین جایداد موروثی قدیمی را نیز از جایداد خرید کرده ذات خاص رئیس ممیز نمودند و مانند جواهرات بتحاف کلان ممدوح تفویض کردند و انتظامی مناسب در خصوص تقاریب عروسیهای دختران رئیس ممدوح نیز تجویز نمودند *

و ازانست صرف توجه خاص رافت اختصاص در باره سرانجام تقاریب عروسی شاهزادیان عفت و عظمت نشان حضرت بادشاه جمجاه اوده که صرف بر وفق تحریک و استدعای راقم آثم لحاظ بر خصوصیت حضرت بادشاه جمجاه و روابط اتحاد قدیمانه سرکار دولت قرار باد دودمان والاشان سلطنت اوده فرموده مبلغ ده ده هزار روپیه برای سرانجام تقریب عروسی هریک دختر بانداختر حضرت بادشاه جمجاه تجویز فرمودند چنانچه بموجب این تجویز برای سرانجام عروسی دوازده دختران عفت و عظمت نشان حضرت بادشاه جمجاه که درین وقت بسن بلوغ رسیده بودند

مبلغ یک لکهه و بست هزار روپیه از سرکار گورنمنت عنایت گروید و آینده برای تقارب دیگر دختران عفت و عظمت نشان بر وقت بلوغ شان نیز بهمین آیین اعانت مصارف از سرکار دولت قرار بمنصه ظهور خواهد رسید *

و ازانست امن از بلای جانگزای قحط بمیامن حسن توجهات آن والاصفات - احوال کیوف انچه از مصایب و شدائد در ایام قحط سال هیژده صد و هفتاد و چار عیسوی بروی کار آمده بلکه از آخر سال ماقبل آن بر بعض شرقی حدود هندوستان رو داده و نیز انچه تدابیر و صوابدیدهای حکام بالا دست برای دفع مصایب و نوایب و حصول رفاه بحت و هدایتهای ایشان بر کسان ماتحت از نیکو اهتمام و خبرگیری و زودی و نیز فکریهای حضور فیض معمور امیر الامرای گرامی شان لارڈ بیرن نارتهه بروک نایب السلطنت و گورنر جنرل بهادر هندوستان و هم از مصالح اندیشی

و معدلت کیشی و امان جوئی و صلاحگوئیهای عالیجناب مستر جارج کیمبل لفتننت گورنر سابق و معلی القاب سر ریچرڈ تیمبل بهادر که اکنون بر کرسی لفتننت گورنری این کشور بسان مهر ظلمت سوز رونق افروز بوده است دران هنگام مصیبت فرجام در سلامت و امن بروی گرسنگان از جان سیر بکشاده اگر به تفصیل بر نگارم دشوار است که درین وجیزه فراهم کنم و مقاصد عالیه که بیان آن مد نظر است از تنگی اوقات و هجوم کمال اشغال می ترسم که ازان باز مانده باشم لهذا بر خلاصهٔ آن حال آشوب اشتمال و بعض کیوف کار روائی آن زمان و حصول امن و آسودگیهای رعایای خسته جان بمیامن توجهات و حزم و عجلات ارکین با تمکین سلطنت بلا مراعات ترتیب کار روائی و رپورتهای حکام اضلاع و دیگر امور متعلق آن حال سطری چند علی وجه الاجمال بر می نگارم *

فراباد خاطر اصحاب خبرت و فراست بوده باشد که در اواخر

در سنه یکهزار و هشتصد و هفتاد و سه عیسوی بسبب کمی پیدایش غلجات که از قصور باران و بعض جا به تعدد آن خواه بدیگر وجوه نقصان پدید آمده بود اول در چیده چیده مقامات دربهنگه و ضلع ترهت و بعد ازان بعلاقهٔ بهار و بعض مقامات پتنه و نواح شمالی بنگاله و قرب و جوار کلکته و غیره نرخ غلجات کم کم رو بگرانی نهاد اهالی تجارت ممالک دور دست بوادید روز افزونی گرانی در خریدار بها افزایش و زودی بکار بردند چون آمدنی غله درین شهر کلکته که مرجع اطراف و معدن تجارت اکناف است بفتور افتاد و افزونی نرخ هر روز از نسبت دی بالا رفت بمقامات چند آثار کم یابی که همان علامت قحط سالی بود نمایان شد اکثری از اوساط مردم و کم مایگان هراسان گشتند و بقالان بحرص نفع در فکر گردآوری اجناس غله و جنس آن شدند حکام اضلاع دریں خصوص رپورت ها فرستادند و اندازهٔ وجود غله و صرف یومیه را با دیگر کیفیت های هر مقام بگورنمنت وا نمودند و والا شان

معلی القاب نائب السلطنت کہ بکوہ شملہ بود و ہیچگونہ
ضرورت تشریف آوری باینجا نداشت بلکہ بسبب
ایام گرما تشریف آوری عالیجناب ممدوح درانوقت خالی
از اندیشہ ضرر نمی نمود بمجرد اطلاع این احوال پر ملال
بلاواسطہ دسمبر ماہ دفعۃً رونق افزای کلکتہ گردید وسپس
کنکاش وصوابدیدہای عالیجناب سر جارج کیمبل لفٹننٹ
گورنر بہادر حدود بنگالہ را بخبرگیری خلق خدا و تدارک
دفع آن بلاہا ایتہا فرمود ولیکن چون ایام ترک منصب و
رفتن آن والاشان بہ انگلستان قریب تر بود و نوبت
کرسی نشینی دانش آگاہ عالیجناب سر ریچرڈ تیمپل
بہادر بدان عالی منصب بہ عجلت تمامتر پیش نظر می نمود
عالیجناب سر ریچرد تیمپل بہادر را خاصۃ برای سرانجام
این کار اختیار فرمود و نیز بر تقدیر ضرورت این ہر دو حاکم
بالادست را برفتن مقاماتیکہ مناسب نماید ایما کرد و بدیگر
تدابیر سود پذیر مناسب وقت ہم کلکتہ وہم بہ مقصلات

پرداخته بعد حصول اطمینان باز رهگرای کوه شمله گردید *

الغرض بروفق رای فیض انتمای عالیجناب قیصاب ممدوح انجمن های کنگاش درین خصوص منعقد نموده آمد تا اینکه باوایل فبروری ماه سال هفتاد و چهارم بزرگ انجمنی در ایوان تونهال کلکته از حکام گرامی طبقه و تاجران و امرا و زمیداران و دیگر با اشخاص ذی اختصاص از هر ملت و پایه حسن انعقاد یافت معلی القاب مرحمت انتساب نائب السلطنت بهادر صدر انجمن یعنی صاحب الامر آن کمیتی گردید با حضرات از حاضرین تقریرهای شایسته وتجویزهای بایسته درباب تائید و اعانت بمقامات قحط از عطای زرنقد وحسن تدابیر فراهم آوری اجناس غلجات و رسانیدن بجا جنسمندان یادیگر لوازم آن نمودند تا بمیامن توجهات حضرت صدر وسعی ممبران رفیع القدر همگنان تن باعادگی در دادند و بهمان جلسه مبلغی سنگین بعطیه دستخط فرمودند و اهالی این انجمن فلاح نشیمن

دو انجمن دیگر مقرر نمودند یکی انجمن خاص بنام یکزیکیتو
کمیتی بصدارت عالیجناب شاک صاحب با دیگر بزرگان
اهالی آن دویم انجمن عام بنام سنترل ریلیف کمیتی که
از عمایدو فلاح جویان قوم وکیش بسا ممبران این انجمن
معین شدند راقم ہیچمیرز نیز دران ہردو کمیتی ممبر بود
در اوقات جمع و شوری بتدارک و صوابدید و اظہار رای
وغیره بروفق آگاہی و تجربه و دریافت خود از مفصلات
تائید و اشتراک ہردو انجمن فیض موطن می نمود امرای
ذی حوصله و زمینداران و رئیسان این ممالکت و بسا
دولتمندان و تاجران انگاشته بہرگونه تائید از عطای زر
و انحای دیگر کمر ہمت چست بر بستند و مبالغی خطیر علاوه
گوناگون اعانت و تدابیر از خزینهٔ گورنمنت نیز مرحمت
گردید بسی از مایه وران رادمنش بران عطیه بس
نه نموده مبالغی تا بقای این مصیبت جانگزا بطریق ماہوار نیز
افزودند غرض از حکام و رعایا ادنی و اعلی ہر یکی باندازهٔ خود

و درین مهم اهم سعی جمیل کردی و بدفع این بلای هوش ربا
بدل پرداخته دولت ناموری دارین بدست آوردی اہالی
هر ضلع و مقام کمیٹیهای جداگانه بهدایت حکام بلند نام اینجا
از ارباب مناصب و رعایا مرتب کردند و هرگونه امداد
و اعانتها کوشیدند از حسن تدابیر معلی القاب نائب
السلطنت بهادر و نواب لفٹننٹ گورنر بهادر از بسا
مقامات دور دور که غله درانجاها بسیار و ارزان بود بزودی خرید
کرده لکهامن بر جهاز بار شده بجاهائیکه خواهش بوده جلد جلد
میرسید از علاقهٔ رنگون و مدراس و دیگر هر جائیکه جنس
غله یافتند آوردند و باعث امن و بقای حیات کرور اندر کرور
مخلوقات گشته گوی نکو نامی دارین بردند به مقام باڑه علاقهٔ
پٹنه که وطن راقم اثم است و زیرآن دریای گنگ جاریست
جهاز دخانی از برای عبور بستهای غله ازین طرف
به آنرو که ازانجا راه مقامات دربهنگه و غیره جاهای قحط
رسیده می باشد مقرر کردند و از برای سرعت و عجلت

راه ریل مخصوص برای غله رسانی بهر دو سوی دریا بسرعت
و عجلت بسیار تیار کنانیدند چنانچه ریل که بمقام باره برای
همین کار تیار شده بعض زمین از زمیداری حقیر است
بخوشی تمام زمین بقدر حاجت اجرای ریل بلا قیمت دادم
و عزیزان و کارپردازان خود را دران علاقه از برای تقسیم
قوت خام و پخته و دیگر انواع اعانت بطریق مزدو محنت
جا بجا متعین کردم و فرستادم و همچنین بساعماید بمقامات
خودها جهت تدارک دفع آن بلا می کوشیدند و طعام پخته
و خام روزانه بصدها غربا می بخشیدند سیوای این همه نیکو تدابیر
و حسن انتظام تمام که از برای تقسیم قوت بضعفای ناکام
از اراکین باتمکین سلطنت بچندین طرز شایسته باوقات
بایسته برروی کار آمد انواع مراعات دیگر از اجرای
مزدوری های اقسام مکاسب و اشغال برعایت و
آسانی کمال موجب دستیابی قوت لابدی یومیه بهزاران هزار
بی مایگان نزار دران وقت گردید در علاقهٔ خاص گورنمنت

قریب به نود هزار مزدور کما بیش به چند اضلاع سارن و چنپارن و ترهت و دیناجپور و مونگیر و بهاگلپور و پرنیه متعلق گشته رزق ضروری هر روز می یافتند و به بسا زمیداران و ده خدایان مبلغها از خزینهٔ سرکار والا تبار بطریق وام بغیر کدام نفع صرف بهمین رعایت عنایت گردید تا تالابها و چاهها وغیره از مزدوران درست کنانند و کم کم باقساط آن زررا ادا نموده باشند لکها نفوس بدین وسیلهٔ جمیله دران ایام پر مخمصه باب نان رسیدند و روی زندگانی دیدند غایت رعایت اراکین مرحمت آئین سلطنت ملاحظه کردنیست که دران ایام صعوبت انضمام که لکها مبلغ از کیسهٔ گورنمنت محض بغرض امان بخشی خلق خدا ازین بلای جانگزا بهر ماه بلکه بهر هفته بایرون می شد مرحمت دستگاه معلی القاب نایب السلطنت بهادر باجلاس کونسل حاکمان اضلاع را چنین هدایت فرمود که تا بقای شدت این الم جانسوز تحصیلداران مالی یعنی

و کالکتران و امثال شان در مطالبهٔ زر بهر کار نشده آئینی هرگز
بکار نه برند تا از زمینداران و تعلق داران سخت گیری
بر رعایا و مزارعان بوقوع نه آید و مزید بران آن بود که زمینداران
را از برای اعانت رعایای محتاج ایشان بقدر
ضرورت زر نقد هم از خزانهٔ شاهی قرضه میدادند که
بر رعای علاقه خود ها تقسیم کنند و باقساط در از کم کم بلا هیچگونه
سود وصول سازند و بطلب و تقاضای افزون از حد طاقت
و لیاقت آنها هرگز نپردازند و سوای این هم تائید است دیگر
بساگونه رعایات و احسانات است که به بذل توجهات
حاکمانه بالا دست سر داران این سلطنت با عز و شوکت
در حفظ مراتب امن و عافیت وقتاً فوقتاً بهر مقامی که مفید
افتاد دریغ از ان هرگز نرفت عالی القاب نایب السلطنت
بهادر هر آن بذات خاص فیض اختصاص خبر از کس
و ناکس بذریعهٔ حکام ماتحت میگرفتند حق اینست که شدت
این بلای ناگهانی بسخت ترین صورت به کسی نرسید

و به نهایت آسانی ما یحتاج ضروری با سامان خسته جان نصیب میگردید هزاران کس از هر قوم باهتمام آن جا بجا مقرر بودند وانجام کار هر وقت بروقت می نمودند و پس ازین عالی جناب معلی القاب ممدوح بذات خاص مراحم اختصاص برای معاینهٔ مقامات قحط و ملاحظهٔ احوال رعایای آنجا تشریف قدوم ارزانی داشت هنگام معاودت از طرف دربهنگا وقتیکه اقدام میمنت التیام بر سر زمین باره سو رو حقیر حاضر آنجا بود به نیکو اخلاق رئیسانه مرا افتخارم را بلند فرمود رعایای علاقهٔ آنجا و قرب و جوار آن گروه گروه از هر کیش و طبقه بشکر گذاری حاکم مرحمت شیم گرد آمدند و سپاسنامهٔ بذریعهٔ راقم اوراق بگذرانیدند و از کلمات عطوفت آیات عالیجناب ممدوح بنهایت ممنون و خوشدل گشتند راقم آثم که از ابتدا وانتهای جمله احوال و کیوف این واقعهٔ غم اندوز زندگی سوز و هرگونه حسن تدابیر حکام بلند مقام دامن بخشی و مراعات و خبرگیری و آذوقه رسانی و رادگیری اهالی این سلطنت

باشند نام و دیگر آنچه از لوازم وقت رو داده و بصلاح گوئیهای
هر انجمن و کمیتی و امداد و تدارک بسا امور چه بمقامات
منفصل و چه بحضور فیض گنجور اتفاق شد اکثر افتاده وقوف
و آگاهی کماهی میداشتم و از هر گونه فراهمی مبالغ عطیه در
هر مقام چه از کسان هر طبقه و چه از گورنمنت و حکام باشند نام
و کیفیت صرف و انتظام و سرعت تدارک و گوناگون
تدابیر و اهتمام باقصی غایت مطلع می باشم از ته دل بالا
طرفداری شکرگذار و ثناخوان معلی القاب عالیجناب ممدوح
هستم بلکه جمله ارباب نصفت که دران زمان تفحص
بدان امر نموده اند سپاسگذاریهای مراحم رئیسانه
عالیجناب ممدوح همانا همزبان و همداستانم بوده اند و نیز
ما همگنان بی غایله ریب مداح هر دو سردار اولوالعزم
با وقار اعنی سر جارج کیمبل بهادر و سر ریچرد
تمپل بهادر میباشیم که توجهات و کوششهای این
هر دو اراکین باتمکین و مزید تاکید هر دو صاحبان عالیشان

بر حکام ماتحت به چشم سر نیکو دیده ایم ٭

اینجا معنی شگفت افزا بخاطرم آمد و آن اینکه کمان چند انصاف دشمن خود پسند بیصرفه سرا اعتراضها برین انتظام کرده اند که چندین اهتمام که درین امر بکار آمده فضول بود و صرف بسیار بیش از ضرورت به عجلت تدبیر قبل از وقت که کرده شد اسرافها بر مصارف رو نمود اکنون دانش پژوهان عاقبت اندیش و تجربه کاران نصفت کیش نیکو به میزان خرد می توانند سنجید که این معترضان چه سرایند و از امر بدیهی انکار چگونه می نمایند آیا حزم و احتیاط از اقتضای دانش و خرد نیست از داب ارباب بست و کشاد سلطنت نمی باشد فرض کردم که اگر سردار ذی تبار عالیجناب نائب السلطنت بذات خاص خود چندین دیده بانی نفرمودی و این قدر عجلت بآمادگی اسباب و سامان و فراهمی و ارسال آن جابجا بکار نبردی ممکن بود که آهسته آهسته تدابیر آن هنگام ضرورت از حکام ماتحت به عمل آمدی

ولیکن تا آنکه انباری از غله بمقامی بهم رسد و دست تقسیم
دراز گردد هزاران مخلوقات از شدت الم فاقه از جان
تهی می کردند و به یقین بل عین الیقین است که اگر چنین
بیش تدبیری و حسن اهتمام و انتظام در ابتدای ایام
بکار نیامدی و هر یکی از بزرگ ارکین دولت بذاتهای
خاص عاطفت اختصاص صرف توجهات نفرمودی هراینه
روی آسمانی بکنار باشد رندگانی ها گران جانی نمودی و آخر وقت
چنان خرابی ها تعاقب می نمود که دفع آن بده چند تدابیر
پیش ازان خلاف امکان می بود و این کسان متعرض از
دو حال بیرون نمی باشند یا خود بسائر کیفیت و جمله عنوان
اصلاح و کار روائی آن نرسیده اند و جهالت ازان دارند
و یا دانسته چشم انصاف پوشیده اند و نابینایانه قدمی
براه اعتساف می گذارند از بدگوئی تنی چند ناعاقبت بین
چشم زخمی براست کاران و عالی همتان نیکو آئین نتواند
رسید که گفته اند

گرنہ بیند بروز شپرہ چشم * چشمۂ آفتاب را چہ گناہ

این ہمہ گرانی وترس تا اواسط سال ۱۸۷۴ ایجدہ صد

و ہفتاد و چار عیسوی بود کہ بعنایت ایزد منان بارش

باران آمان بخش فرزدگان رو نمود و جہاں کدورتہای

غم و الم را از دلہای بندگان خدا جان بپاک سیل

رحمت دافع رنج و زحمت پاک ربود *

ذکر سلطنت یارقند

و انعقاد عہد نامہ فیمابین آن دولت و دولت علیہ

انگلشیہ برای کشایش ابواب تجارت مابین ہند و یارقند

و ہم از انست کہ بحسن توجہ والتفات جناب ممدوح

عالیہ رجات راہ و رسم محبت و وداد و تواحد و اتحاد مابین

سلطنت عالیۂ برطانیہ و دولت یارقند بوجہ خاطر پسند جاری

گردید و انعقاد عہد نامہ موثق از برای اجرای ابواب تجارت

میان این ہر دو سلطنت بہمین آئین بر منصہ ظہور رسید

کیفیت این ماجرا را بانبذی از حالات آن ریاست

با سیاست برای ملاحظهٔ مستمعان والا شان بر می گذارم *

مخفی مباد که والی حالی این ریاست مشهور به لقب
امیر اتالیق غازی است دار السلطنت ایشان شهر
یارقند است حدود ریاست ایشان از جانب جنوب محاذی
به ملک تبت ولداخ است و جانب شمال و مغربش ملک
روس و بسمت مشرق ممالک چین واقع و سمت
آن ملک مقابل سلطنت فرانس است و تعداد ساکنان
آن شهر مقدار هفتاد و پنجهزار و قلعه آن نو ساخته در عرض و طول
مقدار یکهزار درع است داخل قلعه مذکور قریب پنجهزار
مردم می باشند پس جمله تعداد مردمان شهر یارقند باین اعتبار
هشتاد هزار می شود انتظام درس و تدریس درین
سلطنت به همین آئین است گو اهالی مادهٔ علم فی الحال در انجا
قلتی دارد هرجا مسجد است بودن یک مدرسه بشمول
آن دستورات ضروریهٔ این دولت با عز و صولت
می باشد داخل انجا مبنی بر چنین آئین است که بعد از تمام

شدن یکسال از هر صوبه حاکمان اجناس پیداوار آنجا را چه
از قسم غله و ملبوسات و معدنیات مثل سرب و آهن
و غیره چه از قسم زر و نقره و غیره بر صدها شتر و اسپ
خروار خروار بار کرده بحضور امیر صاحب حاضر می آرند و آن همه
اجناس را در خزانه امیر صاحب داخل می نمایند و هر ران زمان
والی آنجا کیوف کلیه حکومت و کارگزاری هر حاکم را بدل متوجه
شده استماع میفرماید اگر کسی بر احدی از حکام و کارفرمایان
استغاثه ظلم و تعدی و بیخبری بحضور امیر صاحب پیش
می نماید امیر صاحب فی الفور بتدارک واقعی آن می پردازد
و اگر احیانا در مقدمه ثبوت حاکم بجرم ثابت میگردد حاکم
مذکور را در حال بکیفر کردار ناسزاوار می رساند
الغرض در همه امور نظم و نسق و عدل و انصاف
بریاست امیر صاحب ترقی های روز بروز پیدا شده است
قبل از رفتن رابرت شا صاحب بریاست مذکور هیچ کسی
چه هندی و چه فرنگی از چنین کیفیت تفصیلی آنجا که در سفرنامه

صاحب موصوف درج است اطلاع نداشتہ بود از زمانیکہ
صاحب سطور بحضور امیر صاحب رفتہ عظمت و شوکت
و وداد و اتحاد ہر دو دولت بلند صولت عثمانیہ و برطانیہ را
ذکر نمود در دل امیر صاحب اشتیاق تام پیدا گشت کہ فیما بین
سلطنت انگلشیہ و ریاست باسیاست یارقند سلسلۂ
مراسم ربط و اتحاد جاری کرده آید چنانچہ در ملاقات اول
بادشاه صاحب فرمود کہ نواب گورنر جنرل شما شخص بسیار
عالی وقار است بہ مقابلہ ایشان من یک مرد حقیر ام
صاحب موصوف جواب آن چنین داد کہ ملکۂ معظمہ آقای
ولی النعم نواب گورنر جنرل بہادر است عزت جناب
شان از ہمہ بالاتر است پس لازم است کہ بنای محبت
و اتحاد با سرکار گورنمنت برطانیہ مستحکم فرمایند در میان
دوستداران عرف خردی و بزرگی ہرگز نمی باشد و نیز صاحب
موصوف بہ امیر صاحب گفت کہ بودن سلطنت جناب
شما از مدت شش سال بمدح و افتخار زیاده تر سزاوار

است چراکه صرف بزور بازوی خود مثل سکندر و تیمور ملکهارا
فتح نموده آید تا زمان قیام صاحب موصوف چند بار امیر صاحب
ملاقات با ایشان کرد و در هر ملاقات ذکر احوال سلطنت برطانیه
به میان آورد و نیز هر بار صلاح های مفید ترقی ملک از صاحب
موصوف می پرسید صاحب . بجواب می گفت که من مرد سیاح
هستم حسب اجازت بخدمت والای جناب شما آمده اگر
سفیری از ینجا به ملک هند روانه می فرمائید البته از داب و
قاعدهٔ دربار ذی افتخار سلطنت برطانیه آن سفیر
باعزد و جاه را بخوبی واقف و آگاه خواهم نمود حینیکه صاحب
از خدمت امیر صاحب رخصت می شد امیر صاحب فرمود
که یک سید جابان را برای عهدهٔ سفارت در ذهن
خود معین کرده ام مگر چونکه اسباب تحائف برای
لارد گورنر جنرل بهادر و جناب ملکهٔ معظمه هنوز بخوبی
مهیا نشده است سفیر مذکور را همراه شما نمی فرستم
الحاصل در سنه ۱۸۷۲ ع عهد گورنری لارڈ میو

سید یعقوب خان که هم نام و خواهر زادهٔ با احترام
امیر صاحب والا مقام است بعهدهٔ سفارت مقرر
گشته مع خریطهٔ محبت نامه و اسباب تحائف وارد
دار السلطنت کلکته گردید و با نواب گورنر جنرل بهادر
ممدوح ملاقات کرده مابین هر دولت بنیاد مراسم
ربط و اتحاد بنهاد لیکن آن همه مراسم ربط و اتحاد هر
دو دولت بلند بنیاد هنوز ناتمام بود تکمیل و استحکام
تمام آنهمه روابط محبت و نیز انعقاد عهد نامهٔ مفید میان
هر دو سلطنت با عز و شوکت در سنه ۱۸۷۳ع بتوجه و
اهتمام حضرت ممدوح بلند نام بظهور رسید که عالیجناب
فیضماب ممدوح از جانب دولت انگلشیه سر فورسایتهه
صاحب را سفیر مقرر فرمود آن سفیر سراپا توقیر
با یک مراسله از طرف لازم الشرف علیا جناب
معلی القاب ملکهٔ معظمه که مالک آن سر جنت دائیق صاحب
بهادر بود و مراسله دیگر خود از جانب جناب فیضماب

لارد صاحب ممدوح که حامش حولدار با اعتبار گل احمد
بوده طرف یارقند فرستاده آمد کرنل گاردن و ڈاکٹر
استولیزکا و کپتان بدلف نیز همراه رکاب سفیر باتوقیر
بودند الغرض این جمله معتمران سرکار دولتمدار
با بسیاری از خدم وحشم براه کشمیر ولداخ داخل ملک
یارقند گردیدند مراتب مهمانداری های سفیر باتوقیر مع دیگر
جمله همراهیان و ملازمان از حین ورود تا زمان مراجعت شان
از جانب امیر صاحب به نهجی مودا شده که این جمله معتمران
سرکار از تهه دل مداح و شکرگذار امیر صاحب
والاتبار گشتند یک عهد نامه هم درآن زمان فیما بین
سلطنت هند و یارقند محرر و موثق گردید نقل آن بجنسه
برای ملاحظهٔ ناظران والاشان درج این وریقات
اختصار سمات نموده می آید چون بتقریب کلام ذکر سفیر
والامقام بمیان آمد مناسب می نماید که حرفی چند درین
خصوص هم حوالهٔ قلم حقایق رقم نموده آید نام نامیش

سید محمد یعقوب خان تورہ است خلف ارشد رسید والا دودمان نظام الدین خان مرحوم مغفور عمرش مابین پنجاه و پنج سال است اتفاق قدوم و ورود سید موصوف به تقریب سفارت درین دیار دوسه بار گردید و با این راقم آثم نیز روابط محبت و اتحاد بهم رسید چنانچه شبی نان و برگی بخاطر عاطر آن والاشان مهیا ساختم و به تکلیف تشریف قدوم جمعی از خانان دوستان خود نیز پرداختم جناب سیادت مآب اخلاق و مخلص نوازی را کار فرموده رونق افزای مسکن این مسکین گشت چون آن والاشان از هر دری به سخن در پیوست و دریافت بسیاری از احوال ممالک شمالی را صورت بست دیدم که در حقیقت مردی است جهاندیده کار آزموده از تجارب ازمنه و امکنه انواع معلومات و مطلوبات بکار آمد آموخته و فراوان مایه از علم و دانش اندوخته نه فقط لائق سفارت بل قابل وزارت و نیز عالی جناب

ممدوح خواهرزاده والاجناب معلی القاب مالک ممالک
ترکستان امیر محمد یعقوب خان والی فتح مند کاشغر و
یارقند است از بدو شعور بذهن و ذکاوت و شوق طلب علم
مشهور بود چنانچه عربی و فارسی و ترکی و خطائی وغیره
زبانها را نیکو می داند در علوم و فنون دران طرف بالا کمتر
کسی باآن والاگهر عدیل و همسر خواهد بود شرحیکه بزبان
عربی بر کتاب فصوص الحکم نوشته شاهد کافی بر مدارج
فضل و کمالات آن عالی درجات است اولا انوالاشان
بر عهدهٔ دبیر سلطنت مامور شده بود بعد آن بر منصب
عالی قاضی القضات منصوب گردید سپس بخدمت
وافرالعزت سفارت سلطنت باهمه اعزاز سرفراز
گشت و بدربارهای سلاطین باعز و تمکین روم و روس
و ایران فرستاده شد و از پیشگاه حضرت سلطان
عالیشان روم بو الاخطاب و نشان مجیدی درجهٔ اول شرف
اعزاز و عز امتیاز یافت بعد ازان وارد هندوستان

جنت نشان گردید و با جناب معلی القاب لاڈ نارتھہ بروک وایسرای بہادر در خصوص استحکام مبانی اتحاد سلطنت ہند و دولت یارقند عہود و مواثیق مستحکم بربست خدا کند کہ از نتایج این عہود فواید غیر محدود بہر دو دولت باند صولت حاصل ماند *

عہد نامہ

عہد نامہ فیما بین دولت بہیۂ برطانیہ و عالیجناب امیر محمد یعقوب خانصاحب بہادر والی ممالکت کاشغر و یارقند و اخلاف و اوراث ایشان کہ اتمام یافت از یکطرف بتوسط طامس ڈگلس فورسایتھہ صاحب کمپانیین آف دی موسٹ آنریبل آرڈر آف دی باتھہ برحسب اختیارات کاملہ کہ درین باب بایشان از طرف جناب مستطاب رایت آنریبل طامس جارج بیرنگ بیرن نارتھہ بروک آف استراتن و بیرونٹ و دبایری از مدبران دیوان خاص

حضرت اکرمه ملکه بریتن الاعظم و ایرلند و صدر اعظم
رتبه عالیه ستارهٔ هند در مجلس دیوان تفویض نموده
شده و از طرف ثانی بتوسط سید محمد یعقوب خان
ذوره المقاب برتبه معزز مجیدیه درجهٔ اول ولد ارشد
سید نظام الدین خان مرحوم قدس الله مضجعه ونور الله
مرقده برحسب اختیارات کامله که ایشانرا درین خصوص
از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر تفویض یافته اند *

تمهید

چونکه استقرار واستثبات اتحاد و دوستی و یکجهتی
که درینوقت بین الطرفین عالیتین معاهدتین موجود است
واستر قای معاملات تجارتی فیمابین رعایای خاصین
مرکوز خاطر می باشد لهذا این چند شروط متعهد و منعقد
گردیدند *

شرط اول - طرفین عالیتین معاهدتین عمال شروط برین
قرار دادند که رعایای یکدیگر مجاز باشند تا درآیند و اقامت

و تجارت کنند و به اموال و اجناس و امتعهٔ خود در کل اطراف ممالک یکدیگر عبور و مرور و نقلات نمایند و درین ممالک مذکور رعایای یکدیگر از جمیع مراعات و فواید به نسبت تجارت و صیانت و غیره خواه بر رعایای خاص خواه بر رعای دیگر دولت کاملة الوداد المختص من الدول اجابت یافته یا یافته باشد متمتع و متصرف شوند *

شرط دوم - تاجران را از هر امم و ملل که باشند اجازت و رخصت است تا از نواحی یک فریق معاهد در نواحی فریق ثانی معه اموال و اجناس خود در کل اوقات بهر راهی و طریقی که خواهند عبور و مرور توانند کرد هیچ قیدی برین اطلاق العبور بطفیل یکی از فریقین معاهدتین موضوع نشود باستثنای حادثه ضروری متعلق امور مملکت که اعلام بران من قبل به دیگری معرف کرده شود و این قید و ضبط به مجرد وقع حادثه مذکور منقضی و منقطع گردد *

شرط سوم - اهل فرنگ تبعهٔ دولت بهیهٔ برتن که به ارادت

و مقاصد تجارت وغیره در نواحی عالی جناب امیر صاحب بهادر داخل شوند بر ایشان لازم است که تذکرهٔ متعارف متضمن و محقق بر قومیت خود همراه داشته باشند و اگر ازین چنین تذکره مقصر باشند مستحق مراعات مندرجهٔ این عهدنامه متصور نخواهند شد *

شرط چهارم - بر اجناس مال تجارت برآمده از ممالک عالی جناب امیر صاحب بهادر درآمد هند قلمرو دولت برطانیه که بهر کدامی از رهگذرهای جبال همالیه موقوعه طرف جنوبی ممالک عالی جناب امیر صاحب درآیند سرکار دولت برطانیه قرارداد می نماید که هیچ اخذ محصول بر مال درآمده مذکور کرده نشود همچنین بر اجناس مال برآمده از هند درآمده ممالک عالی جناب موصوف هیچ محصول درآمد متجاوز از چهارم و یک قیمت گرفته نشود اجناس مال درآمده ممالک فریقین معاهدین مطابق شروط مسبوق الذکر برضا و رغبت خواه بایع بالجمله خواه بایع بالمتفرق باشد قابل انتقال با همه آزادی

از یک موضع تا موضع دیگر در ممالکت هند قلمرو دولت
برطانیه وکذالک به ممالکت عالی جناب موصوف نیز متصور
شوند لیکن بحسب قواعد و تحصیل رسومات آبکاری و مسکرات
و دیگر قواعد و رسومات که متعلق باغراض تمدن بلاد باشند
عموما به این چنین اقسام اجناس موافقت و اتصال دارند *
شرط پنجم - فراید اموال تجارتی امدهٔ هند در نواحی امیر
صاحب تا وقت رسیدن بموضع تفویضگی عندالتفتیش
مکشوف و مفتوح نگردانند اگر اختلافی یا منازعتی درباب
تشخیص قیمت مال واقع شود پس زکوة چی یا منصبدار دیگر
که عامل از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر بوده باشد
اختیار دارد تا طالب حصه جنسی بحساب چهل و یک عدد
عوض محصول نقدی نماید و اگر منصبدار مذکور در تحصیل
محصول باخذ حصه از اجناس عذر کند و یا اگر اموال غیر قابل
تقسیم باشد پس اندرین صورت معاملهٔ منازعت را بدو
اشخاص مناسب که یکی از جانب منصبدار مذکور و دیگر از

جانب تاجر آرندهٔ مال معین شده باشند تفویض کرده شود تا تخمین قیمت مال بعمل اید و اگر بین المتوسطین اختلاف رای افتد وکیلی که فیصلهٔ وی قاطع باشد تعین کنند من بعد برحسب تخمینهٔ چنین انفصال ایصال محصول نماید *

شرط ششم — دولت برطانیه را اختیار است تا وکیل بدربار عالی جناب امیر صاحب بهادر معین کنند و تحت وی عاملان تجاری درکدامی اضلاع و امصار قلمرو مملکت عالی جناب ممدوح که مناسب باشد گزارند وکذالک عالی جناب امیر صاحب بهادر مجاز است که وکیلی به پیشگاه نواب نائب سلطنت هند تعین نمایند و عاملان تجاری درکدامی اضلاع امصار ممالک هند قلمرو دولت برطانیه که مناسب باشد گذارند وکلای مذکورهٔ بالا بمرتبه و مناشیر که بقاعدهٔ دول سفیران را مسلم است موصوف شوند و نیز عاملان بر فواید و مناشیر کونسلان دولت کاملة الوداد المختص من الدول بهره ور گردند *

شرط هفتم — رعایای دولت برطانیه را اجازت داده

می شود تا زمین یا خانه یا دکان در ممالکت قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر به مملکیت خواه خرید خواه فروخت نمایند و خواه باجاره تحصیل کنند و اندران امکنه و دکاکین یا بدیگر عقارات رعایای دولت برطانیه هیچ مداخلت بالجبر یا هیچ تفتیش بغیر از رضای شخص متصرف نکرده شود سوای معرفت وکیل دولت برطانیه یا عامل وی و هم در حضور شخصی یا کدام موکای متعینهٔ جانب وی *

شرط هشتم — تدابیر مفصلهٔ ذیل در انفصال مقدمات داد و ستد و جرائم کبیره و صغیره نسبت رعایای دولت برطانیه در ممالک قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر بمعرض قبول در آمده اند *

اولاً — در مقدمات داد و ستد که فریقین رعایای دولت برطانیه هستند و نیز در مقدمات جرایم صغیر و کبیر که طرفین رعایای دولت برطانیه باشند یا که مدعاعلیه اهل فرنگ تبعهٔ دولت برطانیه حسب متذکرهٔ شرط سیوم عهدنامهٔ هذا

می باشد بوکیل دولت برطانیه یا به یکی از عاملان وی تفویض یافته بحضور وکیل عالی جناب امیر صاحب فیصل یابد *

ثانیاً - در مقدمات داد و ستد که احد الفریق رعیت عالی جناب امیر صاحب و فریق دیگر رعیت دولت برطانیه باشد در محکمهٔ عالی جناب موصوف بحضور وکیل دولت برطانیه یکی از عاملان وی یا شخص متعین درین خصوص از جانب وکیل موصوف یا از جانب عامل وی انفصال کرده شود *

ثالثاً - در مقدمات جرائم احد الفریق خواه مدعی خواه مدعا علیه رعیت عالی جناب امیر صاحب باشد انفصال مقدمه باستثنای صورت مذکورهٔ بالا در محکمهٔ عالی جناب موصوف بحضور وکیل دولت برطانیه یا یکی از عاملان وی یا شخص متعینه از جانب وکیل موصوف یا از جانب عامل وی کرده شود *

رابعاً - سوای صورت مذکورهٔ بالا در مقدمات داد و ستد و جرائم کبیره و صغیره که یک فریق رعیت دولت برطانیه و فریق دیگر رعیت دولت غیر باشد و یکی ازین فریقین مذکوره

اہل اسلام میباشد پس انفصال مقدمہ درمحکمہ عالی جناب امیر صاحب کردہ شود اگر ہیچکدام از فریقین مسلم نباشد دران صورت بشرط اتفاق طرفین مقدمہ قابل انفصال بوکیل دولت برطانیہ یا یکی از عاملان وی را باشد و درصورت عدم اتفاق مذکور درمحکمہ عالی جناب موصوف انفصال باید *

خامساً - در کل مقدمات کہ در محکمات عالی جناب امیر صاحب فیصلہ یافتہ باشند و دران شخصی رعیت دولت برطانیہ احد الفریق باشد و وکیل دولت برطانیہ را آگہی رسد کہ حق بغیر صواب رفتہ است پس مناسب باشد کہ اصل معنی را بہ عالی جناب امیر صاحب اظہار نماید تا در محکمہ دیگر بحضور وکیل دولت برطانیہ یا یکی از عاملان وی یا شخصی متعین درین خصوص از جانب وکیل موصوف یا عاملان وی تحقیقات مقدمہ از سرنو کنانند *

شرط نہم - حقوق و مراعات کہ حسب عہد نامہٴ ہذا در ممالکت قلمرو عالی جناب امیر صاحب بہادر بہ نسبت

رعایای مخصوص دولت برطانیه متعلق و متصرف شده اند
بر رعایای جمله امرای و اولیای ریاست های هند متوفقه که
رابطهٔ وفاق بعلیاجناب ملکهٔ معظمه دارند نیز ملحوظ و مرعی
داشته شوند و اگر درین خصوص یا بدیگر کدامی امرای که متعلق
امرای و اولیای مذکوره مناسب متصور باشد بوساطت دولت
برطانیه سر انجام یابد *

شرط دهم - وثیقجات صحیح و دیگر اشال عدالت که
در هر کدام محکمات مقرره در ممالک فریقین عالیتین
معاهدتین یا در محکمهٔ موکلان مشترکه موضع لداخ محفوظ
یا امانت داشته باشد قابل اثبات بواسطهٔ نقال متحقق و
مختوم بخاتم محکمه که به وی اصلی کاغذ متعلق است باشد و
درصورتیکه محکمهٔ مذکور خاتم نداشته باشد لازم است
که بدستخط حاکم یا یکی از حکام محکمه مذکوره تصدیق یابد *

شرط یازدهم - درحالیکه شخصی از رعیت دولت برطانیه
درممالکت عالیجناب امیر صاحب بهادر وفات یابد متروکات

وی منقوله و غیر منقوله موجوده ممالک مذکوره بتصرف وارث
یا وصی یا دیگر مختار در غرض وی در آورده شود در حالت عدم
موجود همچنین مختار به تفویض وکیلان دولت بر طانیه متعینه
ممالک عالی جناب موصوف کرده شود و بر شخص متصرف
مال موروثه لازم است که دین متوفی را بار باب طلب
ادا نماید و مابقی را برای مقاسمت فیمابین اشخاص
صاحبان تعلق نگهدارد همچنین بعوض این قرار داد مذکورهٔ بالا
نسبت رعایای عالی جناب امیر صاحب بهادر که در ممالکت
هند قلمرو دولت برطانیه وفات یابند نیز مرعی داشته شود *

شرط دوازدهم - اگر شخصی رعیت دولت برطانیه متمکن
ممالک عالی جناب امیر صاحب مفلس و شکسته شود
یا بعد انقضای محکمه از ادای قرض در مدت مناسب قصور
نماید پس دین دائنان چنین مفلس از اموال و امتعهٔ
وی ایفا کرده شود لیکن وکیلان دولت برطانیه از احسان
دریغ نکنند تا معلوم گردد که آیا مفلس در هندمال قابل توضیح

بمقتضی الادای قرضه قارضان مذکور وارد باشد این رفابت دوستانه مندرجهٔ شرط هذا نسبت رعایای عالی جناب امیر صاحب که مطابق قوانین ملکیه معاملات تجاری بممالکت هند دارند من الطرفین ملحوظ و مرعی داشته شود *

تتمه

شرط هذا فی صورت ثانیه فی هذا الیوم از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر اتمام و اصداق یافته فردی حاضرالوقت در حفظ عالی جناب موصوف بماند و نقلی بعد اثبات و تصدیق از جانب نواب نائب السلطنت هند اندرون میعاد دوازده ماه در عوض فرد محفوظ الحال مبادله یافته به تسلیم عالی جناب ممدوح کرده شود ممهود مختوم من مقام ینکی شهر کاشغر اعنی یوم دوم ماه فبروری سنه ۱۸۷۵ع مطابق ۱۵ شهر ذي الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری *

قبلت هذا الشروط * مهر *

محمد یعقوب

بخش چهارم

در احوال و انتظام ریاست بروده

دوم از انست آنچه از همت و قوت شاهانه در معاملهٔ
خاص ریاست بروده از عالیجناب فیضمآب ممدوح بظهور
رسید چه باوصف ظهور بسا امور از راو صاحب رئیس
سابق آنجا عالیجناب ممدوح سلب استحقاق دودمان
قدیم آن ریاست را بنوعی منظور نداشت و مهاراجه
گوبند راو را بر مسند ریاست بهمان اختیارات و اقتدارات
پیشین متمکن و جانشین گردانید اصل حقیقت ماجرای آن
ریاست چنین میباشد که مهاراجه کهاندی راو رئیس
سابق این ریاست بزمان غدر سنه ۱۸۵۷ ع وفاداری و
خیرخواهی مشکور بکار ز منت عاید بر طایفه نمود و انتظام
ریاست نیز بعهد شان بد نبود هرگاه بعد فوت مهاراجه کهاندی

راو رئیس مخروج یعنی ملهار راو بر مسند حکومت نشست از غفلت و بیخبری شان برهمی نظام آن ملک سرتا سر بظهور پیوست و اکثر عمال و کارگزاران شان بر رعایای انجا دست تظلم دراز کردند دلیلی واضح بر نالیاقتی شان زیاده برین چه تواند بود که مهاراجه کهاندی راو تا زمان حکومت خویش بظهور بد اطواری و بیراهه روی‌ها بشانرا محبوس و نظر بند همیداشت هرگاه آن ریاست بدست اختیار این راجه صاحب تظلم و تغافل شعار در آمد علاوه مظالم بر رعایاو ذهول و غفلت در انتظام ریاست انجا بامسماة جمنابائی زوجه مهاراجه کهاندی راو چنان روش ایذا و اضرار پیش گرفت که آن بیچاره بحضور گورنمنت برطانیه بدینگونه استغاثه نمود که چیرت و مذلتی که از دست رئیس بر من میرود نه چنانست که بمعرض کتابت در آدم و از تظلم رئیس دردی دارم که اظهار آن غیر از حضوری پیش گورنمنت عالی نمیتوانم نمود چنانچه

بوادید همچنین خودسر بهاکرنیل فیر صاحب بهادر زیدنت
برای رفع مظالم و حسن انتظام همواره بر مهاراجه مذکور موکد
و مصر می بود لیکن مهاراجه مخمور بادهٔ غفلت بر همان و تیرهٔ
خامهٔ خود اصرار و استقرار داشت و بر نصایح رزیدنت
ظن بد برده اولا درخواست تبدیلی صاحب موصوف بخدمت
گورنمنت عالیه برنگاشت و ثانیا زشت ارادهٔ را از قوه
بفعل آورده که هر چه کرد اکنون شمهٔ از حقایق ماجرای جریده
بنوک خامه می سپارم که هرگاه رپورت صاحب رزیدنت
بهادر اندرین خصوص بگورنمنت رسید راقم راست
میگویم که جناب ویسرای بهادر به مجرد ادراک آنحال
هرتدارکی که فرمود تماما انصاف و کلیة عاری از شائبه جور
و اعتساف بود احکامی که در بدایت کار از پیشگاه جناب
وایسرای بهادر درین خصوص سمت اجرا یافت مردم را
در آن شور و شغب دور از کار بسیار شد لیکن در رای
راقم همه آن شور و غوغا خطا بود چه بر ظاهر است که کارهای

پولیتکل و مصالح نظام ملکی را همان کس خوب میداند
که حکمرانی میکند بس کسانیکه آغاز آن کارها را بچشم سر
بادقت نظر می بینند و مضامین تراشیده وقایع نگاران
محتمل الصدق والکذب را می خوانند تا وقتیکه آن کار بانجام
نرسد حسن و قبح آنرا کماهی در نمی یابند اکثر به تجربه میرسد
که شخصی قصد بنای عمارتی بطرز خاص محفوظ فی الذهن نمود
و طرح تعمیرش انداخت لیکن تا اختتام بنا هرگز ناظرین
زمانهٔ آغازش را وقوفی برین معنی دست نمیدهد که بنای مذکور
بعد الاختتام به هیئت مرغوب و خوش اسلوب خواهد بود
همسرین منوال است مآل کار این مقدمه که هرچند جناب
وایسرای بهادر برای تحقیق سانحه جدید کمیشن مقرر فرمود
لیکن ازین قرار داد فیصل معامله بطریق آئین و قانون
مقصود نبود بلکه تجویز و تقرر این کمیشن صرف بغرض
انکشاف حال واقعی و اطمینان خاطر گورنمنت شده بود
با این همه جناب وایسرای بهادر انصافا بنظر اینکه مهاراجه

مذکور را برای بریت ازان الزام سخت موقعی داده شود
جمله مصارف سعی و تدابیر مقدمه از خزانهٔ ریاست دهانید
تا اوشان را عذر ناداری نیز بمیان نباشد پس اگرچه
در ثبوت جرم بقاعدهٔ عدالت بوجه اختلاف آرای ارباب
کمیشن محل گفتگوها پیداست و بههمین سبب جناب
وایسرای بهادر هیچگونه شداید تکالیف و ایذای جسمانی
نسبت مهاراجه مذکور تجویز نفرمود الا مجاری حالات
نالایقی رئیس مذکور و خرابی و بی انتظامی های گوناگون
باضمیمهٔ ظهور چنین خیال زشت و زبون در حقیقت مقتضی
همچنین تدارک بوده است که بعمل آمد - یعنی جناب
وایسرای بهادر عطای اختیارات نظم و نسق ریاست
مثل سابق به مهاراجه مذکور از قبیل دادن تیغ بدست
راهزن در حق رعایای آن ملک مضر و منافی دیده دوش
ناهموار مهاراجهٔ کم عقل و هوش مخمور بادهٔ پندار را
از بار ریاست و حکومت سبک فرمود و مبلغی کافی از

خزانه ریاست و نیز جای مناسب برای بسر برد و اقامت
مهاراجه مذکور و اهل و عیال شان متعین نموده اند و باوجود
وقوع بی انتظامیهای سابق و سنوح سانحه لاحق نظر با یفای
وعده که از پیشگاه معدلت پناه جناب ملکه معظمه شهنشاه
هند و انگلند نسبت بروسای دیار هند شده است خیالی
از تصرف و ضبط ریاست و شمولش در ممالک مقبوضه
گورنمنت برطانیه بخاطر نیاورده ریاست را در همان
خاندان مسلم داشت یعنی مهاراجه گوبند راو را بر مسند حکومت
نشانید و بوجه نابالغی شان مر مادهو راو کے سي ایس آئي
کارپرداز ریاست اندور را برضامندی رئیس آنجا برای
مدارالمهامی و انتظام ریاست مقرر گردانید و کرنیل فیر
صاحب بهادر را نیز باقتضای مصلحت کار تبدیل نمود.
و مر ریچرڈ میڈ صاحب را بجای شان منصوب و شریک
و نگران امور انتظامی تجویز فرموده

بخش پنجم

در ذکر قدوم بهجت لزوم معدن عظمت
و اعتلا مرکز دایرهٔ مجد و بها جناب مستغنی
از القاب گردون رکاب ذوالمجد و التفاخر
شاهزاده ولی عهد پرنس آف ویلز بهادر در
ممالکت جنت نشان هندوستان

هویدا باد که چون در سال هیجده صد و هفتاد و پنج
عیسوی نونهال بوستان جاه و اقبال گل و گلبن حشمت
و جلال شمع کاشانهٔ دولت انگلشیه باعث فخر سلطنت
برطانیه و هند یه عالی القاب شاهزاده البرت ادورد ولیعهد
بهادر مخاطب به پرنس آف ویلز باهمه شوکت و شان تفرج
کنان بادبان عزیمت براه دریا بر افراشت و به قطع
منازل و مراحل و تماشای بسا امصار و بقاع از مصر

و مویز و عدن و غیره پرداخته نظر توجه به گلگشت مملکت جنت نشان هندوستان بر گماشت روز دوشنبه هشتم نومبر ماه و سنه مذکور چاشتگاهان هنگامیکه خورشید با افواج نور سرگرم استقبال آن همایون فال بود مرکب ظفر موکب صرابس حامل آن گرانمایه گوهر درج سلطنت و عظمت بهزاران دبدبه و شوکت با دیگر چند مراکب لشکری در لنگرگاه بمبی رسیده لنگر تمکنت و وقار انداخت و سطح زمین را از شرف مقدم آن بهرام حشم هم سنگ بحر محیط که با همه بزرگی دریا دریا بفرحت بار برداری و پائین پرستیش موج تفاخر میزد پربار عزت و افتخار ساخت کیفیت تکلفات و تجملات آن زمان و شرح ترتیب و آرایش های هرگونه ساز و سامان نه یارای تحریر و تقریر است ازحین محسوس شدن نشان سرتیر مرکب تا هنگام فرسا شدن حضرت شاهزاده بلند اراده بران سرزمین بهار آگین چندان شلکهای

سلامی از بالای زمین و تمامهٔ مراکب دریا یکی بعد دیگری
به تعظیم آن سرمایهٔ مجد واعتلا باندآ واگشت که شمارش
از اندیشهٔ محاسبین روزگار در گذشته صدها مراکب
چه از آن سلطنت وچه از اهالی تجارت به نشانهای
بوقلمون وآراستگیهای گوناگون چنان مزین گردیده بود
که از کثرت نشانهای رنگارنگ دریا رشک گلستان
جنان می نمود اجتماع هزاران افواج بالباسهای انواع
واقسام واهجوم عمایدوروسا بگوناگون سامان شوکت و احتشام
تازه گلستانی در زمین به تماشای نظارگیان درآورده
اثر وهام لکوک تماشائیان بانواع اوضاع خوشنما آن هردو
گلستان جنت نشان راشانی دیگر پیدا کرده غرض چه دریا
چه سطح زمین آراستگی هردو بحدی فائق مرغوب
و دلکش خلایق افتاده بود که از فرط تجمل و آرایش
دماغ آب وخاک بهوای عروج از کرهٔ آتش بالا رفت
و قبه خضرا بشوق بالا گردانی هردم خود را فرو تر آوردن

می خواست ہمان روز پیش از زوال والا پایگاه بزرگ
سپہسالار افواج بحری سلطنت بانائب رفیع المنزلت
خود بالای جہاز سراپس براماد و از دولت ملازمت آن
معدن جاه و تمکنت بعزت و سرفرازی کمال مالامال گشت
و بعد پاسی ازان معلی القاب جناب نائب السلطنت
نواب گورنر جنرل بہادر با دیگر ہمراہیان باعز و شان خود
پران جہاز رسید مراسم سلامی جناب ممدوح از ساحل
بحر دہم از مراکب لشکری شاہی حسب دستور موداگردید
و پس ایشان عالیجناب چیف جستس صاحب انجا
و کمانڈر انچیف بہادر و ممبران عالیشان کونسل ہی یکدیگر
بہ تمنای باریابی بران مرکب باعز و فر حاضر آمدند عالی القاب
نواب گورنر بمبئی ہر یکی را بر وفق مرتبہ بحضور جناب
شاہزاده بلند اراده شرف اندوز کنانید بعد ساعت چار مستغنی
از القاب شاہزاده ہلال رکاب باملازمین و رفقا از بالای
مرکب فرود آمد و باقدام فیض التیام خود سطح زمین ہند را

شرف و اعزاز بخشید آنجا باجم غفیری از بزرگ منصب
داران و حکام برتر مقام انگلستانی که برسم استقبال آن
سرمایه جاه و اقبال مودب ایستاده بودند ملاقات کنان
قدمی چند برداشته بود که مستر ڈاسابهائی باجماعه میونسپل
کمیشنران وغیره اکابر شهر سپاسنامهٔ این ورود مسعود
برخواند عالیجناب شاهزاده بهادر بربشاشت وپذیرائی آن
جملهای الطاف آمود ارشاد فرمود و تا بمقامیکه نواب و
مهاراجگان وسرداران ورئیسان ملکی با همراهیان و
سامان شوکت و شان پئی تعظیم آن دریتیم بحر بیکران
سلطنت جمع بودند رسیده هریکی را به تشریف شریف
اخلاق که مطرز بطراز اشفاق بود بنواخت و اکثری را
بکلمات لطف و مهربانی مسرور فرموده پیشتر خرامید
تا عامهٔ حاضرین و مشتاقین را جلوه دیدار بخشید * گروهی
نازنین پیکران پارسی نژاد و خورشید رخ نوبران
جادو استاد سبدهای گل و یاسمین بدست گرفته ندو

بر مهین پور محاسن معمور مخالطت نثار کردند عالیجناب
ممدوح ازین حرکات شوخ دستان آن سیمین طلعت
دختران بغایت مسرور گشته دست سلام برداشت
و از زیر محراب یکه بکمال صنعت و زیبائی صورت ساخته بودند
گذشته بر گردون شاهی معلی القاب نائب السلطنت بهادر
سوار شد و از میان آن همه افواج و دیگر بسامان تعظیم و
وتزک و تکریم که بهر دو جانب آماده و از سوار و پیاده جوق
جوق برای استقبال آن همایون فال استاده بودند
خرامان گشت و سائر عظما و سرداران و روٴسای بانمد
و قاران و رفقا و خدام و همراهیان و عهده داران بعز و احتشام
تمام پیش و پس آن مهمان عالیمقام بلند نام روان شدند
چون شرح آن همه اسباب کوکبه و حشم که بهمرکابی ان
مهر شیم بود خیلی طوالت میخواهد و در ذکر هنگام ورود مسعود
عالیجناب ممدوح بدار الحکومت کلکته بیان ادنی ست
این جا شرح انرا قلم انداز کردیم غرض با همه شوکت و شان

بقصر الامارت بیرل که ایوان عظمت بنیان شاهی است رونق افروز شد. بعد شام بر میز مهمانی جناب نواب گورنر بمبئی که بانواع اطعمه و اشربهٔ لطیفه آراسته بود با معلی القاب نائب السلطنت و چند افسران و رفیقان والاشان تناول طعام شب فرمود. بیک جانب آن ایوان صدای ارغوان و دیگر سازهائی خوش صدا طرب انگیز دلها بود. چه توانم گفت که چگونه لذتها بکام سامعهٔ حاضرین می بخشید. راست این است که بیان آن همه احوال وکیفیت از وسعت امکان این ژولیده بیان بیرون است. خلاصه بعد فراغ از نا و نوش اعزهٔ چند از سرداران گرامی مناصب انگلستانی که با مید ملازمت حاضر بودند بتوساطت عالی جناب گورنر بهادر آنجا بهره اندوز باریابی گشتند *

صباح آن نهم نومبر روز سه شنبه نواب و خوانین نامدار و مهاراجگان با حرمت و وقار و دیگر رئیسان و سرداران گرامی تبار آن حدود بعد ساعت ده

آخر روز یکی بعد دیگری برای تشرف دیدار آن در
شهوار معدن عز و افتخار قرار رسیدند و از دولت کرم
و اخلاق عالی جناب ممدوح برحسب درجه و پایه بهین سرمایه
اندوختند آخر وقت عالی جناب بر مرکب سراپس رونق افزا شد
سپه سالار عساکر بحری سلطانی و گورنر بحری یعنی جناب
ادمرل بهادر که از پیشتر بران مرکب حاضر بودند کسب
دولت ملازمت نمودند و بمقام مزاکان شاه گاهان از مرکب
فرود آمده قدم تشریف بر سر زمین سود و با معلی القاب
نائب السلطنت و عالی جناب گورنر بمبئی ملاقات فرمود
سپس با جمله رفقای همراهی رکاب سعادت انتساب
و سایر عمائد و صنادید و انواع حشم و خدم و عساکر بسیار
از پیاده و سوار و ساز و سامان و اسلحه و نشان بیحد و شمار
گردون سواره بسیر آن شهر نزهت بهره و تماشای اقسام
روشنی های استعجاب افزا که به تقریب این قدوم
میمنت لزوم و پیش آمدن روز سالگرهٔ آن بالیده عرعر

آبسالان دولت و سلطنت بگوناگون وضع از چراغان
و قنادیل بیعدیل بشوارع و مکانات برآراسته بودند
رونق افروز گردید و آن همه آرایش و ساز و سامان
روشنی ها را تازه جلوهٔ نور بخشید ٭

روز چهارشنبه دهم نومبر قریب نیم روز سردارزادگان
نابالغ کاتهیاوار و نیز سرداران دکن و کانگاو
سرداران جنوبی مرهتا یکی پس دیگری بشرف ملازمت
کیمیاخاصیت بهره‌اندوز گشتند - آخر وقت عالی جناب ممدوح
بایوان پیسکر یتریت جاسه لیوی یعنی محفل بار ارباب
عزت و افتخار قرار داد و باهر یکی بخنده روئی ملاقات فرمود
و بعد فراغ ازان بدعوت طفلان انگریزی آموزشگاه
که دراسپلینیڈ معین شده بود شرف قدوم افزود و
ازانجا باشکوه و کوکبه بباز دید چند مهاراجگان اودی پور
و کولاپور و غیره جاها تشریف فرما شد شبانگاه بعد
فرصت از تناول طعام محفل رقص و سماع را که ممبران

بیگلا کلب آراستہ بودند عزت و زینت بخشید *

روز پنجشنبہ یازدہم نومبر بعد ساعت یک از نصف النہار عالی جناب کوکب تابان برج سلطنت با جناب گورنر بہادر و دیگر رفقا و ملازمین دولت بلند صولت در بزرگ تعلیم گاہ یونیورسیٹی بہ سنٹ ہال تشریف بردہ اہالی و ممبران آنجا سپاسنامۂ بحضور پرنور گذرانیدند و بشیرین جملہ ہای فصاحت انتما از زبان فیض ترجمان درخصوص پذیرائی و جواب آن فراوان مایۂ بہجت اندوختند بعد فرصت ازانجا بہ باز دید بعض رئیسان عالی قدر و راجگان باعز و شان تشریف فرما شد و ازانجا با نوزک فریمیسنان برای نہادن بنای الفنسٹن ڈاک رونق افروز گشتہ سرسالار جنگ بہادر و دیگر دو سہ راجگان والا شان دیگر را بہ ملاقات باز دید عزت افزا گردید و بعد شام در ایوان پیرل بہ محفل بار رونق بخشید *

روز آدینہ دوازدہم نومبر حشمت مآب مرکز دایرۂ

مجد و تفاخر جناب شاهزاده بهادر به معیت گورنر بهادر
و دیگر حشم و خدم بر مرکب دخانی میفیشر سوار شده بجزیره
الیفینٹا تشریف برد آنجا بقبول ضیافت که از طرف جناب
گورنر صاحب بهادر با نواع تکلف آماده بود عز و شان میزبان
برافزود و پس ازان بمقام مزآگان مراجعت فرمود و ازمیان
مراکب بحری سوداگران و مراکب بحری شاهی لشکریان
که از وفور چراغان انجم آئین و انواع و صنوف روشنی های
بالا و پائین دریا را رشک چرخ برین کرده بودند تماشا کنان
داخل لنگرگاه بمبئی گشت *

سیزدهم ماه روز شنبه ان گردون وقار مهر سپهر
عز و افتخار با جناب نواب گورنر و رفقای باعز و فر بر گردون
دخانی سوار گردید و پیش از شام بشهر پونا رسید مراتب
تعظیم و سلامی و تجملات استقبال از حد مقال بلکه از اندازه
خیال هم افزون بود اول ارباب آرایش و درستی
شهر یعنی جماعهٔ میونسپالٹی و دیگر اعزهٔ انجا سپاسنامهٔ

بحضور فیض معمور پیش کردند و بیمن قبول و حسن اخلاق
خسروانه آن یگانه زمانه فراوان دولت عزت و مسرت بدست
آوردند سپس آن والا شیم با همه کوکبه و جاه و حشم از
راهیکه بانواع مجمرا بها و رنگین نشانها بر آراسته بودند در
ایوان گورنری واقع گنیش کهند تشریف فرما شد شلکهای
سلامی از توپخانهٔ سلطانی غلغلهٔ شادمانی را به ملاء اعلی رسانید انجا
ضیافتی بکمال لطافت از جانب گورنر بهادر مهیا بود و بعد فراغ
تناول به محفل بار سراپا وقار رونق افروز بها فرمود *

روز یکشنبه صباح آن درگورنمنت هوس با جماعهٔ رفقا و
ملازمین و گورنر صاحب بهادر مراسم نماز و پرستش حضرت
خداوند بی نیاز بجا آورد و بعد زوال بسیر شهر و لقای جناب
کماندر انچیف یعنی سپهسالار بهادر افواج ظفر امواج علاقه
بمبئی قدم رنجه کرد *

روز دوشنبه پانزدهم نومبر ماه بمقام پارو تی
تشریف برد عمارات سنگین و پرتکلف شوالها یعنی

معابد صنم پرستان را معاینه دراورد وقت ظهر سیر شهر کهنه که هنوز آثارش باقی است نمود و قواعد افواج را نیز ملاحظه فرمود بعد مراسم طعامی انچه قواعد جنگی برای ملاحظه ان والا تبار برروی کار آمد خیلی خوب و نهایت مرغوب بود بعد شام بمقاماتیکه از انواع چراغان و شموع برار استه بودند تماشاکنان بمشاهدهٔ آتشبازیهای گوناگون رنگ نو بنو طرز پرداخت و بر میز دعوت جناب کمانڈر انچیف بهادر تناول اطعمهٔ نفیسه فرموده نیم شب بسواری ریل مراجعت فرمای بمبئی شد *

شانزدهم ماه روز سه شنبه از انجا مراجعت فرموده بساعت هفت صباحی رونق افروز بمبئی گردیده در ایوان سلطانی انجانزول اجلال فرموده خان ذیشان آغا خانرا بشرف ملازمت اعزاز و امتیار بخشیده و همان روز ملاحظه عساکر گوا سن نموده تمغائی که نشان مسرت خاطر عاطر ازان عساکر تواند بود از دست مرحمت اختصاص مرا بشان

را عنایت فرمود و بعد مراجعت از ملاحظهٔ غرائب صنعتهای
بالا دست آتش بازان و شبکه بندی و گلکاریهای رنگین
چراغان که در میدان اسپلنید بود محفل رقص و سماع
مرتب کردهٔ گورنمنت آنجا را زینتها افزود و جماعهٔ حاضرین
محفل را از رؤسای اعزهٔ هندوستانی و انگلستانی ببذل
انواع اشفاق و اخلاق بنواخت *

هفدهم ماه روز چهارشنبه آخر وقت رفیع المرتبت نور
باصرهٔ سلطنت با نواب گورنر صاحب بهادر و مصاحبین
باتمکین بسیر و تفرج آن شهر نزهت بهر برآمد و به ملاحظهٔ
مینار پارسیان و دیگر عمارات نو و کهنه بادشاهی پرداخته
بایوان گورنری مقام ملابار تشریف فرما و رونق افزا
گشت و پس از استراحت سوختنگاه هنود و طریقهٔ آنرا
دیده از راه بازار بزرگ دارالشفای سرکاری را مشاهده
نمود و شامگاه برمرکب سواری بمعیت جناب گورنر صاحب
و کمانڈر انچیف بهادر و چند اعزهٔ دیگر یکجا تناول اطعمه فرمود *

پانزدهم نومبر روز پنجشنبه بعد تیفن بر کشتی شاهی سوار شده بمقام مزاگان تشریف قدوم ارزانی داشت و مراتب اعزاز مرجمشید جی جیجی بهائي وخان ذیشان اغاخان را هنگام بازدید باعطای یک یک تمغای طلائی و یک یک کتاب انگریزی دوبالا نمود و باخاتون ساسون نیز ملاقات فرمود و بعنایت تفکهاتش سرفراز وممتاز ساخت سپس برمرکب سراپس آمد وشب برگردون ریل سوار شده تشریف فرمای مقام برودهٔ گردید *

نوزدهم ماه روز آدینه کیوان پایگاه عالی جاه ممدوح بمقام برودهٔ نزول اجلال فرمود مهاراجه گایکوار وسرتي مادهوراو مراسم پیشوائی بکمال خوش ادائی بجا آوردند وبا تجملات ملوکانه سیما توزک وآرایش فیلهای کوه تن عالی جناب ممدوح را در ایوان رزید نتی بردند آخر وقت عالی جناب معلی القاب شاهزاده بلند اراده مهاراجه گایکوار ومهارانی جمنابائي را بملاقات باز دید سرفرازیها بخشید وتماشای جنگ

گاومیشان و نرمیشان وگرگسان وبہالان کہ ہمانا خالی از لطف نبود فرمود بعد ازان با چند عظما و کبرای آنجا ملاقات فرمود و بہ تناول طعام شب در مہمانیٔ افسران دستۂ نہم افواج سلطانی را عزتہا افزود *

بستم ماہ روز شنبہ صبحی بمقام مکن پور تشریف برد و ساعتی باتفاق مہاراجۂ گایکواڑ و بعض سواران دیگر بشکار یوزان و آہوان دشتی وغیرہ پرداخت و بہ پذیرائی دعوت تفن مہاراجہ صاحب را ممنون و مسرور ساخت شبانگاہ بہ مہمانی افسران دستہ بست و دوم لشکریان بادشاہی باہمہ بہجت و مسرت تشریف برد *

بست و یکم نومبر روز یکشنبہ بعد ادای مراسم عبادت بدعوت مہاراجہ سر تی مادھوراو و مہارانی جمنا بائی کہ موتی باغ قرار یافتہ بود تشریف فرما گشت و بعد فراغ ازانجا ریل سوارہ بجانب محمود آباد شرف قدوم ارزانی داشت *

بست و دوم تاریخ روز دوشنبه در مقام گهیترا به شکار انواع مرغان آبی اشتغال فرمود و بعد فراغ ازان قبل نیم روز بر گردون ریل سوار شده بطرف بروده مراجعت نمود و بعد از تفکہات تفن و دیگر اشغال بطرف مقام دبکا کر بفاصله شش فرسنگ ازین جاست تشریف فرما شد و شب ہمانجا قیام فرمود *

بامداد ان روز سه شنبه علی الصباح به سیر و شکار بعض جانوران دشتی حظی بر داشته باز متوجه بروده گشت و با چند ناموران باحرمت وشان مقامات احمد آباد و سورت و سورچ باخلاق و اشفاق تمام ملاقات فرموده ہنگام گذشتن پاسی از شب باخدام وحشم عازم بمبئی گردید *

روز چهار شنبه بست و چهارم ماه ہنگام قدوم بمبئی مراتب تعظیم و استقبال آن ہمایون فال به تجمل و احتشام کمال به تقدیم رسید و رسم سلامی از بالای مرکب ہم بوقت رونق افروزی موداگردید شب بر جهاز با چند

عہدہ داران باعز و شان بہ تناول اطعمہ لطیفہ پرداخت *

فردای آن آخر وقت براہ دریا باچند مراکب شاہی از راہ کلمبوو غیرہ بطرف گوا رہگرا شد *

روز جمعہ مرکب سراپس و دیگر جملہ مراکب ہمراہی بمقام گوا قریب مقام اگوڈا لنگر انداختند شلکہای سلامی از بالای قلعہ سر شد و .. بجوابش از بالای جہاز نیز توپہا سر کردند *

فردای ان اول صبح عالی جناب گورنر آگوڈا باارباب کونسل و غیرہ بملاقات آن عالی درجات فرا رسید و بعد چاشت چون جناب شاہزادہ بانند ارادہ بمقام بنجم رونق افزا شد آنجا گورنر صاحب موصوف باسا اعزہ و کث یشان و مسیو نیسپال کمیشنران بکمال تجمل و شان مراتب استقبال آن ہمایون فال بجا آورد افواج پیادگان و سواران د توپخانہ و غیرہ صف ہا بستہ تا ایوان گورنری حاضر بودند و بانواع سازہای جنگی مراتب تہنیت اوامی نمودند اہالی آن دیار ہزاران ہزار بہ تمنای دیدار جناب شاہزادہ

عالی وقار از هر جانبی بکمال آراستگی و خوش نمائی فراہم آمده شانی دیگر بران تجملات شاہانہ افزودند شاہزادہ باند مکان بهمین شوکت و شان داخل ایوان گورنری گردید و بعد آن با فر و شوکت بملاحظہ کہنہ شہر گوا پرداخت و با افسر کشیشان معابد و عمارات قدیمہ آنجا را سیر فرموده بمقام اگوڈا باز مراجعت فرما گشت *

بست هشتم نومبر روز یکشنبہ بعد فراغ از پرستش و دیگر امور رہگرای مقام بی پور گردید *

الغرض بہمین عنوان آن خورشید آسمان تمکنت و شمع شبستان سلطنت با حشمت و شان خسروی و اعزاز و احترام شاہنشہی از مقامی بمقامی و از شہری بشہری تفرج کنان و در سیر و شکار و ملاقات کبرای باند وقار ہر شہر و دیار بتوجہ و التفات کمال اشتغال ورزان بعرصۂ زاید از دو ہفتہ بمقام ترچناپلی نزول جلال فرمود و بہر جائی و مقامی کہ گذر کردی رئیسان و

سرداران باعزو شان را سرتاسر ممنون اخلاق و اشفاق خسروانه می نمود *

شانزدهم دسمبر ماه آن والاجاه از مقام ترچناپلی رونق افروز معمورهٔ مدراس گشت اهتمام و انتظام سلامی و استقبال و تعظیم و آرایش انواع تجملات و سامان تکریم باهتمام عالی جناب گورنر بهادر مدراس به نیکو وضع بروی کار آمده بود به ملاحظه سامان چند دعوت با تکلف و تماشای روشنی ها وغیره علی الخصوص از ان اوضاع و سامان چراغانی که بر ساحل دریای محیط بترتیب عجیب روشن کرده بودند انوار مسرت از چهرهٔ پر ضیای آن مهر سپهر مجد و اعتلا زیاده تر می درخشید اهالی میونسپالتی و سائر رؤسا و اعزهٔ آن امصار و دیار سپاسنامها از سر کمال خلوص عقیدت و وفور مسرت باظهار فرح وانبساط قدوم فیض لزوم آن نور حدقه دولت و نور حدیقهٔ سلطنت بگذرانیدند و از چمنستان فیض قبول و رنگین گلستان کلمات ملاطفت شمول حضرت شاهزاده

حشمت آماده فراوان گلهای مسرت و کامرانی چیدند سپس آن درخشان کوکب عز و جاه و القاب محامد انتساب شاهزادهٔ گردون پایگاه از لنگرگاه مندراس بر مرکب شاهی سراپس بادبان نهضت بسوی دار الحکومت کلکته که درین زمان مرکز دایرهٔ ممالکت هندوستان و قیام گاه نائب حضرت ملکه معظمه شهنشاه دوران است بر افراشت تا بتاریخ بست و دوم دسمبر ماه روز چهار شنبه بمقام ڈائیمنڈهاربرکه بکیالا گیچهریا مشهور است آن گرامی جهاز لنگر انداز گشت عالیجاه بلند پایگاه سر ریچرڈ تیمپل صاحب بهادر لفتنت گورنر بنگاله با معزز افسران خود تا آنجا برسم استقبال بشتافت و از کرم و اخلاق آن خسرو یگانه آفاق مسرت سرفرازیهای فراوان یافت *

روز دوم آن مرکب مبارک عالی جناب ابهت مآب ممدوح بساعت یک بعد نصف النهار بدار الحکومت کلکته مقابل پرانسپ گهات رسید شلکهای سلامی ازان

هنگام که نشان از سر تیر مرکب نمایان گشته از قلعه
فورت ولیم و هم از مراکب بحری که لنگر انداز بودند آغاز گردید
و از دیگر مراکب عظمت مواکب شاهی که بجلو آن مرکب خاص
عظمت اختصاص بودند نیز بجواب آن شلک بعد شلک
سر می شد جمله مراکب بحری را به نشانهای رنگین و پردهای
خوشنما به عجب سلیقه و وضع آراسته بودند گویا هر یکی
روضه بود. نگلهای رنگا رنگ شگفته صدای مبارک باد از جهازیان
برسم و طرز ایشان نه فقط در دریا جوش و خروش مسرت
و تهنیت برپا کرده بود بلکه رسیدن آن تا گوش مشتاقان
روی ساحل طرفه غلغله شادمانی از دهان جوق جوق منتظران
سطح خشکی پیدا می نمود آخر جماعه از معزز عهده داران
انڈیا گورنمنت که از برای استقبال جمع آمده بودند بعد
ساعت سه تا بالای مرکب رسیدند و بذریعه جناب لفتننت
گورنر بهادر کامیاب از دولت ملازمت کیمیا خاصیت گشتند
ساعت چار گذشته باشد که عالی جناب معلی القاب

شاهزاده حشمت اماده بالباس شاهانه وحشم ملوکانه از بالای
مرکب برکشتی سلطانی فرود آمد جماعه که باستقبال حاضر
آمده بودند پیش پیش روان شدند * صداهای مبارک
و سلامت آنوقت طرفه لطفی نمود و جوشی بدلها افزود راقم
سطور به سبب جستیس آف دی پیس بودن بزمرهٔ اولین
سپاسگذاران قدوم میمنت لزوم بر لب دریا مقام فرودگاه
آنوالاجاه حاضر بود عالی جناب فیضمآب نائب السلطنت
و دیگر سایر عهده داران گرامی و رؤساوسرداران نامی
دریانوقت الم سن چشم گردیده آمد سفینهٔ دولت گنجینه
آن ناخدای مرکب جهانبانی و معلم رهنمای کشتی معدلت
قیصر ثانی را بهزاران هزار تمنا تماشای کردند اکثری
کلمات شوقیه هم بزبان می آوردند بالجمله جماهٔ انبوه خلایق
بانتظار آمد آمد نور دیدهٔ شهریار سراپا عالم نظر گشته بود
چون آن سفینه قریب تر رسید و نظر مشتاقان بر جمال
جهان آرای شاهزادهٔ خورشید سیما افتاد از هجوم خطوط

شعاعی انظار گرد چهرهٔ پر نور آن مهر رخسار تماشای فرو د
آمدن افتاب عالمتاب از چرخ برین بمنظر اهل زمین
می نمود همینکه آن سفینهٔ دولت گنجینه بکنار رسید و عالی جناب
سر افسر شاهزادگان والا دودمان قدم فیض شیم
بر سر ساحل بنهاد نواب معلی القاب گورنر جنرل بهادر
پیشقدمی فرموده بعد بدست آوردن شرف مصافحه دیگر
سایر سرداران و عهده داران را بملازمت پیش فرمود
و صاحب کمشنر کلکته همان وقت قرارت سپاسنامه آغاز
نمود و جمله سرداران و سپاسنامه گذاران از نظر اشفاق
و کلمات اخلاق شاهزادهٔ آفاق دولت سرور موفور اندوختند
و بلوامع شرف و اعزازهای نامحصور سیمای حال میمنت اشتمال
خود بر افروختند چون آن گرامی جدول بحر سلطنت بروی ساحل
قریب شارع عام رسید لشکریان با اسلحه و نشان
باندازغریب و حرکات و سکنات عجیب بادای مراسم
تسلیم و تکریم پرداختند عالی جناب معلی القاب ممدوح

با نائب السلطنت و همنشینی دیگر از رفقای باعزت
بر گردون چهار اسپهٔ شاهی بصد تمکنت و وقار سوار گردید
و براهیکه از لب دریا تا ایوان رفعت بنیان گورنری
جهت تشریف بری اولاالشان هزاران هزار لشکریان
از سوار و پیاده با بیرقهای زرنگار و رنگین و دیگر سامان
توزک و تزئین صف ها بهر دو کنار راه بسته استاده بودند
باهمه دبدبه و شوکت و شان متوجه ایوان جلالت بنیان گشت
سازندگان افواج گوناگون سازهای مسرت وابتهاج
می نواختند و از خلایق بیشمار هر ملک و دیار که برای تماشای
جاه و حشم سواری فراهم بود هر گروهی در وضع خاص
بمبارکباد آن فرخنده نهاد صدا ها برنگین ادا ها بلند می نمود
شاهزادهٔ فرخ فال بسرور کمال در هر مقام دست بسلام
برمیداشت و بگوشهٔ چشم التفات یک نظری از لطف
و عنایت بر هر گروهی وانبوهی می انداخت اینجا مختصری
از کیفیت ترتیب حشم و خدم و تجمل و شان و صورت

روانگی عساکر و افواج ظفر امواج بجلو ان سرو روان گلشن سلطنت عظمت بنیان بنوک قلم حقایق رقم میسپارم تاکسانیکه بعد از ین مطالعهٔ این رساله سازند شمهٔ از کیفیت اصلی این احوال عظمت اشتمال را در عالم خیال به سیر و تماشا پردازند *

کیفیت توزک شاهی برحسب حکم معلی القاب

نائب السلطنه گورنر جنرل بهادر

۱ - ڈیپوٹی اسسٹنٹ کوارٹر ماسٹر جنرل کلکته *

۲ - گروه سواران هندوستانی با اسلحه و نشانهای سلطانی *

۳ - جماعهٔ از سواران با سامان توپخانه و چند توپ صف‌کوب *

۴ - هندوستانی سواران با البسهٔ گرانبها و علمهای خوشنما *

۵ - افسران سرکت استاف *

۶ - افسران هیڈ کوارٹرس - و متعلقین کمانڈر انچیف *

۷ - جماعهٔ باڈی گارڈ معلی القاب نائب السلطنه بهادر *

۸ - افسران متعلقین جناب لفٹنٹ گورنر بهادر *

۹ - ہمراہیان رکاب شاہزادۂ معلی القاب *

۱۰ - لفٹننٹ گورنر بہادر بر گردون حشمت نمون خود *

۱۱ - رفقای گرامی شان کیوان منزلت شاہزادہ بہادر بر گردونہای شاہی متعینہ ہمراہی *

۱۲ - رسالہ سواران باڈیگارڈ باسلحہ و توغ شاہی مفتخر و مباہی *

۱۳ - گردون شوکت نمون سلطانی کہ بران شاہزادۂ ہمال رکاب و عالی جناب فیضمآب نائب السلطنت بہادر سوار بودند با معزز خادمی سائق اسپان بی نظیر آن گردون سراپا تنویر *

۱۴ - صاحب کمشنر بہادر پولیس کلکتہ برابر سواری ہمراہ رکاب سعادت انتساب *

۱۵ - مصاحبین با فر و تمکین عالی جناب ممدوح *

۱۶ - سواران باڈی گارڈ با اسلحہ و اعلام و فر و احتشام دستہ دستہ بترتیب صفہا بستہ *

۱۷ - عالی جناب کمانڈران چیف بہادر و عالی جناب

چیف جستس صاحب و جناب لارڈ بیشپ
صاحب و ممبران و الاشان کونسل و جناب کماندران
چیف بهادر افواج بحری هند و میهمانان معالی القاب عالی
جناب نائب السلطنت بهادر بر گرد و نهای گورنر
جنرل بهادر *

۱۸ - سواران توپخانه - با توپهای هیبت زا *

۱۹ - گروه سواران عسکری با اسلحه و بیرق های خوش نقش
و نگار قطار در قطار *

این است خلاصه کیفیت عز و احتشام سواری حضرت
شاهزادهٔ والا مقام و دیگر سواریهای روسا و سرداران که
با عسکریان و سواران و اعزه و رفقا و ساز و سامان بکمال طمطراق
و زرق و برق یکی بعد دیگری همراه سواری شاهزاده عالیجاه باند
پایگاه بودند تشریح آن را تا کجا نویسم *

الحاصل آن کوکب درخشان آسمان دولت و شوکت
با این همه تجملات خسروانه و فر و اسب ملوکانه روان شد و از

علی قاپی مشرق و شمال دران ایوان حشمت و اجلال
به ترتیب و شانی که بالا نوشتم داخل گشت *

و مینکه گردون عظمت نمون عالی جناب ممدوح زیر محراب
دروازه رسید شلکهای سلامی از قلعه کلکته به تعظیم و
تکریم باز آغاز گردید این گروها گروه عسکریان و سواران و
توپخانه و افسران وغیره که پیش پیش بودند هر جماعهٔ بطرفی
و هر گروهی بجانبی درون و بیرون احاطه آن ایوان حشمت
بنیان رو نهادند و بپای ادب ایستادند و راه آیندگان را صاف
داشتند تا آنکه گردونهای پیشین و گروه سواران از بزرگ زینه
آن ایوان گذشته بجانب غرب جاگرفتند و گردون حشمت
نمون رسید عالی جناب لفتننت گورنر بهادر برسم پیشوائی
برلب زینه حاضر آمد و لشکریان که برای سلام تعظیمی به مقابل
آن زینه قطار بسته بودند ادای مراسم تعظیم و تسلیم
نمودند و نشان شاهی برگنبذ ایوان گورنری فی الفور بلند گشت
تا عالی جناب شاهزادهٔ بلند اراده با معلی القاب نائب

السلطنت بهادر و رفقا و ارکین دولت با همه عزت و صولت داخل آن ایوان بجایهای ایشان گردید و پس ازین همراهیان گردون سوار و سائر عسکریان حرار بهمان ترتیب غریب که بود. بعضی داخل احاطه شدند و بعضی بیرون آن منتظر حکم ایستادند حقیر که با دیگر بزرگان و حکام بلند نام بالای آن زینه کناره گیر بود آن همه کوکبه و کر و فر و ساز و سامان بیحد و مر را بنظر تفصیل مشاهده نمود و شان و شوکت این قوی سلطنت را از همین یک گونه نمونه که در حقیقت نسبت بسامان بیحد پایانش یکی از هزار و اندکی از بسیار هم نبود بمیزان کیاست و فراست خود نیکو سنجید الله الله تجمل و شان و کروفرهای زاید از حد شرح و بیان آنوقت نمونه از عجایب قدرت بود و طرفه طلسم حیرت به چشم نظار گیان می نمود در حقیقت آن همه ساز و سامان تعلق بدیدن داشت نه بشنیدن *

فردای آن روز جمعه بست و چهارم دسمبر عالی جناب ممدوح از اول روز تا بعد نصف النهار با مهاراجگان پتیاله

و اندور و جوده پور و جی پور و کشمیر و گوالیار و بیگم صاحبه بهوپال و مهاراجه ریوان یکی بعد دیگر بکمال الطاف و تفقدات ملاقات فرمود قریب ساعت سه بعد از تفکهات با معلی القاب نائب السلطنت و کوکبه و حشم و عساکر و خدم بسیر عمارات و شوارع شهر بر آمد و بعد از شام قریب ساعت هفت مع نائب السلطنت و همان ساز و سامان حشم و خدم به تماشای چراغان شهر رونق افروز گشت و عقب سوار و باد بهار آن رونق گلستان سلطنت مهاراجگان و سرداران و حکام عالیشان و دیگر امرا و معززان جوق جوق بر گردونهای چار اسپه و دو اسپه به شوارع نور آگین شهر پس یکدیگر بصد کر و فر تفرج کنان روان بودند و عجائب و غرائب انواع روشنی های شگفت نما و صنایع و بدایع حیرت افزا را به هزاران هزار تحسین و آفرین ها می ستودند این سامان روشنی که بانواع اوضاع و اقسام الوان از چراغان و قنادیل و گیاس و غیره درست کرده بودند دوره اش

کما بیش از پنج میل انگریزی کم نخواهد بود جابجا درها
خوشنما و سبح و باند که بانواع خاطر پسند ساخته بودند
تماشای هر دری ازان دیدهٔ تماشائیانرا بیش در محویت
می انداخت و چشم نظارگیانرا حلقهٔ در حیرت میساخت
اکثر ایوانات و قصور رفیعه را که بانواع و اقسام روشنی
ها برآراسته بودند چنان می نمود که هر یکی کوهی است با
گوناگون گلهای نور سر بفلک کشیده یا خود جملهٔ ستاره های فلک
تعبیه بران گردیده فی الحقیقت ستارگانرا بانوار بیحد و شمار ان شموع و
چراغان زاید از وهم و گمان چه قدر و مقدار و کدام عزت
و اعتبار که ضیائی بی انتهایش گرمی هنگامهٔ انجم را یکسر سرد
کرده بود و پیش وفور انوار مهر وارش هر ستاره دران
شب بیش از چراغ بی نور روز نمی نمود گلکاریهائی گیاهی
و دیگر نقشنجات ممالک و تصاویر ملون که بهر مقامی ساخته
و اقواس و زنجیرها و درختان و غیره که از شیشهائی
رنگ برنگ در هر راهی بروشنی جداگانه پرداخته بودند

ماه بالشکر ستارگان بهوای سیر چراغان صورت چشمهای
از حیرت باز مانده گشت و بدیدهٔ رشک هردم می نگریست
و خورشید جهان آرا پیش ازانکه فروغ شموع رو نماید
از خجالت زرد رو گردید و تا توانست بزیر زمین خزید
انواع نشان و بیرقهای رنگین بر کنگرهای بام در هر مقام
به عجب انداز آویزان بود که ازین وفور توغ های با فروجاه
و ازدهام سواران و سپاه تو گوئی تمامهٔ آن هنگامه صورت
عساکر آماده قواعد نمائی بصد زینت و زیبائی به نظر در می آمد
از وفور تابش اکثر مقامات نظرها خیرگی میکرد و از کمال
درخشندگی نور الیکتراستی خود آفتاب رو در پردهٔ حجاب
کشیده بود یعنی تاب دیدنش نیاورد بر هر عمارتی که نظر
می افتاد جز پیکر منقش انوار به چشم اعتبار در نمی آمد
سوای عالم ضیا چیزی دیگر محسوس اهل نظر نمی شد بعض
کمان صورت ماهتاب چنان بالای بام منور کرده برآورده بودند
که اکثری به مغالطه می افتادند و ماهتاب مصنوع را ماهتاب

اصل نشان میدادند. بعض صناعان شکل آفتاب را
از نورالکتراستی نوعی پرداخته مانند آفتاب اصلی روشن
ساخته بودند که هیچ نظری تاب دیدن آن نمی آورد بلکه
دیدهٔ آفتاب پرستان هم از مطالعه آن خیرگی ها میکرد
عبارتهای مبارکباد بشاهزاده و ملکه و دیگر الفاظ
و جمله های دعایه بحروف وابستهٔ چند جا. جا از گیاس
بخوشخطی قابل دیدن ساخته شده بود و در نو. نو گاها و
تصاویر بی نظیر حضرت ملکهٔ معظمه و شاهزاده که به صنعت
گیاس جا. جا بر دیوارها نقش کرده بودند از نقل و اصل
فرقی هرگز نمی نمود روشنی مکانات قلعه و بروج و حوالی آن
که دور آنهم باندازهٔ سه میل کما بیش خواهد بود گویا
در تمامهٔ این سه میل یک شعله بود از نور مشتعل
هر چشمی به تماشای آن در یک نظر حیران میگشت و زبانها
هنگام ادعای مدح و ثنایش چنان از شعلهٔ حیرت میسوخت
که بر لب و دهان سخنوران هم بغیر از نقش مهر سکوت

حرفی نمی گذشت - غرض در تماشای این ہمہ نور و ضیا کہ دوره اش کم از مسافت یک نیم ساعت بر گردون دواسپہ نخواهد بود چہ انوار مسرت و سرور کہ بر سیمای حال سعادت اشتمال آن چشم و چراغ سلطنت دوران عدت نہ برافزود بعد فراغ ازین سیر و تماشا در ایوان سلطنت باعالی مرتبت والا جناب نایب سلطنت و چند عہده داران باعز دشان طعام شب تناول فرموده بالتمای رؤسا و سرداران نامی کہ برسم پذیرفتگاری قدوم میمنت لزوم عالی جناب معلی القاب ممدوح فراہم آمده بودند با خلاق و مہر گستری بہا پرداخت *

بست پنجم دسمبر ماه کہ بزرگ روز عید میلاد حضرت مسیح است بساعت ده و نیم با ہمہ حشم و خدم برای ادای مراسم نماز بہ بزرگ کلیسا کہ بہ کتھیڈرل مشہور است تشریف فرما شده و ازانجا بر مرکب سوار پس مراجعت نمود آخر وقت با معلی القاب نائب السلطنت بہادر بگو رنمنت

هونس بمقام بارکپور رونق افروز گشت و شریک دعوت نائب السلطنت گردیده شب همانجا استراحت فرمود *

بست و ششم ماه روز یکشنبه نیز بکلیساهای بارک پور برسوم عبادت پرداخت و بر کشتی سلطانی روهتاس سوار شده بازوی گنگ در شهر چندن نگر ستهور به فوانس د آنکه که کوچک جائی آبادان بر ساحل گنگ زیر حکومت حکام با احترام فرانسیس است گام فرما شد گورنر صاحب آنجا فی الفور بمراسم تعظیم و تکریم پرداخت و مراتب استقبال آن همایون فال را بهمین آئین موداساخت *

صباح آن روز دوشنبه از راه دریا تفرج کنان به کلکته مراجعت نمود و باسفیران شاه برهما و مهاراجه پوناو سفیر سلطنت نیپال و راجه جهیند و مهاراجه بنارس و راجه ناہن و مهاراجه جودهپور تادیر باخلاق و اشفاق ملاقات فرمود بعد ازآنکه ملاحظه بزرگ دار الشفای فوجی یعنی جنرل سپتال را معاینه فرموده ازانجا آخر وقت بمقام خضرپور

پیش روی ایوان پابوید یر که از ایوانات سلطانی و محل قیام میمنت فرجام عالیجناب لفتنت گورنر بهادر است رونق افزا شد و با جماعۀ با عزوشان فرمیسنان بنای زوالجیکال گاردن یعنی جانور خانه بادشاهی از دست خاص فیض اختصاص خود ریخت و باجماعه حشم و خدم و سایر سرداران و رفقا که بهمرکابی بهره اندوز و بدین تقریب مدعو بودند بگاردن پارتی یعنی گاگشت باغ و مرغزار پربهار مخیم دولت جناب لفتنت گورنر بهادر به سرچمنستان و تماشای بعض کوهی بازیگران و پاکوبان که بقانون عجیب و لباس غریب می رقصیدند و سرود تهنیت بزبان خود باساز خاص خود که انهم طرفه چیزی بود می سرائیدند پرداخت و دمی بملاحظۀ انواع روشنی ها که بهر روش و خیابان و تمامه گذرهای بوستان بطرزی جداگانه بر زیرو پای درختان از تحریرهای گیاسی و شیشه های ملون آراسته بودند توگوئی طرفه عالمی از نور جلوه ظهور نموده بود که باشکال

و خطوط آن حصول مهندسان حیران می ماند متوجه گشت
راقم سطور که همه جلسه ها از الطاف بیخرد و عدحکام و الا مقام
شریک مانده چنین حسن انتظام وخوبی صنعت روشنی بوجه
تمام الحق جای دیگری به نظرم نگذشته و این گونه لطف خاص
در هیچ محلی حاصلم نگشته عجب صحبتی بود مصفاد طرفه جلسه
بود شگفت افزا بینندگان از لطف ان فرحان وشنوندگانرا
الفاظ تسرت بزبان پس ازان عالیجناب ممدوح بضیافت
پر لطافت جناب نواب لفتننت گورنر بهادر اعزاز افزای
میزبان باعزو شان گردید بعد فراغ از ضیافت نواب ممدوح را
در گورنمنت هوس به محفل میمنت مشاکل بال یعنی صحبت
رقص انگلستانی همراه رکاب فیض انتساب خود آورده *
بست هشتم دسمبر روز سه شنبه معالی منزلت
شاهزاده گرامی حشمت بباز دید رؤسای کبار و امرای
باشد و قار تشریف فرما شده به ساعت سه دربار
حاضری یعنی محفل لیوی راعزتها بخشید درین محفل لیوی

که اشتهار آن با تعیین وقت و زمان از پیشتر داده بودند
حکم بود که همه عهده داران از ارباب سیف و قلم و
منصب داران بحری بالباس کامل حاضر شوند و روسا
و اعزه این شهر و دیگر مقامات دوردست که قابلیت
حضوری دران بار پر وقار داشتند نیز بشرط مراعات
ضوابط آن محفل خدمت شاکل مجاز باریابی بودند این حقیر
که مورد کرم و اخلاق و عنایت و اشفاق الالی این
سلطنت عالی از عهد قدیم است و علاوه عنایت و
اشفاق قدیمانه خاصة درین زمانه بیمن عواطف خسروانه
عالی جناب نائب السلطنت گورنر جنرل بهادر و معلی القاب
عادل یگانه لفتننت گورنر بهادر که اگر هر سر مویم زبان
خوش بیان سپاس این هردو سرداران معدلت اساس
گردد از مراتب شکر این هردو محسنان والاشان ادای
یکی از هزار هم دشوار است فوق خطاب و اختیارات
پیشین زمان بعنایت خطاب ستطاب نوابی

و عظمای سپر و شمشیر و خلعت های پشمینه و زردوزی
و حمایل مروارید و عزه‌ اشیای عزت افزا گران بها تازه
منزلت و سرفراز یها یافته‌ام بشرف حضوری این محفل
از اول با جمله معززان با عز و شان مخصوص بودم و چون
دستور ملاقات با سرداران و عظمای با عز و شان
در چنین محفل در اول می باشد بزمرهٔ آن بزرگان با همه
ناچیزی از شرف ملازمت و دولت حسن اخلاق و
اشفاق عالی جناب شاهزاده آفاق حظی وافر حاصل نمودم و وقت
بار باندرون دالانی که تخت و چتر پادشاهی درانجا بوده است
در قطار حکام و رئیسان بلند نام حاضر بوده با هرگونه اعزاز
شرف امتیاز یافتم جمله کیفیات محفل را از اول تا آخر
چنانکه باید و شاید معاینه کردم و از لطف اخلاق و اشفاق
خاصه هم نصیبی وافر بدست آوردم هرگونه احتشام و انتظام
که درین محفل عظمت و شوکت مشهور به منصه ظهور رسیده بود
آنرا تا کجا برنگارم علاوه سرداران و مهاراجگان و رئیسان

که برای ایشان راه آمد و رفت و وقت و طرز ملاقات
از همه اختصاص بطور جداگانهٔ خاص می باشد از اعزه و
عظمای شهر و دیگر اضلاع از هر قوم و ملت زاید از هزار
کس حسب قاعدهٔ سلطنت برای سلام پیش نگاه
عالی جاه حضرت گردون پایگاه حضرت شاهزاده بلند اراده
یکی بعد دیگری میگذشتند و به یمن قبول سلام و توجه نظر
عنایت و التفات عالیجناب شاهزادهٔ والا مقام کامیاب
و مشرف اندوز میگشتند شاهزاده عالیشان بلند مکان همان
روز بعد شام فارغ از تناول طعام گشته با معای القاب
نائب السلطنت بهادر و دیگر رفقای با عز و اقبال و مختصری
از دنگ و دوال بمقام بیل گچهیا که بجانب گوشهٔ شرق
دار الاماره بفاصلهٔ چند میل واقع است
دعوت گاه اهل اسلام و هنود رعایای اهالی این دیار
را رونق افزا گشتند این محفل به بزرگ بوستانی
فسحت نشانی که بانواع درختها و چمن زارها و روشهای

وسیع و خوشنما و انهار و تالابهای دلکش و مصفا و دیگر
ساز و سامان بوستان عشرت انگیز و عمارت سنگین
و نشیمنهای دلاویز آراسته بود حسن انعقاد داشت
و اندرون آن بوستان فرحت افزا خاصه از برای این
فرخنده جلسه مکانی نهایت وسیع چوبی باهزاران صنایع
و تکلفات نو بنو باهتمام صناعان نادر کار این دیار و
استادان انگریزی و چینی بکمال خوش آئینی بعد
صرف زر خطیر درست کرده بودند و انواع روشنی ها را
از گیاسن و ظروف آبگینه وغیره به تمامهٔ باغ و عمارات و
واشجار و مناهال وغیره وهم بیرون احاطه و بهردو
جانب راه تا پل چیت پور که از دو میل کم نخواهد بود
بجلوه نمایش درآورده و این طرف پل مذکور محرابی عالیشان
سربه آسمان بکمال خوبی و خوش اسلوبی طیار نموده
بگوناگون صنایع و انواع روشنی هایش بسان عروس
نو برآراسته بودند و این جانب آن محراب شگفت

افزا تا ایوان گو رنزی از کثرت روشنی و نشانهای
خوش نما رونق و شانی دیگر بر افزودند درین محفل فردوس
مشاکل بصفا عمایدو رؤسا و اعاظم و کبرا مدعو بودند
و اهالی اینجا که جمله میزبانان این ضیافت بودند باهتمام
و انتظام سرگرمیهای تمام داشتند چنانچه حقیر هم از
جمله آنان مع فرزندان و عزیزان در هر امر شریک بود
و همچنین دیگر جمله میزبانان تاج افتخار بر سر و قبای ابتهاج
در بر به مسرت و خوشدلی تمام شریک انتظام و اهتمام بودند
بعضی از اول روز و بعضی در وسط و بعضی آخر روز و بعضی
شامگاهان دران محفل رشک نگار خانه چین شرف
اشتراک و تزئین حاصل نموده در اهتمام و انتظام
بسرگرمی کمال اشتغال داشتند بعد رونق افروزی
آن شمع شبستان سلطنت همه میزبانان پروانه وار
بی اختیار باصد آرزوی قدوست و جان نثاری سرگرم
مراتب خدمتگزاری گردیدند و به بجا آوری مراسم تسلیم

و تعظیم و استقبال دسته گلهای مسرت و
مفاخرت از گلستان بیحزان عزت و کامرانی چیدند عالی
جناب مهمان محتشم هر میزبانی را بر حسب رتبه و پایه
بخلعت عنایت بنواخت و پرتو نظر عاطفت زاید از
حد چشمداشت بر هریکی انداخت انواع و اقسام
آتشبازیها که بر نگارنگ صنایع واشکال وندرت وصفای کمال
ساخته بودند ساعتی تماشای این فرمود انواع رقاصان سحرکار
و اقسام خنیاگران و سازنوازان نادر روزگار و نقالان
استاد فن و شعبده بازان یکتای زمن که از پیشتر
جمع بودند یکیک حاضر جلسه گاه می شدند و بعرض ونمایش
فنون کمالات خود می پرداختند عجب لطفی و طرفه مسرتی
بحاضرین با تمکین حاصل می شد که شرح و
هرگز نایست کهر احاطه مسرت و مباهات آن محفل میزمشاکان
و ارباب آن و بزرگ تر توصیف خوبی و مرغوبی تمامه
صناعان و یگانه استادان این است که پذیرای خاطر دانا

مفاطر بندگان دارا دربان اسکندر جاه جم بارگاه خلف
اشرف حضرت شہنشاه خورشید کلاه افتاد تا باظهار
مسرت خاطر دریامقاطر وصرف نظر اشفاق و اخلاق کلاه
گوشهٔ ماهیزبانان عبودیت نشان را تافرق فرقدان رسانید
لاسیما چند بار یابان استان را که بتکرار باریابی و دولتخواهی
مورد مزید اشفاق شده ایم به بساکامات مرحمت وعنایت
که براظهار مسرت و ابتهاج خاطرعاطر از لوازم طاعت
و مراتب عبودیت یکسرمبتنی بود به شرف واعزازهای
زاید ازحد فهم و قیاس مفتخر ومباهی فرمود آری چرا
چنین نباشد که هرگونه خلوص و ارادتی که ما اهالی این طرف
ممالک داریم و نیز خدمت و طاعت این قوی دولت را
همه ما از ته دل ارادت منزل بجای
آریم قاطنین دیگر انقطاع را این سرمایهٔ نیاز کمتر حاصل و
انچه از ته دل می تراود از خدمت و اطاعت های دیگر
متمرسمان تفاوتی دارد کمال خوش اقبالی ما ستاد رعایا

امروز بچارسوی عالم مشهور و سر بلندی ما سراپا انقیاد
برایا در اقصای شش جهت جهان معلوم ساکنان ممالک
نزدیک و دور سبحان الله این ناچیز که جز کاغذ و قلم
از زر وحشم چنین سرمایه ندارد که به نظر کیمیا اثر مالک مال
و جان بخشنده و ستاننده عزت و شان جانشین حضرت
شاهنشاه خورشید کلاه شاهزاده بلند جاه فلک بارگاه نذر
میگذرانید ونه هیچومنی را جسارت بریانگونه امراهم ممکن
بود مگر نازم بر پرورده پروری و نواخته نوازی عالیشان رئیس
قدر افزا کریم الطبع امیر الامرا معلی القاب نائب
السلطنت گورنر جنرل بهادر که به یمن توجهات کریمانهٔ
جناب ممدوح از شرف باریابیهای چند بار در حضور فیض
معمور بندگان دارا دربان حضرت شاهزادهٔ بلند وقار هم در جلوت
و هم در خلوت چنان همتی بمشاهده اخلاق شاهانه و معاینهٔ اشفاق
خسروانه آن خسرو یگانهٔ زمانه یافتم که در وقتی سعید
و آوانی حمید که اختر طالعم بفرو فیروزمندی قران شایان

واشت نخستین رسالهٔ از تازه مدونات خود مسمی به
امیرنامه که بهمین نزدیکی زمانه نوشته ام از بابت همایون صد وقیچه
بانهاده بوسیلهٔ جمیلهٔ نواب لفٹننٹ گورنر بهادر پیشکش
حضور فیض معمور عالیجناب معلی القاب شاهزادهٔ والاشان
معلی دودمان ساختم الحمد لله والمنة که آن نذر مورچه ناتوان
درحضرت سلیمان زمان بذروهٔ پذیرائیها نیکوجا یافت و
شکریه نامهٔ دستخطی عالیجناب سر بارتل فریر صاحب
بنام این گمنام اذل انام مرحمت گردید ازینجا کیفیت وفور
عواطف و اشفاق حضرت شهنشاهزادهٔ والاجاه و
کمیت کرم و اخلاق ارکین باعز و تمکین شهنشاه خورشید
کلاه نسبت بهارادت کیشان خاص و اخلاص اندیشان
ذی اختصاص نیکو غور کردنی و بنظر آوردنی است *

بست و نهم روز چهار شنبه عالی القاب حشمت
انتساب ممدوح اکثر روٴسا و فرما فرمایان ریاست های هند را
به ملاقات بازدید عزت و سرفرازی ها بخشید و آخر وقت

به میدان مسابقت اسپان تشریف فرما شد *

آخر دسمبر روز جمعه عمارات و کارخانجات مدیکل کالج و شفاخانه و دیگر بعض مقامات قابل دیدن را ملاحظه فرموده قریب شام به نزهتگاه گاردن پارتی گورنمنت هوس گلگشت فرماگردید و شب در ایوان توفهال به پذیرای عرض و آرزوی انگلستانی منصب داران جلیل القدر و غیرهم محفل بال یعنی محفل رقص و نشاط انگریزی را زینت ها بخشید *

روز سر آغاز سال فرخنده فال ۱۸۷۶ هیجده صد و هفتاد و شش عیسوی یوم شنبه اول وقت آن تابنده کوکب برج سلطنت به بزرگ جلسه استار در میدان قلعه پرتو نزول مکرمت شمول انداخت . بیان حشمت و اساس این جلسه عالیه و ساز و سامان بارگاه فلک [illegible] وقت و حواس باید تا باجزای قرطاس در اید ناگزیر شرح مفصل وضع و انتظام آنرا موقوف داشته صرف بخلاصه سرانجام کار آن بارگاه با عز و افتخار سطری چند می نگارم *

ظاہر باد کہ این محفل حشمت شماکل بہ یکم روز جنوری ماہ
یکہزار و ہشتصد و ہفتاد و ششم عیسوی بر حسب اشتہار
گورنمنٹ عالی قرار یافتہ بود و بہ نصب خیام بارگاہی
با عظمت و احتشام از برای اجلاس حشمت اساس
بلند پایگاہ جناب شاہزادۂ عالیجاہ مرتب گردیدہ و یک
شہ نشین سراپا تزئین و دیگر سائر خیام دربار فلک افتخار را
بصدہا کرسی ہا از برای حضرات مخصوصین آن مقام بافر و
احتشام بترتیب غریب بر آراستہ بودند و بدو جانب آن
دو خیمۂ پر تکلف با نشانہای شاہی از برای رخت پوشی
گردون رکاب جناب شاہزادہ حشمت آمادہ و معلی القاب
نائب السلطنت بہادر نصب بود و بازای آن ہردو
خیمہ ہای با جلالت و شان در ہردو جانب قطار خیمہ ہای رفیع و
خوشنما برای مہاراجگان و نواب و رئیسان کہ داخل معزز
طبقۂ ستارۂ ہند شدہ اند برحسب مدارج و رتبۂ ہریکی
ایستادہ بود و بعد ازان خیمہ ہای دیگر معززان و رئیسان

که مدعو دران بارگاه عظمت کارگاه بودند نصب گشته و
سوای این همه خیام باعز و احتشام دیگر بسا خیمه و شامیانها
از برای دیگر اعزه و عظما قایم بود و توزک شاهی و نشانهای
منزلت را جا بجا برای تمیز هر مکان ذیشان باند کرده بودند
غرض باصد فر و احتشام و عز و احترام بتزئین بارگاه خیام پرداخته
میدان را رشک گلزار نوبهار ساخته بودند این همه بزرگان
و رئیسان پیش ساعت نه صباحی با شوکت و شان و احتشام
تمام یکی بعد دیگری در وقت معین بجاهای مخصوصه تشریف
آوردند و به ساعت نه صباحی عالیجناب حشمت ماب
شاهزادهٔ ابهت آماده با معالی القاب جناب نائب السلطنت
بهادر تشریف قدوم آرزانی داشت شلکهای سلامی
شاهی بظهور قدوم میمنت لزوم سر شد چون حضرت
شاهزادهٔ بلند اراده و بعد ایشان معالی القاب نائب
السلطنت بهادر بشان و شوکت رئیس دلاور اعظم
طبقهٔ استار از خیمه های خود بانشان و همراهیان بخیمهٔ ساون

تشریف بردند و بر کرسی ها بالای شه نشین جلوس
فرمودند دیگر حضرات آن گرامی طبقه نیز موافق مدارج
و قدامت بانشان وشان آن طبقه یکی بعد دیگری بدان
بارگاه رفتند و بجاهای متعینه نشستند آنگاه سردارانی و
معززانی که از برای عطای خلعت و تمغای استار
مطلوب بودند مطابق قاعدهٔ مجوزهٔ آن بارگاه فلک کارگاه
رسیدند تمغای درجهٔ اول که بدو رئیس باوقار داده شده
گردون حشمت شاهزادهٔ عالیم ثبت از دست خاص فیض
اختصاص خود بدیشان مرحمت فرمود و ارباب درجهٔ دوم وسوم را
جناب چارلس امفرستن اچیسن صاحب اندیافارن سکریتری
روبروی جناب حشمت ماب ممدوح داد هنگام عطای تمغه
وخلعت بهریکی از رئیسان شلکهای سلامی بهرقدر
برای ایشان مقرر است سر می شد بعد سرانجام مرام
این بارگاه فیض کارگاه صداهای سرور و تهنیت ونواهای
مبارکباد بلند گردید و هنگام اتمام جلسهٔ سلامی شاهی از قلعهٔ

فورت ولیم سر رشته راقم سطور که بهمین اعزاز بخشی حکام والامقام امتیازی تمام حاصل دارد درین بارگاه عظمت کارگاه بجماعت اعزهٔ مطلوبین حاضر بود و جمله کار روائیهای این بارگاه عظمت کارگاه به چشم خود معاینه نمود *

همان روز آخر وقت بند نقاب تمثال بی مثال عالیجناب لارڈ ارل آف میو بهادر پیشین گورنر جنرل هند راکه دم تحریر نام نامی آن دلاور گرامی جگر قلم شق میگردد و اشک حسرت از دیدها می چکد عالی جناب شاهزاده بلند اراده بدست خاص مکرمت اختصاص بکشاد و بعد از شام بتماشای آتشبازی های حیرت افزا رونق افروز میدان فسحت مانیان گشت درین آتشبازی هر قدر تمثیل صنایع گوناگون و تشکیل اشیای بوقلمون از قسم گلکاری و حروف و عبارات نگاری و صفای روشنی های رنگارنگ و تماشای قلاع و میدان های جنگ و نمایش گلزار های پربهار

با انواع نقش و نگار بکار برده بودند هیچ آتش زبانی را یارای
بیان اوصاف آن نیست ساکنان جاهای دور بالای
اکنه و قصور تماشای ستاره های ضیاکار و رنگین شمرارهای
سراپا انوار و اغصان پرگل و بار آتشین درختان رشک
نوبهار را از مسافت چند چند کروه دیدند و بخانه های خود نشسته
گاههای تفرج آن گلزار نو بار بخوشی تمام چیدند ندانم که بتابش
ضیای آتشبازیها همه شهر روشن بود یا بفیض انوار کرم
اخلاق مهر درخشان آسمان سلطنت آنهمه تابانی در چشمها
می نمود غرض بهرصورت انچه بود همه از فیض قدوم آن عالی
جناب عظمت مآب بود بعد ازان بمعیت معلی القاب
نائب السلطنت بهادر ساعتی به تماشای غریبهٔ انگریزی
تهیتر تفریح طبع همایون فرمود*

سوم جنوری روز دو شنبه بعد نیمروز در سنت هال رونق
افروز ایوان بزرگ آموزشگاه یونیورستی کالج گشت
اهالی انجا کر کامل استادان فنون علم و هنر اند بشاهود هر گونه علم

واستعداد ذاتی و کسبی بذات کامل الصفات رفیع الدرجاتش
جناب ویرا بعالی خطاب ڈاکٹر آف لا یعنی حکیم دانش
آگاه علوم مخاطب کردند و بهمین تاریخ بعد تناول طعام شب
عالی جناب ممدوح قریب ساعت ده از شب به مقام
استیشن هوڑا واقع آبروی آب گنگ رونق افزا گشت
درین شب اهالی ریلوی پل جدید بالای گنگ و دیگر جاهای آن
طرف را به محرابها و دیگر انواع سامان روشنی از شیشه آلات
وغیره مزین کرده بودند و استیشن هوڑا را بکمال تکلفات
بر آراسته و از شموع و قنادیل وغیره منور ساخته عالی جناب
ممدوح آن همه آرایش را به مسرت و خوشدلیها تماشا
فرموده بر ترین و گارتی خاص که مخصوص برای آن حشمت
اختصاص بود سوار شده روانه شهر عظیم آباد پتنه گردید *

چهارم جنوری سه شنبه چاشت هنگام بفرودگاه باقی پور
بمتعلق شهر نزهت بهر پتنه رونق افروز گردید چون سامان جاه
وحشم برای استقبال آن همایون فال از قسم فیلان

با هودج و نشان و دیگر اسباب تجمل و شان از پیشتر
در انجا بحسن اهتمام صاحب کمشنر و دیگر حکام باند نام و روسای
کبار سابقه شعار انجا مهیا بود مراتب تعظیم و استقبال
بالطف و خوبی کمال مودا گشت عالی جناب ممدوح بمعیت
جناب لفتننت گورنر بهادر به خیمه که بارگاه قرار یافته بود نزول
اجلال فرمود رئیس باعز و توقیر امیر ابن الامیر جامع محاسن
حمیده متصف به صفات گزیده جناب اخوی اعزی حاجی سید
ولایت علی خانصاحب و مهاراجه دیو سرجی پرکاش سنگه
بهادر کے سی ۰ اس ۰ ائی ۰ که این هردو رئیسان نامدار در آوان
قحط سالی به سعی کثیر و صرف مبالغ خطیر تائیدهای نمایان
در آن اطراف کرده بودند بطریق خصوصیت باریاب ملازمت
گشتند و از کلمات شفقت و مرحمت خسروانه بهره کامل حاصل
نمودند و هم چنین دیگر اکثر روسای نامی و امرا و عظمای گرامی
مانند سید لطف علی خان صاحب و سید محمد حسن خانصاحب
وغیره هم که حاضر بارگاه عظمت کارگاه بودند نیز از شرف

حضوری و استماع کلمات مرحمت آیات بمزید اعزاز و امتیاز معزز و سرفراز گردیدند اهالی انجا سپاس نامهٔ باظهار مسرت نثار قدوم فیض لزوم و شکرگذار بهای این سلطنت دوران عدت بگذرانیدند و به پذیرائی آن اعزاز و افتخار بیحد و شمار یافتند عالی جناب ممدوح از انجا بمقام بنارس رونق افزا گردید مراسم تعظیم و تکریم چنانکه باید و شاید به تقدیم رسید و مهاراجه صاحب و زیانا گرام با فراوان اهتمام و احتشام باستقبال ان همایون فال پرداخت اینجا ملاحظهٔ مندرها فرمود و ایوان نونهال را که باهتمام مهاراجه صاحب بهادر درست شده بود بکشاد و بنای هسپتال نیز بدست خاص خود نهاد و روشنی جمله مقامات انجا علی الخصوص برکنار دریا بانهایت زیب و زینت وصفا بود بتاریخ ششم از انجا به شهر لکهنو تشریف فرما شد اهالی انجا مراسم سلامی و تعظیم باهمه لطف و خوبی ادا نمودند یازدهم روز از انجا براه کانپور بمقام دهلی فایز گردید درین شهزاده از پانزده هزار عساکر پیاده و سوار برای

ادای مراسم استقبال و سلامی حاضر بودند درینجا قلعه و مسجد جامع
و لاٹھ قطب صاحب و یغره مقامات مشهور را ملاحظه
فرمود نمایش قواید افواج و روشنی و غیره نیز اینجا خوب
بود بعد سیر دهلی رونق افزای شهر لاهور گردید انجا
اهتمام روشنی بباغ شالمار با تماشای فواره ها و یغره بنهج خاطر
پسند کرده بودند پس از سیر و تماشای آنهمه متوجه خطهٔ
جنت نظیر کشمیر گردید و بگلگشت آن سرزمین بهار آگین
حظ و مسرتی کامل حاصل فرمود توزک و سامان پذیرفتگاری
و تعظیم و تکریم ازطرف مهاراجه صاحب والی انجا بفراوان
خوبی و خوش اسلوبی مهیا گشته بود بعد سیر و تفرج آن خطهٔ
دلپذیر عنان توجه بطرف وزیراباد منعطف ساخت و از راه
لاهور بمقام امرتسر رونق افروز گشته بعد ملاحظه مندر طلا
و تماشای روشنی انجا نهضت فرمای مقام آگره گردید و درمقام
راجه پور با مهاراجه پتیاله ملاقات فرموده ازانجا بمقام فتح پور
سیکری و سپس بمقام گوالیار باهمه عز و افتخار رسید و ازانجا

باز باگره تشریف آورد زان بعد بمقام جیپور شرف قدوم
برد دریں ہمہ مقامات بملاحظۂ ہرگونہ فر و احتشام تعظیم و
استقبال و ظہور وفور اطاعت و محبت از طرف روسا
و فرمانفرمایان ممالکت ہند بہ مسرت و خوشنودی کمال
و تفرج اکثر نزہت پیوند و مقامات دلپسند بغایت
مسرور و خرسند گردید سپس از راہ مراداباد و کمایون
بطرف حدود سلطنت نیپال برای تفریح و شکار شیران
و فیلان و دیگر انواع جانوران انجا نہضت فرما گشت اگرچہ
درخاص شہرہای آن ریاست تشریف نبرد فاما در حدود آن
ریاست ہرقدر سامان و کروفر برای تعظیم و تکریم و ادای
مراسم استقبال آن ہمایون فال مہیا کردہ شدہ بود مسرت
خاطر عالی جناب ممدوح را بدرجہا برافزود بعد فراغ از
سیر و شکار آندیار بعلاقۂ رام پور رسید و از انجا ببالہ ہ بریلی
و از انجا بہ سواد الہ اباد رونق افروز گردید و از الہ آباد بمقامات
اندور و جبلپور و کہنڈوہ وغیرہ سیر و تفرج کنان بتاریخ

یازدهم مارچ ماه باز داخل بندر بمبی گشت مراسم تعظیم
و استقبال آن همایون فال در بین شهر نزهت بهر که بورود کرد
مورد مفاخر بجد و مرگشته بود مجدداً همان ساز و سامان و
شوکت و شان بمنصه ظهور رسید و از طرف اهالی انجا تازه
سپاسنامهٔ بحضور فیض معمور بگذشت و بفراوان مسرت
و عنایت قرین ذروه قبول و پذیرائی گشت الحاصل یکروز
در بمبی اقامت فرموده بتاریخ سیزدهم ماه مارچ یوم دو شنبه که
همانروز روز نزول اجلال در حدود ممالکت بندر بمبی بود سوار مرکب
سراپس شد و با مراکب همراهی دیگر و معیت افضال خداوند
بیهمال بادبان عزیمت بطرف وطن مالوف بر افراشت
الهی هزار قافله دلهای با صدق و صفا و جوق جوق کاروان دعاهای
اجابت انتها تا مدت زمان رفیق ونگهبان آن خسرو والاشان باد

بخش ششم

در ذکر برخی از حالات ترقیات راقم آثم بعهد
معدلت مهد عالی جناب فیضمآب ممدوح

چون سلطنت علیه برطانیه درحق شناسی و قدر افزائی
متوسلان قدیم و دولتخواهان صمیم بی‌عدیل و سهیم افتاده است
غایت عنایت خسروانهٔ حضرت شهنشاه کیوان پایگاه هند
وانگلند و مزید توجه مربیانهٔ عالی جناب معلی القاب نائب
السلطنت و فرط مکارم اشفاق عالی جناب لفتننت گورنر بهادر
یگانهٔ آفاق این متوسل و خیرخواه قدیم را بطرفه مرحمت و قدر
افزائی جدید معزز و سر بلند گردانید و این مشت خاک را
بنظر توجه کیمیا اثر رتبهٔ اکسیر بخشید احباب والا جنابم
شمع کامرانی بکاشانهٔ مسرت و شادمانی برافروختند و اعدای
حسد انتما پروانه آسا بآتش رنج و الم در سوختند تفصیل خلل

و تشریح مقال آنکه بتاریخ هفدهم ماه دسمبر سال هیجده صد
و هفتاد و پنج روز مبارک آدینه اعطای خلعت و خطاب
مستطاب نواب باین خاکسار سراپا انکسار از سرکار سپهر
اقتدار قرار یافت و انوار مهر عنایت سلطنت علیه برطانیه بر
ساحت حال این ذره تمثال بر تافت چنانچه درباری پر وقاری
از برای صاحبان و رؤسا و راجگان عالیشان و خوانین و شاهزادگان
بلند مکان در همین تقریب میمنت قریب بمزید توجه و اهتمام
حسن انعقاد و انتظام یافته بود چون درین وقت به تقریب
قدوم میمنت لزوم عالی جناب معلی القاب ولیعهد سلطنت
برطانیه جوق جوق عماید و رؤسا درین شهر نزهت بهر اجتماع
داشتند هجوم عماید و رؤسا و خوانین و امرا درین دربار پر وقار هم
بیش از بیش بوقوع آمد جمله عماید و رؤسا که مدعو درین دربار
پر وقار بودند قریب ده ساعت مسائی بایوان عالیشان بلویدیر
بیت الحکومت خاص عظمت اختصاص عالی جناب نواب
لفتننت گورنر بهادر داخل گردیدند بعد رونق افزائی جمله رؤسای

باشد و قار و جلوه آرائی عالی جناب لفتننت گورنر بهادر عالی تبار
و الا شان معدن جود و احسان مستر بکلند صاحب پرایوت
سکرتری گورنمنت بانگاله دست این اخلاص پرست گرفته
بجاعت خانهٔ فیض کاشانه برد و از بیش بها رختهای پر تکلف
و خوشنما با حمایلان مروارید و جیغهٔ مرصع و دیگر جواهر گران بها و
شمشیر و سپر وغیره که تفصیل آن همه مندرج ذیل این تحریر
نموده می آید بدست خاص عنایت اختصاص خود مخلع فرموده
رو بروی عالی جناب فیضمآب نواب لفتننت گورنر بهادر آورد
جمله حضرات حاضر این دربار پر وقار در آن وقت پیرامونم
گرد آمده حلقه بر بسته بودند تو گوئی مرکز دایرهٔ ظهور عنایت های
بی منتهای گورنمنت عالیه ام ظاهر می نمودند الحق پرکار عنایت
سرکار طرفه دائرهٔ شرف و عنایت گرد نقطهٔ وجود
بی نمودم کشیده بود اگر پرکار روار قدم از سر سازم و پیرامون
دایرهٔ شکرگزاری این سرکار والا تبار بسعی و سرگرمی
بروازم بمقدار یک نقطهٔ موهوم هم از عهدهٔ شکر بجهد و

و شمار سے کار بر آمدن دشوار است ہمدران وقت جناب فیضماب سکرتری ممدوح سند عطای خطاب راکہ بر کاغذ چرمی طلائی بدستخط خاص فیض اختصاص جناب معلی القاب نائب السلطنت مزین و سجل بود باعلان تمام قرارت فرمود و فی الفور صدای مبارک باد از ہرسو بلند گردید عالی جناب نواب لفٹننٹ گورنر بہادر تقریری بکمال شیوا زبانی متضمن تحسین خدمت گذاریہای جدید و قدیم این خیرخواہ صمیم بیان فرمود و یکیک کارگزاری و جان نثاری این خیرخواہ بلا اشتباہ را بزبان گہر فشان خود ستود شرح آن کارگزاریہا درکتاب امیر نامہ بتفصیل تمام زیب ارتسام یافتہ است علاوہ آن ہمہ کارگزاریہای قدیم - کارگزاری جدید - کمیشن مرشدآباد را نیز عالی جناب ممدوح بکمال فصاحت شرح بیان داد و سر عزتم را بر فرق فرقدان بہ نہاد *

دردانه

در ذکر شرایف احوال فیض اشتمال
عالی جناب معالی القاب سر ریچرڈ
تمپیل صاحب بهادر کے سی اس ای
نواب لفتننت گورنر کشور بنگاله

حبذا قهرمان مهربان این گزین کشور داور معدلت فرفیض گستر که عدل رابذات فیض آیاتش نازشی است وبذل را از وجود کرم آمودش طرفه نوازشی اوست که قافلهٔ کرم و اخلاقش در چارسوی جهان افتاده است وشهرهٔ جود وانصافش غمزدگان گردش های گردون گرد انرا صلای عام وحکم دوام حیوعلی العیش درداده نازم برخوش طالعی رعایای این ملک که عالی جناب معالی القاب ممدوح فرمانفرمای شفیق و مهربان شان صرف برای آسایش جسمانی شان به بذل وعدل همتی شایان

برگماشته است بانکه بترویج علوم و فنون و اشاعت تعلیم و تهذیب و ر آسایش روحانی و آرایش نفسانی شان نیز عنایتی و توجهی نمایان زیاده تر از ان مبذول داشته چون تعداد اصناف اوصاف این حاکم داد گستر معدلت پرور افزون از یارای تحریر و تقریر است لهذا در ذکر مدح و الایش صرف به بیتی چند اکتفا می نمایم سپس بشرح اجمالی حالات تاریخی جناب فیضمآب ممدوح می پردازم*

* نظم در مدح *

* افسر والا مقام لارڈ ذوی الاحتشام *
* زبدهٔ ارکان شاه اسوهٔ جمع عظام *
* آنکه گزین نام اوست سر ریچرڈ ٹیمپل *
* و انکه ازو ملک راست رونق حسن نظام *
* ذات وی اندر جلال رشک خور نیمروز *
* حسن وی اندر کمال غیرت ماه تمام *
* یمن قدمهاش بین کرد درین مرزمین *
* کشور بنگاله را همسر دار السلام *
* علم بفیضش چنان گشت محیط جهان *
* هست بسا کورده اهل نظر را مقام *

* عدل بتائید او هست چنان مقتدر *
* روی ستم را کسی ننگرد اندر منام *
* ذاکر اوصاف او جملهٔ صغار و کبار *
* شاکر الطاف او جملهٔ خواص و عوام *
* هرکه بظلش جهان یافته عهد امان *
* کیست جز او زیر این گنبد فیروز فام *
* کیست چو او زیر چرخ محتشم و ذی کرم *
* کیست چو او بر زمین مشتهر و نیکنام *
* در ره کسب وقار هست بهر ذی تبار *
* بارگه عام او خاص پی استلام *
* عقل و نظر از سرش اوج گرا روز و شب *
* شمس و قمر بر درش ناصیه سا صبح و شام *
* گردش دور زمان تابع فرمان اوست *
* خنگ فلک را کنون هست بدستش عنان *
* همتش از ظلم و قهر حافظ هر مستغیث *
* نعمتش از جور دهر حامی هر مستهام *
* گشت مکین در دمش رحمت جان آفرین *
* هست مکین هر دمش عیسی گردون مقام *
* یک نظر قهر او موجب صد درد و رنج *
* یک نفسی مهر او باعث عیش مدام *
* حرف ز مدحش زدن نیست سزای چو من *
* به که رسد نیز دعا نوبت ختم کلام *
* تا بود ایام دهر باد مطیعش فلک *
* تا بود ادوار چرخ باد جهانش بکام *
* تاکه ببزم جهان جام فلک راست دور *
* بادهٔ گلرنگ عیش باد مدامش بجام *

بیان مجملی از تاریخی احوال محامد
اشتمال عالی جناب فیضمآب ممدوح

مخفی نماند که عالیجناب فیضمآب ممدوح خلف اشرف سر
آر تیمپل بهادر جستیس آف دی پیس نیش کیمپسی
من مضافات اورسیسترشیئر بود در اوایل زمان بمقام
رگبی نزد ڈاکٹر آرنالڈ صاحب باستفادهٔ علوم پرداخته
بعد ازان در ایست انڈیا کالج به مقام هیلیبری پیش ڈاکٹر
تیت صاحب مشغول بکسب و اشتغال فضائل وکمال
ماند در آن هنگام بنمبر اول طالبه علوم فائز بود تا آنکه انعامات
متعلق زبان لاطینی و فن قانون و فن تاریخ و فنون سیاست
مدن را بارها حاصل کرد و بتاریخ هشتم جنوری سنه ۱۸۴۷ ع
رونق افروز کشور هندوستان گردید و بترقیات مناصب
مفصله ذیل مراتب اعزاز و ناموریهای بیش بها دریافت
اول بدفاتر هند در سنه ۱۸۴۸ ع اسسٹنٹ مجسٹریٹ مقام
متهرا گردید و در سنه ۱۸۴۹ ع ازان ترقی نموده برعهدهٔ جوینٹ

مجسٹریٹی مقام الہ اباد رسید و از سنہ ۱۸۵۱ع حاکم بندوبست ملک میان دوآب یعنے جلندر و رچنا و چک علاقہ پنجاب گشت و نیز مامور گردید بطیاری رپورٹ ملک پنجاب و پنجاب سیول کوڈ حسب الحکم جناب سرھنری لارنس و سرجے لارنس و سررابرٹ منٹگمری صاحب بہادر و در سنہ ۱۸۵۴ع و سنہ ۱۸۵۵ع بر عہدۂ سکرتری چیف کمشنر پنجاب کامیاب ماند تا در سنہ ۱۸۵۶ع بولایت تشریف برد و ازانجا در آخر سنہ ۱۸۵۷ع باز مراجعت کرد وهمراه سرجان لارنس صاحب بهادر چندی در دهلی کارفرما ماند سپس در سنہ ۱۸۵۸ع باز بعہدۂ سکرتری چیف کمشنر پنجاب کامیاب گشت و در اواخر همان سال بعہدۂ سکرتری گورنمنٹ پنجاب مامور گردید و تحریر فرمود حالات باشندگان آنطرف سرحد دریای اٹک را درهمان جا و در سنہ ۱۸۵۹ع کمشنر قسمت لاهور وهم اسپیشل کمشنر برای تلافی آزار یافتگان ایام بغاوت مقرر شد زان بعد

از سنہ ۱۸۶۰ع بر عہدہ ہای ہیڈ کمشنری پیپر کرنسی و چیف
اسسٹنٹی فاینانشل ممبر کونسل ماتحت جمس ویلسن
و ممبر بنگال انڈیگو کمیشن در محلیکہ مسٹر سیٹنکار صاحب
صدر انجمن بود و ممبر ملیٹری فاینانس کمیشن کہ سر
جارج بالفور پریسیڈنٹ آن بود سرفراز و ممتاز ماند
و نیز پریسیڈنٹ سیول فاینانشل کمیشن و ممبر ابطرف
کمیشن برای اہتمام پولس ہند مقرر گشت و ہم در اراکان
و پیگو و تنا سرم ہمراہ کرنل اچ بروس صاحب برای رپورٹ
طریقہ چیف کمشنر شپ در خصوص ملک برما متعین ماند
و در سنہ ۱۸۶۱ع از طرف لارڈ کیننگ بہادر خاصۃً در کارہای
خزانہ قسمت حیدرآباد دکن و ناگپور و ساگر و جبلپور
مامور گشت و نیز چیف اسسٹنٹ فاینانشل ممبر ماتحت
مسٹر اِس لینگ صاحب گردید و در سنہ ۱۸۶۲ع
و سنہ ۱۸۶۴ع چیف کمشنر سنٹرل پروانسس ماندہ باز در
سنہ ۱۸۶۵ع رخصت فرمای انگلستان شد و در سنہ ۱۸۶۶ع

سی۔ اس۔ آئی۔ و چیف کمشنر ممالک حصهٔ اوسط هند گشت
و در سنه ۱۸۶۷ ع کے۔ سی۔ اس۔ آئی۔ و رزیدنت
ریاست حیدرآباد دکن گردید و در سنه ۱۸۶۸ ع فارن سکرتری
و سکرتری استار آف انڈیا مقرر شد و فاینانشل
ممبری کونسل و هم تیاری ثنانسی بیل علاقهٔ ممالک پنجاب
بذات بابرکات شان متعلق بود۔ شمول سر ڈبلیو مینسفیلڈ
و مستر جارج ڈکسن تحریک داد اجرای سکهٔ طلائی
را در هندوستان و در سنه ۱۸۶۹ ع باز رهگرای ولایت
انگلستان گشت و در سنه ۱۸۷۰ ع و سنه ۱۸۷۴ ع فاینانشل
ممبر کونسل شد و از طرف سکرتری آف استیت بر معاش
معینهٔ معمول دفتر انجام‌دهی یکسال برای جناب وی افزون
کرده آمد و نیز جناب وی از سنه ۱۸۷۱ ع تا سنه ۱۸۷۳ ع پریسیدنت
سنترل کمیتی در هندوستان برای انترنیشنل نمایش گاه
کینسینگتن بود و در همان آوان برای اجرای طریقهٔ
پیمایش نفوس انسان در ممالک هندوستان سعی جمیلانه مخصوص

گورنمنت فرمود و در سنه ۱۸۷۴ع برای انتظام ایام
قحط و محفوظ ماندن بندگان از بلای آن باضلاع بهار و اطراف
ترهت و دربهنگه و دیگر مقامات بنگاله مامور گردید و بانتظام
و اهتمام شایان در آن فراوان سرمایهٔ نکونامی اندوخت تا
در همان قرب زمان بر منصب والای لفتننت گورنری بنگاله
باهمه عز و اقبال عروج کمال یافته شمع بلند نامی در شبستان
جهان به بهترین آئین برافروخت و در سنه ۱۸۷۵ع هم در مقامات
قحط کوشش های شایان و تدبیرهای نمایان از جناب فیضمآب
ممدوح بمنصهٔ ظهور رسید و از جمله کارهای نمایان این عالی شان
یکی آنست که در خصوص مسودهٔ رپورت پنجاب و پنجاب
سیول کوت از سنه ۱۸۵۴ع تا سنه ۱۸۵۹ع حسب الحکم
گورنمنت عالی توجه و اهتمام تمام مبذول داشت دوم آنکه
برای اشاعت علوم و فنون در اکثر جا اسپیچ ها فرمود و همتی
بر ترغیب و تشویق جمله ساکنان این ملک برگماشت *

و واضح باد که کمال ملکه و دستگاه این والاجاه در جمله

علوم و فنون مسیما در فن سیاست مدن بحدیست که خامهٔ دوزبان
شرح یک شمهٔ ازان نتواند داد و هرقدر تالیفات رایقه
درین فن از خامهٔ مشکین شمامهٔ این والاجاه فرد دستگاه
چکیده و منافع رسان گورنمنت و رعایا هر دو گردیده شرح آنرا
دفترها باید درین مختصر صرف فهرست اجمالی آن بیان نموده
می آید اول رپورت در باب عابران دریای اندس دوم
منت درباره نیل بنگاله سوم رپورت وز خصوص ممالک
اوسط هند از سنه ۱۸۶۴ع تا سنه ۱۸۶۶ع ازین رپورت
کمال دستگاه آن والاجاه در مملکت رانی و اجرای قواعد
جهانبانی به نیکو وجهی ظاهر و باهر میگیرد و چهارم رپورت
پبلک او پنین در میان نیتو پنجم تالیفی مشتهر بنام
هسلپ پیپر منشمن بیان زبانهای اصلی که میان اوسط
هندوستان جاریست ششم بحث و فانیانشان کیفیت از
سنه ۱۸۶۸ تا سنه ۱۸۷۳ع و ازین تحریر ظاهر می شود حیثیت
کمال فایننشل پالیسی جناب وی به نسبت دیگر بحثها

که مباحثه دران همه به محکمه لیجس لیتو کونسل نواب گورنر جنرل واقع گردید - هفتم تحریری در بیان کیفیت تجارت مابین انگلند و هند و همچنین دیگر چند تحریرات فصاحت آیات که در لیجس لیتیو کونسل نواب گورنر جنرل متضمن بیان افزایش رواج نوت و رپورت بنگاله بگذشت و نیز چند تقریرات بالافت سمات که هم در لیجس لیتیو کونسل بائین دلنشین از زبان فیض ترجمانش فیضرسان مستمعان گشت علاوه برین منتهای چند خاطرپسند در مادهٔ تربیت و تعلیم هم از خامه فیض شمامهٔ آن یکتای زمان برآمده باعث منافع عظیم در خصوص تربیت و تعلیم گردید *

و نیز مخفی مباد که دودمان جناب ممدوح از جمله دودمانهای بانام و نشان مملکت انگلستان است و عقد ازدواج جناب فیضمآب ممدوح اول در سنه ۱۸۴۹ع با شارلت فرانسیس دختر خرد بی · مارتیل اسکویر متوطن خاص

انگلستان بوقوع رسیده بود سپس در سنه ۱۸۷۱ با میری اکستا
دختر کلان مس ی۰ آرلنک سی اسکویر کرسیول سرونت بنگاله
و جج چیف کورت پنجاب بود ثانیاً ازدواج فرمود از بطن زوجه
اول دو پسر والا گهر و یک دختر بلند اختر و از بطن زوجه
دوم صرف یک پسر باعز و فر بوجود آمدند *

و از خصائص صفات و شرائف خصوصیات جناب
فیضماب ممدوح یکی ظهور وفور اخلاق و مزید عنایت و
اشفاق است با جمله اقوام از ہنود و اہل اسلام بالالحاظ
مخالفت مذہب و ملت و اختلاف السنه و اوضاع ایشان
غایت بذل ہمت با جرای سلسله روابط محبت و موانست
میان ہر یکی ازین مختلف کیشان و از ینجاست که ہرگاه بر جہاز
وهتاس برای اکتساب ہوا در ایام گرما سوار گردید جمله
عمائد و روسا را بدعوت بی تکلفانه بنواخت و به مجالست
و مکالمت از سر کمال اخلاق و اشفاق ہر یکی را معزز
و سرفراز ساخت چنانچه طریقهٔ تقرر و جلسهٔ دعوت رقص و

سرو و بلویدیر هوس را نیز صرف برای همین مدعا ترقی ؛
داد و جمله روساء مختلف الاقوام را باجتماع و اشتراک
دران هدایت ؛ فرمود تا ابواب موالفت و موانست
باهمی در میان جمله اقوام برای دوام مفتوح باشد *

دوم در تمام ملک بنگاله گردیدن وحالات هر ضلع و قریه را
بانظر تفصیلی خود دیدن بانتظام مهام و درستی نقائص هر مقام
پرداختن و صورت آسایش و آرامش رعایا را بوجه
کمال در آئینه احوال شان جلوه گر ساخت *

سوم صرف توجه موفور بانتظام ایام قحط که قبل از جلوس
بر مسند والای لفتننت گورنری از رهگذر کمال شفقت
وغایت رعایت برحال رعایای این ملک صوبات سفر را
بر نفس نفیس خود برداشت و یک یک مقام قحط را بنظر
رافت اثر ملاحظه فرمود و انواع طرق پرورش و آسایش
رعایا باجرای کارهای تعمیرات وغیره تجویز نمود و راقم نیز
دران هنگام در مقام باڑه در همین کار گویا باقتضای آثار آن

جناب فیضمآب مصروف و مشغوف بوده کمال بذل شفقت و رافت جناب ممدوح را نسبت بحال تشتت اشتمال جمله رعایا و سائر برایا بچشم خود معائنه نموده است *

چهارم تجدید حسن انتظام و اهتمام در میونسپل کمیشنری رای والای خود را درین باب بچنان متانت و استحکام اعلام فرمود که جمله کارکنان ذی فهم و لیاقت را بجز قبول و مدح و توصیف رای والایش چاره نبود *

این همه که گفته شد بیان فیوض و احسانات عامهٔ جناب فیضمآب ممدوح بود اما فیوض و احسانات خاصه که نسبت باشخاص خاص و ارباب خصوصیت اختصاص از انجناب فیضمآب مبذول و مشمول می باشد یکی ازان جمله اشخاص و ارباب خصوصیت و اختصاص منم که بمزید مکارم و مراحم و فیوض و احسانات جناب فیضمآب ممدوح از عمری دراز معزز و سرفراز بوده ام هرچند احسانات بی حد و حساب انجناب فیضمآب نسبت باین هیچمیرز

زاید از یارای شکر و سپاس این عجز اساس بحدیست که اگر هر موی تنم برای ادای سپاس بیحد و قیاس زبان خویش بیان گردد لفظی ازان کتاب و حرفی ازان باب سودا گردیدن دشوار و خارج از حیز اختیار است اما بفحوای مالا یدرک کله لایترک که بعضی احسانات جدید محسن قدیم خود را در ینجامی نگارم *

از جمله احسانات جدید یکی آنست که از رهگذر کمال قدردانی و غایت رعایت حقوق خیرسگالی راقم آثم خدمت تولیت امام باڑه هوگلی را بفرزند اعز و ارشدم مولوی سید اشرف الدین احمد خان بهادر عنایت فرمود *

دوم آنکه هنگام مرحمت گردیدن خطاب نوابی از گورنمنت عالی بابین خاکسار ذره بیمقدار درباری به نهایت توجه و اهتمام و غایت اعزاز و احتشام از کمال رافت و قدردانی منعقد فرمود و عمائد و معززان این شهر را از هر کیش و طبقه دران دربار پروقار بطریق دعوت طلب نموده هنگام

اجماع عمائد و معززان ذی احترام از ہنود و اہل اسلام و دیگر اقوام فرمان والاشان گورنمنت عالی را مع خلعت بیش بہا باین راقم خاکسار بکمال اعزاز و افتخار عطا فرمود وبذکر حالات خیر خواہی و کارگذاری بہای راقم کہ بزمان بغاوت وغیرہ بمنصہٴ ظہور رسیدہ بود و مراتب اعزاز و امتیازم را بیش از بیش افزود خداوند کریم ذات فیض آیات جناب فیضماب ممدوح را با این ہمہ محامد و اوصاف جمیلہ و مکارم واخلاق جزیلہ دیرگاہ صحیح و سلامت دارد و جملہ مرادات دلی جناب فیضماب ممدوح بتفضل عظیم و کرم عمیم خود برآرد *

این دعا از من و از جملہ جہان آمین باد

ترجمۂ

تقریر مرحمت تخمیر عالیجناب والا پایہ لفتننت

گورنر بہادر حدود بنگالہ

می خواستم کہ اینوقت انچہ مقصود است بزبان اردو تقریر کنم کہ بدان ہمیشہ باشما گفتگو میکنم * ولیکن

باین وجه که درین ملک زبان انگریزی خوب رواج یافته
و جمله کسان می فهمند و از اهالی یورپ و هندوستان
بزرگانیکه اینوقت بدین دربار حاضراند بزبان انگریزی لیاقت
معقول دارند بنابران مستحسن می انگارم که تعمیل حکم جناب
نائب السلطنت بهادر خاصه بزبان انگریزی نمایم که بهمان
زبان جناب نائب السلطنت بدستخط خود سند نوابی عطا
فرموده اند حضراتیکه اینجا حاضراند نزد ایشان نواب امیرعلی
خان بهادر شخص اجنبی نیستند بلکه ایشان از محاسن
اخلاق خود از مدت دراز نهایت مشهور و معروف
و عزیز دلها هستند. هنگامیکه عدالت عالیه صدر دیوانی قایم
بود و بدفاتر هر عدالت زبانهای اردو و بنگاله جاری بود آنزمان
نواب صاحب عهدهٔ وکالت را بچنان حسن و خوبی انجام
دادند که از معامله فهمی و خوش بیانی ایشان جمله حکام
و اهالی معامله راضی بلکه مداح ایشان می ماندند و آن
کارروائیها چنان بود که درینروزها بکار آمد وکلای عدالتهای

اینوقت است نواب صاحب در سال ۱۸۵۷ ہجری صد و پنجاه و هفتم عیسوی هنگام مفسده پردازی باغیان بانظر بجا داشتن امن و امان وخیر سگالی رعایا و دولتخواهی سلطنت متحمل محنت های شاق شدند و بمقام پتنه رفتند و درین خصوص مسطر سیموپلس صاحب کمیشنر پتنه را تائید ها فرمودند که بتائین آن انقدر از رپورت مسطر سیموپلس صاحب راکه به نسبت نکوئی انتظام ایشان نگاشته اند می خوانم و گوش گذار حضار میکنم بعد ازان درسال ۱۸۶۷ ہجری صد و شصت و هفت عیسوی هنگامیکه در کارخانجات خانگی معلی القاب عظمت مآب بادشاه اوده قصور و فتور زو داد نواب صاحب چنان انتظام شایسته درانخصوص فرمودند که جمله امور مالی انجا به نهایت خوبی درست گردید چنانچه با رفیع القدر شاهزاده بهادر اوده همین وقت بهمین محفل ملاقاتم شد جناب شاهزاده موصوف بمن فرمودند که از فرط اهتمام نواب صاحب چنان انتظام نیکو بامور معلی القاب

حضرت پادشاه بعمل آمده که هرکس ثناخوان نواب صاحب میباشد ومن ازین امر نهایت مسرور شدم که جناب شاهزاده بامن بزبان انگریزی گفتگو کردند که این هم یک نتیجهٔ از حسن انتظام واهتمام نواب صاحب است بالفعل درخصوص انفصال دیون جناب نواب ناظم بهادر مرشداباد ارباب گورنمنت جویای اشخاصیکه از ایشان اینکار بانجام رسد گردیدند بعد تقرر صاحبان یوروپین از اهالی این ملک سوای نواب صاحب کسی لائق انجام این امر اهم در رای رزین ارباب گورنمنت یافته نشد تا ایشان را بهممبری این امر منتخب کردند برحسب آن نواب امیرعلی خان بهادر بنهایت اهتمام جمله امور را حسب خواه درست فرمودند لهذا معلی القاب نائب السلطنت گورنر جنرل بهادر بصله حسن خدمات ایشان را خطاب نوابی عنایت فرموده اند که این بزرگ خطاب درین زمان خیلی معزز وخاص الخاص است علاوه برین مرا بتجربهٔ خاص خودم لیاقت وقانون دانی نواب صاحب

هنگام انضباط قانون رجستری نکاح مسلمانان معلوم شده است که درانوقت را تائید معقول فرمودند و صلاح نیکو درانخصوص دادند اکنون بنواب صاحب مبارکباد میگوییم و امید میدارم که ایام زندگانی شما را خدا دراز کند که از خطاب مستطاب کامیاب شوید و همیشه بصوابدید و خیر خواهی ملک همبرین عنوان کوشان باشید و سایهٔ شما بر سائر همقوم و هم کیش شما ممدود باد *

بعد ختم این تقریر دلپذیر عالیجناب حشمت مآب ممدوح حمائل پیش بهای چند دانهای مروارید از دست خود بگردن راقم الحروف انداخت از زبان عنایت ترجمان بارشاد کلمه مبارکباد نواخت سازندگان انگریزی بکمال خوش ادائی صدای زمزمهٔ مبارکباد بلند کردند و از حضرات حاضرین باعز و تمکین هریکی لب بمبارکباد بکشاد *

خاتمه

یگانه خدای کریم و کارساز بی نیاز را هزاران هزار سپاس که این رنگین نامه ام بافضال بیهمال او سبحانه

با تمامه عجلت و اضطرار و هجوم مشاغل و افکار در عین
وقت خواهش این سراپا کاهش با تمام رسید اول
هنگام آغاز این نامه خیال چندان استعجال نبود لیکن
چون در همین اثنا خبر مستعفی شدن عالیجناب معالی القاب
ممدوح والا شان ویسرای بهادر قرع سمع این ناتوان
کرد و بیقین معلوم گردید که عالی جناب ممدوح بکمال عجلت از
کشور هندوستان نهضت فرمای ولایت جنت نشان
انگلستان خواهند گردید خیال اتمام تالیف این رساله قبل از
تشریف بری عالی جناب معالی القاب ممدوح که همگی مدتش زیاده
از دو ماه باقی نبود بیش از پیش برافزود نازم بر افضال
بیهمال خداوند مفضال که بعون عنایت بیغایتش باهمه
عدیم الفرصتی از کارهای ضروری سرانجام تالیفش بدان
سرعت و استعجال کمال صورت بست که به همین مدت
قلیل بعد تسوید و تبییض چاپ هم گردید و نقش مدعایم
چنانکه باید و شاید بر کرسی حصول مامول بنشست الهی
تا رسم و آئین تالیف و تصنیف به جهان گزران باقی

است این رسالهٔ عجالهٔ ام بہ یمن ذکر محامد عالی جناب ممدوح
والا صفات باند در جاتم مرغوب ہنر پسندان روزگار
و مطلوب دانشمندان این کہنہ دور دوار باد * للمولف
الٰہی این طراز نادر انداز * کہ آمد خامہ ام را مایۂ ناز
پسند خاطر اہل سخن باد * قبول حضرت ممدوح من باد
بہ فیض ذکر آن مذکور آفاق * شود این نامہ ام مشہور آفاق
ہمین بس مزد سعی خامہ من * بود نامی بنامش نامۂ من
الٰہی تا بود خورشید را نور * مر این نامہ بنامش باد مشہور
عزیزش ساز در چشم دبیران * بری دارش ز طعن حرف گیران
الٰہی ہر شب و روز و مہ و سال * بود ممدوح من مسرور و خوشحال
بدارش جاودان ای خالق دارا * بہ تخت کامرانی جلوہ آرا
شعاع فیض آن والا مناقب * بود تابندہ تر از مہر ثاقب
دعایش وردمن صبح و مسا باد * مقارن با اجابت ہر دعا باد

تمام شد
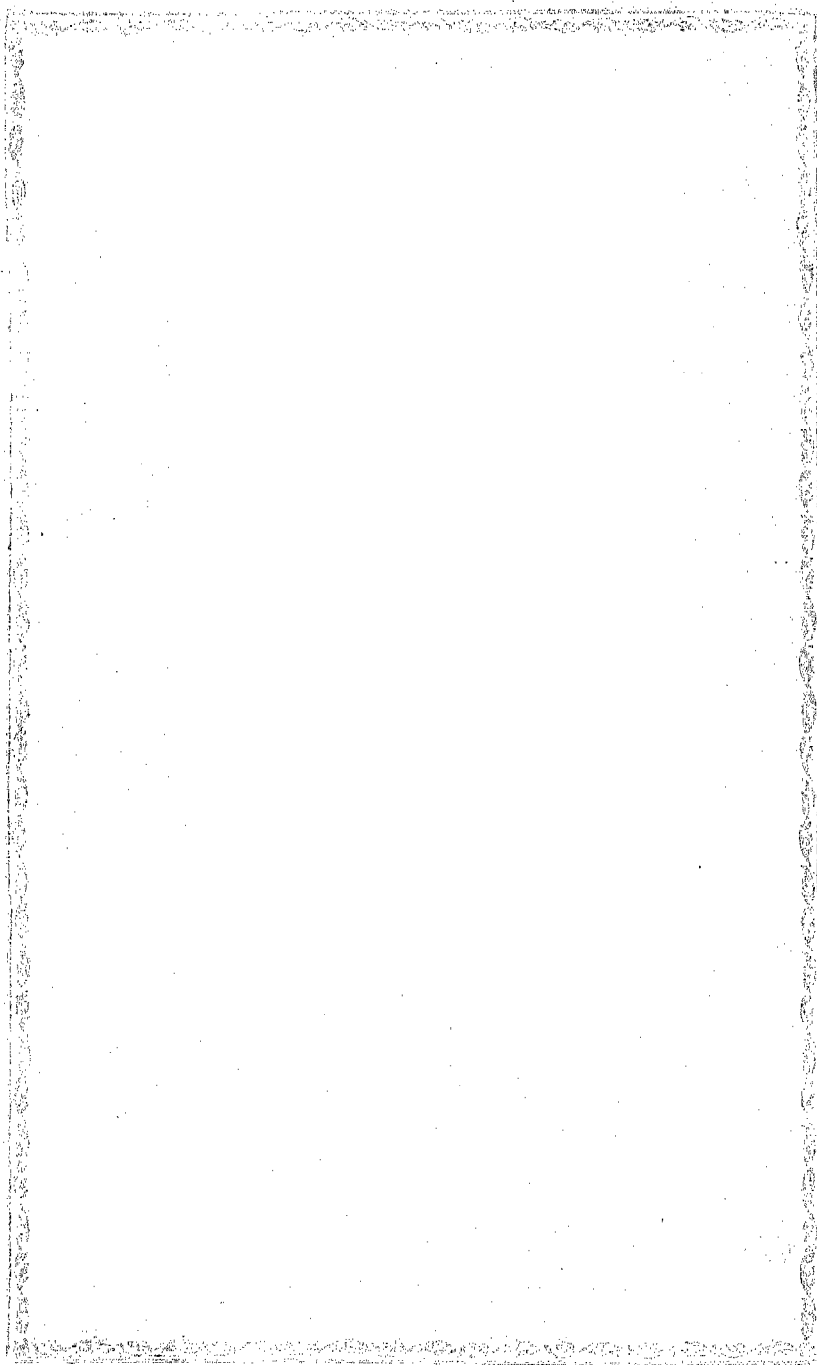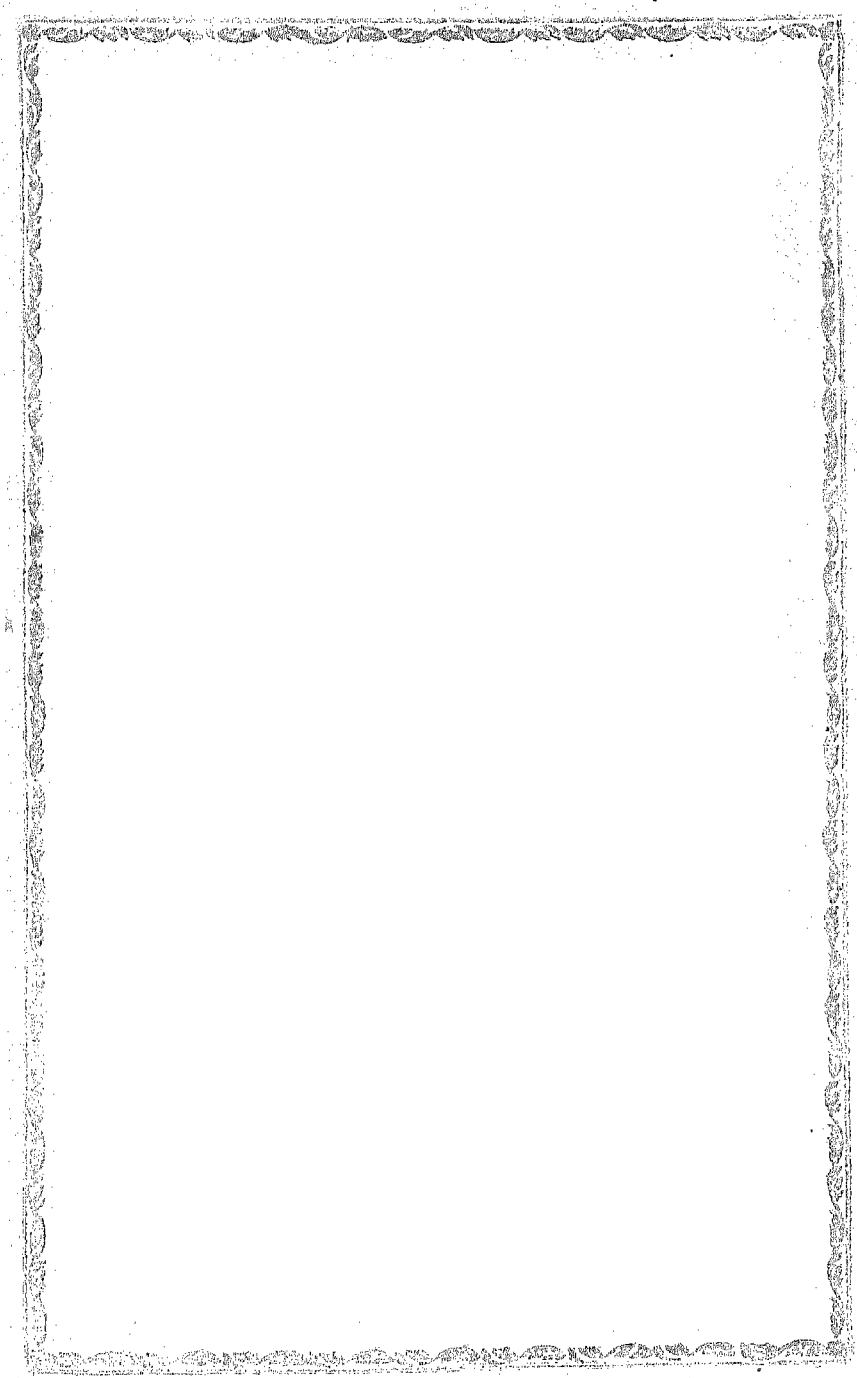
by the author during the time of the mutiny, and in the settlement of the Nawab Nazim of Moorshedabad's debts. Sir R. Temple's qualifications can not be enumerated in full in this small work. May his shadow never get less !

As regards his personal virtues, Sir R. Temple is exceedingly kind and courteous, and has always exhibited an eagerness to establish friendship and good feeling between the Europeans and the Natives, with the view to promote the welfare of this country. He has given admission to the Hindoos as well as Mahomedans to join his parties and social gatherings, and has very often invited them to the *Rhotas* during the hot seasons. He has made a careful inspection of all the remotest parts of the country with a view to render good administration and promote the happiness and comforts of the subjects, and his measures generally tend to the good of the country. During the late famine he inspected every afflicted part of Bengal and adopted excellent measures to save people from starvation and ruin. He has devoted much time and attention to the municipal affairs of Bengal. He has never failed to confer special favours on those who are really worthy and deserving of them; one of the recipients of such favours, is the author whose language fails to thank him for them. His recent act of kindness towards him (the author) has been the appointment of his son Moulvi Ashrafuddeen Ahmed to the office of Motawallee of the Hooghly Imambarah. At the time of conferring on the author the title of Nawab, bestowed by His Excellency the Viceroy, Sir R. Temple invited a large number of Europeans and Native Rajahs and Chiefs, and having robed him in their presence gave him the *Sunad*, and made a pleasant speech as to the services rendered by him to Government from time to time. He referred particularly to the services rendered

Several budget debates in the Legislative Council of His Excellency the Viceroy.

Essay on the balance of trade between England and India.

Several Statements in the Legislative Council of the Governor General on the extension of the Paper Currency

The Bengal Famine Report.

Speeches in the Legislative Council of Bengal at the beginning and end of winter Session of 1874-75.

Several Minutes on Education published in the *Calcutta Gazette.*

Dr. George Smith gives, in the *Calcutta Review,* a correct list of the articles contributed to it by Sir R. Temple, with one exception, *viz,* that on the Punjab which was not written by him.

Sir R. Temple has exhibited water colour pictures in the Simla Fine Arts Exhibition from 1868 to 1872, and at the Calcutta Exhibition of 1871-74.

Sir R. Temple is the representative of a noble family that can trace back its pedigree for many generations. He married first in 1849, Charlotte Francis, the youngest daughter of B. Martindale Esq., of London, and has issue by her, two sons and one daughter. He married again in 1871, Mary Augusta, eldest daughter of C. R. Lindsay Esq., of the Bengal Civil Service, Judge of the Chief Court of the Punjab. By this amiable lady he has one son.

of the Punjab Tenancy Bill. He also took part with Sir W. Mansfield and Mr. G. Dickson in advocating a legal tender Gold Currency for India. In 1869, he went to England, and on his return remained from the year 1870 to 74, Financial Member of Council, his term of office having been extended by the Secretary of State for one year beyond the usual period. He was also President of the Central Committee in India for the International Exhibitions at Kensington from 1871 to 73. He recommended a system of life Assurance by the State in India. In 1874, he was deputed to direct relief operations in the field at the beginning of the famine in Behar and Northern Bengal. In the same year, on the 9th April, he was appointed Lieutenant-Governor of Bengal to which office he does justice up to the present moment.

Sir R. Temple was much employed in drafting the Punjab Reports from 1852 to 1859 and the Punjab Civil Code under the direction of the local Government. His published writings are the following :—

The report on the Trans-Indus Frontier tribes.

The minute on Bengal Indigo.

Reports on the Central Provinces from 1862 to 1866; these reports explain his administrative policy.

Report on public opinion among the natives.

The editing of the Hislop papers on the aboriginal languages of the Central Provinces.

Budgets and Financial Statements 1868 to 1873; These statements explain his financial speeches on the policy.

1854 and 1855, he was Secretary to the Chief Commissioner (Sir J. Lawrence) of the Punjab, and in 1856 proceeded to England.

He returned to India towards the latter end of the year 1857, and rejoined Sir John Lawrence's Staff at Delhi, in 1858, he was appointed Secretary to the Punjab Government and wrote a report on the Trans-Indus Frontier tribes. In 1859, he became Commissioner of the Lahore Division and also special Commissioner for the award of compensation to sufferers in the mutinies. In 1860, he was Head Commissioner of Paper Currency, Chief Assistant to the Financial Member of Council, Member of the Bengal Indigo Commission, Member of the Military Finance Commission, President of the Civil Finance Commission, Member of the Commission for Police Organization in India, and deputed to Arracan, Pegu, and Tenasserim, together with Colonel H. Bruce, to report on the formation of a Chief Commissionership of Burmah.

In 1861, he was deputed by Lord Canning to Hyderabad, (Deccan) Nagpore, Saugor, and Jubbulpore on special financial duty. From 1862 to 64 he remained Chief Commissioner of the Central Provinces, and in 1865, proceeded to England.

On his return to India he rejoined his place in the Central Provinces and in 1866, made C.S.I.

In 1867, he was made K.C.S.I., and was appointed Resident at Hyderabad, Deccan. In 1868, he was Foreign Secretary, Secretary to the Order of the Star of India, Financial Member of Council, and in charge

charge of his duties in an honorable manner which gained for him the approval of His Excellency the Viceroy, and in consideration of which His Lordship was pleased to confer upon him the title of Nawab which is regarded by the Mahomedans as the greatest distinction one could attain to. May we hope that he will live long to enjoy it."

Part. VII.

"DOORDANA," PEARLS.

The Honorable Sir Richard Temple, K. C. S. I., eldest Son of Richard Temple Esquire, J. P. of the Nash Kempsey, Worcestershire, was born on the 8th March 1826, educated at Rugby under Dr. Arnold, was in the sixth form under Dr. Tait, and at the East India College, Haileybury. He was headman in the College and gained medals in classics, law, history, and political economy. He arrived in India on the 8th January 1847, and has successively held the following offices in India.

In the year 1848, he was Assistant Magistrate at Muttra. In 1849-50, Joint Magistrate at Allahabad. From 1851-53, Settlement officer in the Doabs of Jullunder, Rechna and Chuch in the Punjab; he also devoted his time in drafting the Punjab Report and the Punjab Civil Code under the direction of Sir H. Lawrence, Sir J. Lawrence, and Sir B. Montgomery, and in

Honor the Lieutenant Governor of Bengal then placing a garland of Pearls round the author's neck, made a long speech an abstract of which is herewith annexed.

The Lieutenant Governor, in addressing the author, said that he would have made his speech in the Urdoo language in which he was in the habit of conversing with him, but as English is the language of Court and could be understood by almost all the persons present in this gathering, his speech would be in that language.

Speech—"Nawab Ameer Ali Khan Bahadoor is not a stranger to those who are present here this evening. His polished manners and excellent behaviour have made him quite an object of regard in almost every mind. When a pleader of the Sudder Dewani Court, he secured the confidence of the Judges, was always respected by them, and was an example to other pleaders of his time. During the mutiny when he was appointed Assistant Commissioner in Patna, his zeal and energy proved him to be worthy of the notice of Government. Here His Honor read a report of Mr. Samuels, which speaks very highly of the author, a copy of which is already published in the Ameer Namah.

In 1867 he was appointed by the King of Oudh to look after his affairs which were in a most deplorable state. His excellent managements are well known to every one and are the subject of much praise and commendation. His appointment as a Commissioner to settle the debts of the Nawab Nazim of Moorshedabad, was most suitable and a more judicious selection could not have been made. He acquitted himself in the dis-

Home to his fond mother, devoted wife, and loving children, who await to welcome him.

The remembrance of this Royal visit will out last all other remembrances in every mind.

Part VI.

A full account of the life of the author is given in his former work the "Ameer Namah," and this is only in continuation of it describing certain important events in his life which happened since the publication of the former work.

The author commences with the praise of the English Government and dwells chiefly on the acknowledgements of rights and appreciations of services of the subjects by Government. He is very grateful to Lord Northbrook for His Lordship's taking into consideration the services rendered by him to Government from time to time.

On the 17th of September 1875, His Excellency the Viceroy and Governor General of India honored the author with the title of "Nawab" together with a khillut. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal invited a large number of European and Native gentlemen to witness the ceremony. Mr. Buckland, the private Secretary to His Honor and a very particular and kind friend of the author, dressed him with the khillut and presented him to the Lieutenant Governor. He read the Sunad, signed by His Excellency the Viceroy, conferring the title of Nawab upon the author. His

Order's name and on Her behalf. (Full details are given in the original Persian.) In the afternoon His Royal Highness unveiled the statue of the late Earl of Mayo, and at 6 P. M. drove to witness the exhibition of fire-works in the Race Course.

On the 2nd, Sunday, His Royal Highness and Suite attended Divine Service.

On the 3rd, the Prince attended the Convocation of the Calcutta University, when an Honorary Degree of "Doctor of Laws" was conferred upon him. At 10 P. M. His Royal Highness left Calcutta by a special train for Bankipore.

On the 4th, the Prince arrived at Bankipore, was received by His Honor the Lieutenant-Governor of Bengal, held a Darbar, and on the same day proceeded to Benares.

On the 6th, he arrived at Lucknow, passed Cawnpore and reached Delhi on the 11th. Here he witnessed the grand Field Exercise which was so imposing a sight that the Prince acknowledged in his last letter from the Indian shore to Lord Northbrook that, "He shall not easily forget it." He then visited almost all the important places in the North Western Provinces and the Punjab. He was received with all the honors due to his rank by His Highness the Maharajah of Cashmir, saw the Golden Temple at Umritsur, and enjoyed fine sports in the Terai of Nepaul.

On the 11th March, he returned to Bombay and on the 13th left India for England on board H. M. S. "*Serapis*."

The author here prays for the Prince's safe journey.

dars. In the afternoon he visited the European General Hospital, and passed through the new Zoological Garden to join His Honor the Lieutenant Governor's Garden Party at Belvedere. After dinner he proceeded to Government House, and was present at a Ball given by His Excellency the Viceroy.

On the 28th, His Royal Highness returned the visits of several of the Maharajahs, held a levee at Government House, and after dinner proceeded to Belgatchia to honor a fete given in his honor by his Indian subjects.

This day the author presented to His Royal Highness the Prince of Wales through His Honor the Lieutenant Governor, a copy of his publication the "*Ameer Namah*," handsomely bound, in a silver casket, and received in return the thanks of His Royal Highness who very graciously had accepted it.

In the forenoon of the 29th, His Royal Highness returned the visits of some of the Chiefs and Sirdars, and in the afternoon attended the races.

On the 30th, the Prince invited His Excellency the Viceroy, and party, to lunch on board H.M.S. "*Serapis*."

In the forenoon of the 31st, the Prince visited several of the public Institutions, in the afternoon attended a Garden Party in Government House, and at night was present at a Ball given in the Town Hall in honor of His Royal visit.

On the first day of January 1876, an encampment was formed in the Maidan, and a Chapter of the most Exalted Order of the Star of India was held at 9 A.M., in the Viceroy's Durbar Tent. His Royal Highness held the investiture in Her Majesty, the Sovereign of the

Chairman of the Corporation. His Excellency the Commander-in-Chief, the Honorable the Chief Justice of Bengal, the Lord Bishop of Calcutta, and other officers in authority were in attendance at the ghat. The author also with other Justices of the Peace, was present. There were a large number of Indian Princes and Chiefs who were especially invited to be present. Tickets were issued for admission to spectators with whom every space available in the ghat was filled. His Royal Highness drove in procession to Government House; when he entered the North Eastern Gate a Royal salute was fired from the ramparts of Fort William, and as he arrived at the foot of the grand stair-case the Guard of Honor of British Infantry drawn up opposite to it, presented Arms, and the Royal standard was hoisted on the Government House. (The details of the ceremonies are given in the original Persian.) After dinner His Royal Highness and the Viceroy visited English's Theatre.

In the forenoon of the 24th, His Royal Highness received visits from several Maharajahs, and in the evening, accompanied by Lord Northbrook, drove through certain parts of the town which were beautifully and brilliantly illuminated.

The 25th, being Christmas day, His Royal Highness attended Divine service at the Cathedral, and at 4 P. M. proceeded to Barrackpore where he passed the night.

On the 26th, being Sunday, the Prince attended Divine service in the Barrackpore church.

On the 27th, His Royal Highness returned to Calcutta, and received visits from several Chiefs and Sir-

the greater portion of the day on board the "*Serapis.*

On the 25th, he left Bombay, visited Colombo, Kandy, and other places, and arrived at Madras on the 16th December. He was well received by a large attendance of all classes of the community in this Presidency. On the evening of the 17th, there was a grand reception in the Government House, and later at half past ten a display of fire-works.

On the morning of the 18th, the Prince of Wales' race meeting took place. In the forenoon the Prince received an address of the Senate, and in the evening attended the public entertainment consisting of Indian nautches and songs.

H. M. S. "*Serapis*" conveyed our Royal guest from Madras and steamed proudly in Diamond Harbour on the morning of the 22nd December. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, with his personal staff, proceeded to Diamond Harbour to meet His Royal Highness on board the "*Serapis.*" The steamer left Diamond Harbour on the morning of the 23rd, and arrived off Prinsep's-Ghat at 1 P. M., under a Royal Salute from the ramparts of Fort William. At 4 P. M., a deputation from the Government of India waited on His Royal Highness the Prince of Wales. At 4-30 P. M., the Prince, accompanied by His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, and attended by his own suite, landed under Royal salutes and naval Honors. His Excellency the Viceroy, attended by his personal staff, received His Royal Highness on the pontoon, where an address from the Justices of the Peace for the Town of Calcutta was read by the

was presented to His Royal Highness. In the after-noon the Prince paid a further series of return-visits to some of the native Princes and Chiefs, and in the evening laid the foundation stone of the Prince's Dock.

On the 12th, His Royal Highness proceeded to see the Elephanta Caves, and the next morning left Bombay for Poonah. Great preparations were made here for his reception.

On the 16th, His Royal Highness returned to Bombay and presented new colors to the Marine Battalions. In the evening he witnessed the fire-works, and later attended the State Ball given in the Government House at Parell.

On the 17th, His Royal Highness went out to see the Sanapore Burning ground of the Parsees, the Crawford Market, and the European General Hospital.

On the 19th, the Prince of Wales and suite arrived at Baroda. The town was handsomely decorated. The Prince, in company with H. H. the Guiekwar and Sir T. Madhava Rao, K. C. S. I., proceeded to the Residency where he remained during his stay at Baroda. Here His Royal Highness witnessed the combat of wild elephants which was amusing as well as interesting.

On the 20th, the Prince went to see the hunting ground of the Guickwar. On the evening of the 21st, H. H. the Guiekwar gave a grand Banquet in honor of H.R.H. the Prince of Wales, Sir Madhava Rao made an admirable speech to which the Prince made a short response which gave great pleasure to the native community.

His Royal Highness paid a visit to Momedabad, and returned to Bombay on the 24th. The Prince spent

route was one dense seething mass of people of all castes.

On the 9th, salutes were fired from the fleet and land Batteries, and ships were dressed in honor of His Royal Highness' birth-day. At 10 A. M., the Prince received visits from the native Princes, Chiefs, and Sirdars, held a Darbar, and at 4 P. M., went on board the "*Serapis*," to cut his birth-day cake. In the evening the procession to view the illumination was formed. The Royal Party proceeded through the illuminated streets of Bombay, and was everywhere greeted with marked enthusiasm by every section of the vast community which crowded the streets and filled the houses along the line of route. The Prince was highly pleased with his reception and the magnificence of illumination.

On the 10th, His Royal Highness received visits from a number of Chiefs and Sirdars, and at 4-15 P. M., held a levee which was numerously attended. After the levee the Prince went to honor the children's fete where he met with a most cheering reception. About ten thousand children were brought together. Some Parsee maidens advanced towards His Royal Highness and hung garlands of flowers round his neck. This pretty and imposing sight was a novelty for him and his extreme affability was the subject of comment. Several Parsee ladies were then presented to the Prince, and after staying a short while there His Royal Highness entered his carriage. In the evening the Prince paid several-return visits and later in the evening attended the Byculla Club Ball which was a great success.

On the 11th, an address from the Bombay University

entered the harbour of Bombay under the thundering Royal Salutes from the batteries in land as well as the men of War. At 3 P. M., His Excellency the Viceroy, accompanied by his suite, went on board the "*Serapis*" under a salute from the flying squadron. At 4 P. M., the guns of the squadron thundered out again a Royal salute which denoted the landing of His Royal Highness the Prince of Wales. The enthusiasm evoked when the Prince stepped from the Royal barge which bore him from the "*Serapis*," was indeed most wonderful. Numerous loyal subjects, joy beaming from their countenances, had congregated to witness the landing. The acclamations and cheers rent the very air. His Royal Highness accompanied by His Excellency the Viceroy, was brilliantly received by His Excellency the Governor of Bombay, His Excellency the Commander-in-Chief, the Chief Justice, and other high officials. There were upwards of 70 Indian Princes, Chiefs, and Sirdars present to do him homage. Mr. Dusabhoy Framjee, Chairman of the Municipal corporation of Bombay, read an address of welcome which the Prince after listening to with marked attention made a suitable reply. The Viceroy then introduced to him the several native Princes and Chiefs who were assembled there. After going through a round of introductions, His Royal Highness followed by Lord Northbrook stepped into his carriage and proceeded to Government House. The streets were splendidly decorated with a series of eight triumphal arches along the route. The reception in the streets was most enthusiastic, intense excitement prevailed and the whole

what an attractive building it will be when finished, those who see it in the course of construction cannot judge better until it is completed.

The appointment of the commission for the trial of Malhar Rao, although not necessary, was done chiefly with the object of giving every possible means to the Maharajah to prove his innocence. He was dethroned not only for this treachery but on the whole he was considered unworthy to rule over his subjects. However, the Viceroy still retained some respect for him, and fixed a pleasant place for his future residence, with an allowance for his maintenance paid from the Baroda Treasury.

The Maharajah Govind Rao, a scion of the same family, was placed on the throne, but being a minor, the Viceroy appointed Sir Madhava Rao K. C. S. I., formerly attached to the Indore Court, to administer, with the transfer of Colonel Phayre and appointment of Sir R. Meade in his place.

Part V.

His Royal Highness the Prince of Wales took leave of his Royal mother, our most Gracious Majesty the Queen, and left London for India on Monday, the 11th October 1875. His Royal Highness travelled through France aud Italy, and at Brindisi embarked on H. M. S. S. "*Serapis.*"

He visited several places on his way, and on the 8th of November the "*Serapis*" with its precious burden

languages and well connected. He is the Ameer's sister's son. When in Calcutta he very gracious condescended me with a visit, and we passed a very agreeable evening.

Part IV.

Maharajah Khandi Rao, predecessor of Malhar Rao, was a very good administrator. He helped the British Government at the time of the late mutiny in 1857, and was ever devotedly and faithfully attached to it.

After his death when Malhar Rao succeeded him, the administration took a different turn. Malhar Rao was a man of pleasure and State affairs were consequently neglected. Those in power and authority took advantage of this and became oppressive to the Ryots to such an extent that Jumna Baye, wife of the late Maharajah, applied to the British Government for help. Colonel Phayre, the Resident at Baroda, had very often brought to the Rao's notice the mismanagement, in his Government, but they were unheeded. Moreover, the Maharajah, applied to the British Government for the Resident's transfer from Baroda, and not being successful in this, attempted his life by foul means. When the intelligence of this wicked act was reported for the notice of His Excellency the Viceroy, His Lordship took proper steps to investigate the affair and his actions in this respect were just and proper. His Lordship's policy to some at first did not appear sound, but soon after was pronounced to be worthy of praise. Similar to a person building a house, it is the builder who knows

simply to give employment, to the poor. In my rough calculation I am of opinion that about 90,000 men were thus employed.

When the affliction fairly abated, Lord Northbrook personally visited some of the places, and approved of the excellent arrangements which the authorities entrusted had carried out. The author was in Barh when visited by His Lordship. An address was presented to His Excellency by the inhabitants of Barh and the adjacent places which His Lordship very graciously accepted. He showed much attention and received well the respectable persons who were present there to thank His Lordship for saving them from ruin.

THE MISSION TO YARKAND.

The Honorable Sir T. D. Forsyth was ordered to conduct a mission to Yarkand for the purpose of concluding a commercial treaty with His Highness the Ameer of Yarkand and Kashgar.

Although a negotiation for the mission was formed in the time of the late Earl of Mayo, it was never concluded till the present Governor General assumed the Viceroyalty of India. The parties forming the mission were received with every honor and distinction due to their respective ranks, and it need hardly be mentioned that the object was gained when entrusted in such able hands. The Envoy Syed Mahomed Yakoob Khan Tarah, who was deputed by the Ameer of Yarkand, came twice to Calcutta. He is a person of vast information and talents, is the master of several

THE LATE FAMINE.

The hardships and difficulties experienced in certain parts of Bengal in the year 1873 are well known to every person. It was in the latter end of this year that Bengal was threatened and visited by a very severe Famine. For want of the usual fall of rain the produce in grain was very poor. The places which seemed to suffer much were Durbhunga, Tirhoot, Behar, and Patna. The price of grain increased daily and to such an extent that the poor were driven almost to starvation.

His Excellency the Viceroy was in Simla at the time, but on receipt of this sad intelligence he lost no time in coming down to Calcutta to reader assistance, and with much efforts, succeeded in affording the relief which the all but starved needed.

A general meeting was convened in the Town Hall, where the matter was thoroughly discussed. Two committees were formed in Calcutta, besides others in the Mofussils, to carry out the schemes of relief. The rich Zamindars, merchants, and others, subscribed among themselves a large sum of money for the benefit of the poor. Grain was imported from Rangoon and other distant places, and arrangements were made to convey provisions to places distant from the Railway Stations. A branch Railway line was opened at Barh to convey grain to Durbungah, the River Ganges being crossed by steamers ordered there to be in attendance for the purpose. The author also was one day at - arh with Sir R. Temple.

Several improvements were made in different places

He generously endowed a large sum of money for the Mahomedan Institution at Allygurh.

NAWAB NAZIM OF MOORSHEDABAD'S DEBTS.

One of the many magnanimous and noble acts of our worthy Viceroy was the taking in hand and adjusting the pecuniary difficulties of the Nawab Nazim of Moorshedabad.

A bill was introduced in the Viceregal Council and three Commissioners appointed (one of whom the humble author was nominated) to adjust the multifarious claims that were advanced against the Nawab. The matter was properly settled by the Viceroy and the Nawab and all his dependents will ever sing the song of gratitude to his magnaninity.

MARRIAGES OF THE DAUGHTERS OF THE KING OF OUDH.

His Lordship's next act of munificence was in interesting himself and obtaining sanction from the State of a large sum of money consequent on the celebration of the marriages of the daughters of the King of Oudh, with a liberal promise that on any such happy occasion as much would be done. The king is truly very grateful to him for all his acts and promises, and so are all the subjects of Her most gracious Majesty who have the good fortune to be placed under such excellent administration.

Part III.

The advantages and benefits derived by the subjects of Her most Gracious Majesty the Queen through the medium, or I may say, the administration of Lord Northbrook, during His Lordships tenure in office as the Viceroy and Governor General of India, the first and foremost is the abolition of the Income-Tax, an emergency which in the political state of affairs which Her Majesty's subjects were called upon to meet in time of need and which they very cordially assented to, was thought, by happy auspices and favorable events, by His Lordship to be no longer incumbent on Her Majesty's loyal subjects, and hence its abolition for which both he and the crown had the best of their blessings. Several of the mostdeserving of the chiefs and officers in authority of the native community who have prominently, by their strenuous exertions and loyalty to the crown, brought themselves to repute and recommendation, have during the administration of this noble Viceroy, been justly and deservedly advanced to rank and postion.

EDUCATON.

His Lordship has always been a true lover of the advancement of Education. He laid the foundation stone of the Calcutta University, and in a very encouraging speech in March 1872, stimulated the natives of this country to exertions. He founded several new Institutions in the Province of Bengal and introduced the Arabic and Persian languages in them besides English.

Lordship in language which it will be difficult to give a version of in this language.)

This sad event cast a dampness over the geniality of His Lordship's disposition. Judging from appearances he would seem to be of a weak constitution, but his mental abilities as an administrator and representative of the Crown are beyond conception. Thanks be to Her Majesty the Queen and the Secretary of State for Indian affairs who have honored us by sending such an incomparable gem to rule over us. Lord Northbrook did not seem at all anxious, at the onset, to take the burden of the responsible duties of the administration of India on his shoulders, but by the urging persuasion of his friends he accepted to do us justice, and thereby prove himself worthy of his country in the glory of serving it. His intentions were never to hold a bare lofty title but to concentrate the best qualities of his nature, to do justice to the affairs of India with which he was familiar in his old official capacity. It is well known that his coming to India gave ample cause of anxiety to his family and friends, but he considered duty paramount to all the attractions and pleasures of home. His system of administration has made him quite an object of love and regard among the people of India over whom he rules. He appreciates the good acts of his subjects, and favors distinctions on those who deserve them. He looks upon all with an impartial eye, and is always conscious of the high and noble vocation which he has been called by Her Majesty to perform. His administrative reforms has quite won over hearts and his memory shall remain with us ever dear and cherished.

6. Hon'ble Francis Henry, born on the 22nd July 1850.

Thomas George Baring, Baron Northbrook, was born on the 22nd July 1826 and was educated at the Christ College, Oxford, where he gained the highest academic degrees. He then received a good political education and commenced his active life in the Board of Trade in the year 1848. He was subsequently appointed Private Secretary to Sir George Grey and was afterwards with Lord Halifax for some time. He was taken as a Member of Parliament for Penrhyn and Falmouth in 1857. In 1859 he was appointed Under Secretary for India under the Palmerston Ministry. In 1861 he was attached to the war office as an Under Secretary and in 1869 was created privy counciller. His eloquent speech in the House of Lords in introducing the Army Bill produced a great sensation. He was then appointed the Viceroy and the Go vernor General of India. He married on the 6th September 1848 third daughter of Henry C. Sturt Esq. Critchill Dorset, and by her who died on the 3rd June 1867, he has the following issue.

The Hon'ble Francis George Baring, a Captain in the Rifle Brigade, born 8th December 1850.

2. Hon'ble Jane Emma Baring, born on the 24th April 1853.
3. Hon'ble Arther Napier Thomas aring, R. N. born on the 3rd June 1855 and lost at Sea on board H. M. S. *Captain* on the 8th September 1870.

(The author here depicts the melancholy so natural to the loss of so amiable a wife and partner to His

Baring a minister of the Lutheran church at Bremen, was a Virginia merchant having by his honesty of purpose and commercial inclination and pursuit, risen to wealth and commendation, settled himself in Devonshire. From this period the commercial transaction of the family began to progress steadily. His third Son, Sir Francis Baring of Stratton Park, Hants, the great grand father of our present Viceroy, extended his commercial transactions to London, soon rose to eminence, and was created a Baronet on the 29th of May 1793. He married in 1766 Harriet, daughter of William Herring Esqr., of Croyden, by whom he had five sons and five daughters. His eldest Son Sir Thomas Baring succeeded him in 1810. He married, on the 13th September 1794, Mary Ursula, eldest daughter of Charles Sealy Esqure, and died in 1864. His son Sir Francis Thornhill Baring was born on the 20th April 1796, and was created the First Baron Northbrook in 1866. He married first on the 7th April 1825, Jane Grey, the fifth daughter of the late Hon'ble Sir George Grey, Bart G. C. B. She died on the 20th April 1838. He married a second time on the 31st March 1841, Lady Arabella Georgina Howard, second daughter of Kenneth Alexander the first Earl of Effingham. His Lordship had issue by the first marriage.

1. Thomas George, our present Viceroy.
2. Hon'ble Mary, born on the 31st May 1827, married on the 21st April 1864 John B. Carter Esq.,
3. Hon'ble Hannah, born on the 26th April 1831.
4. Francis Grey, born in 1832 and died 1833.
5. Hon'ble Alice, born on the 4th June 1833.

by the second marriage.

Thou hast not only shed the blood of one who was the source of pleasure, protection, and Justice, but thou hast without fear disgraced even bravery itself *.

" Ai kam az roobah namat shere gooftan Jahileest,

" Ein che ab-i-teigh ander khoon-i-beja raikhti.

Translation.

Thou art worse than a fox †, and it's ignorance to style thee a lion, ‡ as thou hast shed the blood of an innocent person.

" Gowhar-i-ckta-i-marday ra chunan dadi babad,

" Sang-i-badgowhar shoodi bar lall ekta raikhti."

Translation.

Thou hast destroyed the unequalled gem of bravery; thou art a worthless stone and hast crushed the incomparable lall ‖.

Part. II.

The Right Hon'ble Thomas George Baring, Baron Northbrook of Stratton Park, Hants, now the Viceroy and Governor General of India, is descended from an ancient Saxon Family of Beeringe. His ancestors from the time of William, Prince of Orange, have been either Municipal officers or Lutheran ministers of the City of Bremen on the river Wesserin, Germany. John Baring, grandson of Peter Baring a Dutchman and son of Franz

* The author here alludes to the cowardly act of Shere Ali in coming from behind and striking the blow. Had he been a brave man he would have met face to face.

† Fox is considered to be the most coward of all animals.

‡ The murderers name was Shere Ali. "Shere" in Persian means a lion.

‖ Lall is the most valuable of all gems and is very scarce.

THE BARING NAMAH.

Part I.

Lord Mayo was assassinated at Port Blair on the 8th February 1872 by the hands of a hard hearted villain named Shere Ali. His remains were brought to Calcutta in the Steamer Daphney with solemn ceremonials. The vehement outburst of grief of the people of India at the sight of the coffin of their late Viceroy is beyond description. Men of all nations and creeds were seen present at the landing, and with depicted sorrow joined the slow and solemn procession. He was laid in State in Government House. The silent mourning was kept up for two days. His remains were sent to England on the 21st.

Here the author expresses his sorrow in some very excellent verses which run as follows :—

Persian verses romanized.

" Ah ! Sad Ah ! azan Sadma-i-gam !

" Haif ! Sad Haif ! azan dast-i-Sitam !"

Translation.

Grief upon grief from this sad calamity.

Injustice upon injustice from the cruel hands of the murderer.

Another Verse.

" Ein na khoon-i-aish-o-amn o-adl tanha raikhti,

"Abroo-i-mardumi ham bimahaba raikhti !

Translation.

INDEX.

his earnest endeavours for the good of my country. This work is, with all its defects, written in the 66th year of my age. In as much as the major portion of this work contains a biography of His Lordship and an account of His Lordship's family I have, therefore, styled it "*Baring namah.*"

AMEER ALIE.

---

and the great who have been before us, are faithfully mirrored, is most congenial to my mind. The few treatises which I have hitherto written were actuated by this particular liking."

The "*Ameer namah*" which was my first production, contains a short sketch of my life and my family, the British administration in India down to the time of the late Earl of Mayo, a dedicatory chapter to Her Majesty the Queen with an account of the visit of His Royal Highness the Duke of Edinburgh to India, and the general progress in the country under the English administration in comparison to that under the Moguls. The Earl of Mayo very kindly forwarded a copy of this work for the gracious acceptance of Her Majesty who was pleased to honor me by Her kind acceptance of it and thanked me through the Secretary of State for India, *vide*, letter to the Governor General in Council, No. 59 of the 10th August 1871.

The "*Vazeer namah*" my next production, a history of the Royal Family of Oudh, the agreeable companion of my leisure hours for the last four or five years, when about to be finished and sent to the press, my anxiety as to what should next occupy my spare moments (usually whiled away in historical researches,) deeply engrossed my mind. The happy thought of attempting a biography of Lord Northbrook, with an account of the noble family to which he belongs (to show to the people of India the self sacrifice with which the great men of England have devoted themselves to the welfare of these climes) occurred to me, and I now trust that His Excellency will be graciously pleased to accept this humble tribute to his nobleness of character and

PREFACE.

To those who are ignorant of the Persian language, in which this work is written, I most respectfully append a Summary of its contents in the English language and solicit their kind indulgence in all its shortcomings. To render a literal translation from a language so full of oriental happy thoughts and imageries, it would be vain and vapid in me to attempt, and in the mother language I would solicit some indulgence at the hands of my critics.

The work opens with an exordium in praise of the Deity and eulogium in honor of the Prophet and his family, followed by the passage "Be it known to men of wisdom, that I, Ameer Alie, a Shia native of Barh in Patna, and resident of Calcutta, and a faithful and devoted subject of the British Crown, since arriving at the age of discretion have always sought for knowledge, the society of the good, and the advancement of useful objects. Knowledge is an inestimable treasure which, unlike and above all other treasures of this world, advances the more it is pursued; it needs no safeguard to protect it, is always in the keeping of its possessor, and among other advantages gains him honor and respect from all. Of all branches of knowledge or learning, History, in which the past and the lives of the good

THE

BARING NAMAH

A

PERSIAN WORK

COMPILED BY

[N]AWAB AMEER ALI KHAN BAHADOOR

AUTHOR OF

THE AMEER NAMAH, THE WAZEER NAMAH &ca.

WITH

A SUMMARY OF THE CONTENTS
IN THE ENGLISH LANGUAGE

PRINTED AT THE URDOO GUIDE PRESS,

CALCUTTA

1876.